[illegible]

کلام این کتاب مشتمل است

بر چهار مقصد [illegible]

مشتمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله [illegible] والصلاة والسلام [illegible] وآله الطاهرین

[illegible] الاحقر [illegible] الانام خادم [illegible] رسول

الثقلین السید [illegible] الدارین [illegible] الاحکام [illegible]

اول [illegible] مباحث میراث [illegible] میراث [illegible]

[illegible]

[illegible] میراث [illegible] احادیث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاتم الانبیا علیه وآله آلاف الصلوة والثنا و اوصیای

آنحضرت سید المرسلین

و بیان

ظاهر میکرده

نمی باید زیرا که فصل خصومت میانه ایشان نماید مگر

کما صرح به بعض الاعلام آنست که بنای مسائل فرائض

و معهذا در ظاهر کتاب الله احکام آن تماما مفصلا از

رت و اوصیای آنحضرت در مقام تفاصیل آن بیان نموده

اند مغایر اصول سایر مردم است و حضرات ایشان مثل اهل البیت ادری بما فی البیت عارف

تر اند باحکام حضرت سید المرسلین از سایرات آنحضرت پس لامحاله رجوع بکلام ائمه دین

صلوات الله علیهم اجمعین لازم است و باعث آن در مقدمه و چند فصل و خاتمه انشاء الله مذکور میشود

مقدمه بدانکه بیان چند امر پیش از شروع در مقصود اهم است و آن اموری چند است در ضمن چهار فایده بیان

می کنیم **فایده اولی** در ذکر موجبات ارث و آن بر دو قسم است **قسم اول** نسب

یعنی قرابت و آن متصل بودن شخصی است بدیگری بولادت شرعیه چون پدر و

پسر یا بانتهای هر دو بدیگری به نهج مذکور چون برادران و آن بحسب شرع

سه مرتبه دارد بترتیب یعنی تا وقتی که وارث مرتبه اولی موجود باشد وارث

مرتبه دوم دیگر میراث نمی برد و همچنین با وجود وارث مرتبه ثانیه صاحب مرتبه

ثالثه میراث نمی برد و هر مرتبه دو صنف دارد اما مرتبه اولی پس

از یک صنف اند و دران و صنف دیگر اولاد اند هرچند پایین روند لکن اقرب
مانع است ابعد را و هر درجه ازینها با پدر و مادر میراث می برند چه اولاد صنف
یا صنف ثانی نیست هرچند ... باشند و اما مرتبه ثانیه پس مرتبه اجداد و اخوة است
و آن نیز دو صنف است اما صنف اول که اجداد و جدات اند پس ... اند از پدر پدر و مادر او
و پدر مادر و مادر او هستند هرچند بالاتر روند و اما صنف ثانی پس کلاله اند و مراد
ازان برادران و خواهران اند هرچند پایین روند خواه اعیانی باشند یعنی از یک پدر
و یک مادر و خواه اخیافی یعنی از یک مادر و دو پدر باشند بدین وجه که زنی را دو مرد
یکی بعد مفارقت دیگری خواستگاری کرده باشند و از هر یکی اولاد آمده
باشد و خواه علاتی یعنی از یک پدر و دو مادر باشند لکن بشرطیکه برادران اعیانی
موجود نباشند و درین مرتبه نیز اقرب یکی از دو صنف مانع ابعد صنف دیگر نمیشود و اگرچه
اقرب صنفی مانع ابعد همان صنف می شود مگر در یک مسئله اختلاف است چنانکه خواهد آمد
و اما مرتبه ثالثه پس اعمام و اخوال اند یعنی برادران و خواهران پدران و مادران
و درین طبقه دو صنف لیکن هر یک صنف اند تعدد نیست مگر باختلاف حصص و احکام
پس اقرب هر صنف مانع ابعد صنف دیگر درین مرتبه می شود مگر در یک مسئله اجماعیه
که ابن عم للابوین حاجب عم للاب میشود و در فروع آن اختلاف است و قسم ثانی سبب
است و آن بر دو گونه است یکی زوجیت و دیگری ولاء و آن در اصل لغت عبارت
است از قرب و اتصال و مراد ازان درین مقام بحسب اصطلاح قرب یکی از دو شخص است
به دیگری بغیر قرابت نسبی و بغیر از دواج سببی بر وجهی که در شرع موجب وراثت

مراتب و ترتیب [illegible] مشهور [illegible] دارد سه مرتبه والحاصل خواهد آمد بشرحی که حسب [illegible]

سوم ولاء ضامن جریره دوم ولاء [illegible] یعنی آزاد کردن ولاء عتق [illegible] محقق [illegible]

[illegible] پنج مرتبه بشود که کلّی [illegible] افزوده مرتبه و محقق طوسی [illegible] و ولاء امام

[illegible] ترتیب طبقات است زوجیت [illegible] قسم اول و [illegible] تعالی ان شاء الله خواهد آمد

[illegible] توانند از ارث [illegible] با احد الزوجین و واجب [illegible] از مراتب [illegible] یعنی جمع می‌شوند

[illegible] صاحب آن [illegible] جمیع جمع می‌شوند مجتمع [illegible] اقارب [illegible] دلالت [illegible] قسم دوم آنکه

[illegible] آنکه است در [illegible] مقدره و سهام فروض در بیان فایدهٔ ثانیه [illegible] باشند

برای [illegible] و آن نصف است اول فریضه [illegible] گشته دار [illegible] فریضه شش [illegible] مجید قرآن در

[illegible] هر چند خود از بطن اولادی و بمیرد زنی هرگاه یعنی شوهر یکی گشته معین کس

[illegible] ترکهٔ او نصف مقدار او مال از شوهر حصه پس باشد نداشته فرزند [illegible] پسر با

[illegible] فرض بر بنا و مال نصف و بمیرد دختر یا پدر هرگاه پس واحده دختر دوم

را مال نصف شد باشد نداشته از اقرب وارثی هرگاه خواهر چه است واحده خواهر سوم برسد

و آن است ربع چهارم قسم فریضه [illegible] بالاتر یا باشد اعیانی خواهر هرگاه برد می بمیراث

[illegible] با [illegible] دائم عقد [illegible] که زن و بمیرد مردی هرگاه یعنی زن برای [illegible] شده مفروض

[illegible] باشد نداشته فرزندی و المشهور علی بگذارد میراث بشرط با منقطع عقد یا

[illegible] زن آن یا مال ربع پس و شوهر با هرچند باشد زن این غیر ببطن

[illegible] فرزندی [illegible] وقتیکه و شوهر برای و آمد خواهد تفصیلش آن باشند [illegible]

سوم فریضه و [illegible] پسر باطن [illegible] هرچند و باشد پایین از شوهر هرچند [illegible] دارد [illegible]

ثمن است و آن فریضه زن است در صورتیکه یکی از اولاد شوهر متوفی موجود باشد

و آن ... فریضه چهارم دو ثلث است و آن فریضه ... برای دختر یا دختران ...

بقدر که باشند و هر چند منصوص ... بیشتر است اگر چه اجماع

ثابت شده که تعدد و ثبات مطلقا باعث استحقاق دو ثلث است و همچنین دو خواهر

و زیاده هرگاه از یک پدر و مادر باشند یا فقط از پدر باشند فریضه پنجم یک ثلث است

و آن فریضه مادر است هرگاه میت اولاد نداشته باشد و اخوة حاجب نباشند

و فریضه برادران مادری است هرگاه متعدد باشند فریضه ششم سدس است و آن فریضه

هر یک از پدر و مادر است در صورتیکه کسی از اولاد میت موجود باشند و آن نیز

فریضه مادر است در صورت حجب اخوة و همچنین فریضه کلاله الام است هرگاه یکنفر باشد

مرد باشد خواه زن این است فروض منصوصه علی الانفراد ... استحقاق مطلق

وارث منحصر در این شش مطلوب وارث بر چهار قسم است اول آنکه وارث میشود

بفرض فقط و آن کسی است که حق تعالی در کلام مجید برای او ... فرض ...

و تفصیل آن گذشت دوم آنکه وارث میشود بقرابت فقط و آن کسی است که وارث

میشود بعموم کریمه اولی الارحام مانند اخوال و اعمام سوم آنکه وارث میشود گاهی

بفرض و گاهی بقرابت و آن پدر است و دختر اگر متعدد باشند و همچنین خواهر پدری

پس با ... الولد وارث میشود بفرض و بدون ولد وارث میشود بقرابت و دختر

وارث میشوند با پسران بقرابت و بغیر ایشان بفرض و خواهران پدری وارث

... بقرابت و ... برادران بفرض ...

[illegible] قرابت هر دو وارث [illegible] که فرضیه برای آنکه بقدر باشد

دو ربع آن که بجهت بسبب [illegible] باشند یا دو دختر که نصف [illegible] و سدس [illegible]

[illegible] و باقی را [illegible] باشند [illegible] تالفه بد آنکه فروض شش کانه که [illegible]

که با هم جمع شود [illegible] بعضی اجتماع ثنائی صحیح است و بعضی مکرره واقع شود

و تفصیل این اجمال بعنوان [illegible] که شش سهم مفروض [illegible] گاه در شش [illegible]

[illegible] صورت از آن جمله صحیح است اول اجتماع نصف با نصف

چون شوهر و خواهر پدری یا اینکه برادری موجود باشد دوم اجتماع آن با ربع

مثل زوجه و خواهر پدری و مثل شوهر و دختر واحده سوم اجتماع با ثمن چون زوجه

و دختر واحده چهارم با ثلث چون شوهر و مادر و مثل شوهر و متعدد من کلالة الام

پنجم با سدس که زوج و واحد من کلالة الام [illegible] مع احد الابوین ششم ربع

با ثلثان چون شوهر و دو دختر هفتم با ثلث چون زوجه و [illegible] هشتم با سدس چون

زوجه و یکی از کلالة الام نهم ثمن با ثلثین چون زن و دو دختر دهم با سدس چون مثل

واحد الابوین با فرزند یازدهم اجتماع ثلثان با ثلث چون دو خواهر پدری با دو خواهر

مادری دوازدهم با سدس کالبنتین مع احد الابوین سیزدهم سدس مع

السدس چون پدر و مادر با اولاد و باقی [illegible] با [illegible] و ممتنع خواه امتناع آن از

جهت عدم امکان اجتماع باشد مثل ربع و ثمن که [illegible]

ربع حصه مرد است با اولاد زن و حصه زوجه است در صورتیکه اولاد [illegible]

[illegible] زوجین و تحقق [illegible] صورتی ندارد و خواه امتناع از جهت [illegible]

عول ... چون نصف و ثلث ... مستحق ... جمع می توانند ...
زوج و ... لکن ... از ... ریاست ...
حق امامیه است ممتنع است و این جدول ... همه این کسور ...

الجدول

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نصف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ممتنع [illegible]	[illegible]	مثبت دوام ... زوج و واحد ... الا ...
[illegible]	تکرر صحیح	ممتنع	ممتنع	کر زوجه را حقیقتا از زوج ...	کر زوجه ... ام	کر زوجه ... من کلالة الام
[illegible]	تکرر صحیح	تکرر ممتنع	ممتنع	کر زوجه و بنتین	ممتنع	کر زوجه و ابنین مع احد الابوین
[illegible]	ممتنع تکرر	تکرر صحیح	تکرر [illegible]	ممتنع	... منها الام	... و واحدة من الام ...
[illegible]	تکرر [illegible]	تکرر صحیح	تکرر صحیح	تکرر صحیح	ممتنع	ممتنع
[illegible]	تکرر صحیح	تکرر صحیح	تکرر صحیح	تکرر صحیح	تکرر ممتنع	... الواحد

فایده رابعه بدانکه این فروض در حقیقت از قسم کسور است و کسر در عرف
... از اجزای ... شئ واحد و بحسب اصطلاح اهل حساب عدد نسبت
مضاف و منسوب بسوی عددی دیگر که آنرا واحد فرض نموده باشند ...
... [illegible]

بر چهار قسم است اول منطق و آن کسور تسعه مشهوره است که نامی برای هر واحد از آن
متعین است که نطق بآن کسر بواسطه آن اسم توان کرد و دوم اصم که اسم خاص برای
آن متعین نیست و این نیز کسری است که خاصه مقدار است چه آن را بهیچ وجه تخصیص
نمیتوان کرد بخلاف کسر صحیح خالی که اکثر التعبیر بجزوی از اجزای یازده کاهنده
وامثال آن یعنی منتها الی کم و مخرجه میتوان کرد و در ما نحن فیه حاجت باین نحو کسر منطق
میشود بخلاف صحیح مقداری که غرضی از آن در اینجا متعلق نیست و کسر منطق یا باشد یا
مفرد چون نصف و جزوی از یازده جزو و معطوف چون نصف و ربع
و جزوی از یازده جزو و جزوی از سیزده جزو و مکرر چون سدسان و ثلثه ارباع و
دو جزو از یازده جزو و مضاف مثل نصف الثلث و جزوی از یازده از جزوی از
سیزده و مخرج کسور مفرده مشهوره در رساله جمهور مذکور است ولکن در صورت اجتماع کسور
معطوفه تحصیل مخرج مشترک محتاج بضبط قانون می باشد و طریقش اینست که اولا محتاج
مفردات را اعتبار کنند و ببینند که آیا متماثل اند یا متوافق و متباین اند یا متداخل
چه اعداد ازین نسب چهارگانه بیرون نیست پس اگر هر دو عدد مساوی هم باشند
متماثلان اند و اگر کم و زیاده باشند پس اگر اقل اکثر را افنا کند یعنی هرگاه اقل را
از اکثر طرح کنند یک مرتبه یا مرات عدیده از اکثر چیزی باقی نماند پس متداخلان اند
الا اگر عددی ثالث غیر واحد مفنی هر دو باشد چون شش و چهار که هرگاه دو تا دو
از آن ساقط کنند هیچ باقی نماند و چون نه و دوازده که هرگاه سه تا سه ازین هر دو
ساقط کنند چیزی باقی نمی ماند پس متوافقند و این نسبت را توافق میگویند و گاه است

که عدد ثالث را اعم میگیرند از عددی که مغایر طرفین باشد و از عددی که متحد باشد با طرف
اقل و این معنی را توافق بالمعنی الاعم میگویند و این اعم است از تداخل که اگر
که در عدد ثالث مغایرت طرفین را شرط میکنند پس تداخل خارج میشود و این را توافق
بالمعنی الاخص میگویند و اینجا بقرینه تقابل بمعنی ثانی مراد است ولکن در فرائض و
مناسخات در بعض مواضع تداخل احتیاج باعتبار توافق بالمعنی الاعم میشود
فی العمل و سنشیر الیها و این عدد ثالث را عاد مشترک میگویند و هرگاه دو عدد با یکدیگر
متفق باشند اعتبار با کثر آن عاد باشد و کسر را که این عاد مخرج آن باشد وفق هر یک العددین
گویند پس در مثال اول توافق بالنصف است بعلت آنکه دو مخرج نصف است و در مثال
دوم توافق بالثلث چه سه مخرج ثلث است و همچنین جزء وفق عبارتست از جزوی که
از یکی از این متوافقین گرفته شود علی النسبة الوفق و اگر غیر از واحد که عاد جمیع اعداد است
عادی مشترک بینهما نباشد پس آن هر دو متباین اند بدانکه واحد هر چند بنابر مشهور داخل
اعداد نیست لکن در عرف حساب اکثر اوقات واحد را در عدد می شمارند و از این جهة
است که در عدد ثالث قید غیر الواحد افزوده اند و واحد را بنابرین متباین جمیع اعداد
میدانند کما ذکره اقلیدس و متماثلان ظاهر اند که در شناختن آن حاجت ببیانی
نیست و اما بواقی پس شناخته میشوند باین طریق که اکثر را با قل قسمت کنند پس اگر چیزی
باقی نماند پس متداخلان اند و اگر چیزی بماند که اقل باشد از مقسوم علیه و اکثر از واحد
پس مقسوم علیه را بر باقی قسمت میکنند و اگر چیزی کمتر از آن باقی بماند پس باقی اول را
بر باقی ثانی قسمت کنند و همچنین تا اینکه هیچ چیز باقی نماند و این عمل کاشف میشود از

عدد ان متوافق اند و مقسوم علیه اخیر عاد مشترک است و اگر واحد باقی ماند دلیل تباین
است و هرگاه نسبت مخارج را مشخص نمایند پس ملاحظه کنند و مخرج را از مخارج کسور معطوفه
پس اگر متباین باشند یکی را در دیگری ضرب نمایند و اگر متوافق باشند پس جزء وفقی
یکی از آنها را در عین دیگری ضرب نمایند و اگر متداخل باشند اکتفا بر اکثر کنند پس اگر
مخارج کسر معطوف زیاده بر دو نباشد آنچه حاصل شده مخرج مشترک خواهد بود و اگر
زیاده باشند پس این حاصل را با مخرج کسر ثالث اعتبار کنند و عمل کنند با آن مثل آنچه گذشت
و علی هذا القیاس پس آنچه حاصل شود همان مطلوب است پس در تحصیل مخرج کسور مذکوره را
در مسئله مذکوره ضرب کنیم للتباین حاصل ضرب را که شش است در نصف اربعه ضرب می نماییم از جهت توافق
و حاصل ضرب را که دوازده است در خمسه بعلت تباین پس شصت حاصل میشود و در شش داخل
است در ان پس اکتفا کردیم بشصت و ضرب کردیم آنرا در سبعه بسبب تباین پس حاصل شد
چهار صد و بیست و آن با ثمانیه توافق بربع دارد پس ضرب کردیم آنرا در دو که
ربع هشت است حاصل شد هشتصد و چهل و آن با تسعه توافق بالثلث دارد پس ضرب کردیم
آنرا در سه تا پس بدو هزار و پانصد و بیست خواهد رسید و عشره در ان داخل است پس اکتفا بر آن
نمودیم و هو المطلوب این است طریق مشهور و در استخراج مخرج مشترک شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه در خلاصه می فرمایند از برای نسبت آنکه اعتبار کنی مخارج مفردات کسر
معطوف را پس آنچه از جمله آن مخارج داخل در مخرج دیگر باشد پس آنرا ساقط کن
اکتفا کن بر اکثر و آنچه نسبت توافق با دیگری داشته باشد عوض آن جزء وفقی آنرا بگیر
در این جزء نسبت بدیگر مخارج ببین اگر متداخل باشد ساقط میکنی و اگر توافق با دیگری

داشته باشند بر جبر ذو وفق وفق اختصار سکنی تا اینکه در مخارج باقیه غیر از تباین نسبتی دیگر نماند و در این هنگام هر یکی از انهارا در دیگری ضرب می کنیم و آنچه حاصل میشود همان مطلوب است اعنی مخرج مشترک ففی المثال نسقط الاثنین والثلثة والاربعة والخمسة لدخولها فی البواقی والستة توافق الثمانیة بالنصف فنستبدل بها نصفها و هو داخل فی التسعة فاسقطه والثمانیة توافق العشرة بالنصف فاضرب خمسة فی الثمانیة والحاصل فی السبعة والحاصل فی التسعة و هو المطلوب

و از لطائف مقام است آنچه مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که شخصی از آنجناب سوال کرد در حال خطبه از حال مخرج کسور تسعه پس به او فرمود اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک یعنی ضرب کن ایام هفته خود را در ایام سال خود که سیصد و شصت است و از آنجه سال در حقیقت اگرچه ناقص است از این عدد بر تقدیریکه سال قمری گرفته شود و زائد است بر تقدیریکه سال شمسی گرفته شود لکن در عرف عبارت است از سیصد و شصت روز و بنا این حکم بر عرف متعارف است هرگاه این را دانستی پس بدانکه کسر مضاف مخرج آن مضروب مضاف است در مضاف الیه مخرج کسر مکرر عین مخرج کسر مفرد است پس حاجت بقانونی ندارد مطلب اول هرگاه از تمهید این مقدمات فارغ شدیم رجوع می کنیم باصل مطلب و آن اینست که غرض اصلی از درایت مخارج کسور ضبط مخارج فروض است و مخرج فروض را در عرف فقها مسئله و فریضه می نامند خواه کسر مفرد باشد و خواه کسر معطوف و خواه مضاف و گاه است که زیاده بر تسع مسکینند پس مخرج سهام مطلوبه را فریضه منحوانند اگرچه سهم مفروض در میان

و در میان نباشد یا باشد لکن بسبب ارتفاع آن تصحیح سهام فریضه بر ورثه و دیگر ذوی الفروض
باشند نه اصل فریضه مقصود و منه در کتاب المیراث را کتاب فرائض از این راه میگویند یا
تغلیبا کالفروض علی غیرها یا بعدم اختصاصها بفروض و منها فیها و هر گاه این را دانستی پس بدانکه
فریضه یعنی مخرج فروض و سهام انسیه نوع بیرون نیست نوع اول آنکه بقدر حصص
ورثه منقسم شود آن نیز دو قسم است قسم اول آنکه مخرج فریضه منطبق باشد بر عدد رؤس
ورثه پس انکسار را در آن لازم نباید چون خواهر پدری و شوهر حصه هر واحد نصف است
پس تصحیح نصف است و مخرج آن دو تا است و مستحق سهم دو تا هر یکی واحدی را از
اثنین میگیرد و تصحیح التقسیم من غیر کسر و لا انکسار قسم دوم آنکه اصل فریضه یعنی مخرج فرض
با سهام ورثه مساوی نباشد لکن بر عدد رؤس ورثه درست منقسم تواند شد پس ضرورت است
که نسبت را اعتبار کنند در میان نصیب و عدد رؤس اکتفا می کنند و در اینجا تباین و توافق
بالمعنی الاعم یعنی نسبت تداخل را اعتبار نمی کنند بلکه تداخل را راجع بسوی توافق
میکنند چرا که [illegible] فریضه که سبب تصحیح آن است بدون آن حاصل [illegible] از [illegible]
نصیب اکثر باشد و عدد موافق آن اقل در صورت حکم تداخل [illegible] است لیکن چونکه فریضه
انکسار ندارد پس مسئله از موضوع بحث خارج خواهد شد و همچنین در صورت تماثل پس احتیاج
به تصحیح نیست و هر گاه این را دانستی پس بدانکه انکسار خالی نیست از آنکه بر فریق واحد است
یا بر فریق متعدد پس اگر انکسار بر فریق واحد باشد پس دو صورت دارد یکی آنکه در میان
نصیب و عدد رؤس نسبت تباین باشد و حکمش آن است که عدد رؤس را در اصل فریضه ضرب
کنند پس آنچه حاصل گردد از آن اصل مسئله است مثل آنکه زوج و دو خواهر [illegible]

فریضه از دوست یکی برای زوج و یک برای هر دو برادر و آن منکسر میشود پس دو را
که اصل فریضه است در عدد ایشان که دو است ضرب می کنند چهار حاصل میشود و از ان
تقسیم درست میشود و هرچه برای هر واحد از ایشان قبل از ضرب از سهام میرسید آن را مضروب با
فی الاثنین میرسید که همین مقدار حصه او از حاصل ضرب که فریضه صحیحه است خواهد بود
مثل ابوین و پنج دختر چه اصل فریضه ایشان شش است که مخرج سدس است و نصیب ابوین از
که منقسم میشود بر ایشان بدون انکسار و چهار باقی است نصیب پنج دختر است بر ایشان منکسر میشود
پس عدد ایشان که پنج است در نصیب ایشان در اصل فریضه که شش است ضرب میشود [illegible]
که سی است فریضه صحیحه است که تقسیم از ان درست می آید و هرچه برای هر واحد از [illegible]
میرسید مضروب با خمسه از فریضه صحیحه خواهد رسید پس برای هر یک از ابوین [illegible]
و برای دختران [illegible] است [illegible] و دوم آنکه نسبت توافق باشد [illegible]
عدد برادر اصل فریضه و در نصیب ضرب میکنند پس حاصل اول فریضه صحیحه خواهد بود و در حاصل [illegible]
نصیب ارباب عدد از ین فریضه مثالش این است که یک برادر مادری و ده برادر اعیانی
وارث باشند پس اصل فریضه شش خواهد بود و یک سهم به برادر مادری خواهد رسید [illegible]
غیر انکسار و پنج سهم به برادران اعیانی و آن منکسر میشود بر عدد ده و میان ایشان که ده است
و میان پنج و ده توافق به خمس است بالمعنی الاعم پس ضرب کرده میشود دو که جزء وفقی عشره
است در شش که اصل فریضه است دوازده میشود پس برادر مادری از ان دو [illegible]
الواحد فی الاثنین و برادران اعیانی ده مضروب نصیب سابق فی الاثنین خواهد رسید [illegible]
الکفایه و مثل ابوین و شش دختر اصل فریضه چنانکه گذشت شش است و [illegible] که نصیب ابوین [illegible]

غیر منکسر و چهار یا که نصیب بنات است بر عدد آنها که شش است منکسر میشود لکن توافق بالنصف دارد
پس جزو وفق عدد رؤوس ایشان را در اصل فریضه ضرب کرده میشود و حاصل ضرب که سیزده است
تقسیم از ان صحیح میشود و شش که ثلث است بر ابوین بالسویه منقسم خواهد شد و دوازده باقی بر بنات
سه سهم منکسر ... اگر انکسار سهام بر زیاده از یک فریق باشد پس بر آن قسم است یکی آنکه کسر
انکسار در نصیب هر فریقی محقق شود و دوم آنکه با آنکه منکسر زیاده از نصیب فریق واحد باشد بر
بعض فریق نصیب شان منکسر باشد و بر هر تقدیر از دو شق هر یک بر ان نسبت شق اول آنکه نصیب
هر فریقی ممن انکسر علیهم با عدد رؤوس ایشان توافق نداشته باشد و آن پنج صورت دارد یکی آنکه عدد
هر فریق با عدد فریق دیگر متماثل و متساوی باشد و حکم آن اینست که اکتفا نمایند بر احد
العددین او الاعداد و ضرب بکنند آنرا در اصل فریضه مثالش اینست که سه برادر مادری و
سه برادر پدری وارث باشند اصل فریضه شان سه تا خواهد بود و ثلث که نصیب اخوة مادری
است چونکه درین فریضه یکی است و دو ثلث که حق اخوة پدری است دو تا است و عدد هر
دو فریق سه تا پس لامحاله انکسار بر فریقین وارد خواهد شد و بسبب تماثل عددین سه ضرب اصل ما
فی الفریضه اکتفا کنند فترتفع الی التسعة و یصح منها التقسیم چونکه ثلث آن سه تا است بر سه نفر اخوة
مادری بلا کسر منقسم خواهد شد و دو ثلث شش تا است بر سه نفر اخوة پدری منقسم آن
می آید هر یکی دو سهم بگیرد صورت دوم آنکه عددین یا اعداد متداخل باشند و حکم آن اینست
که بر عدد اکثر اکتفا نمایند و آنرا در اصل فریضه ضرب کنند مثلا شخصی بمیرد و وارث او سه برادر
مادری و شش برادر پدری باشند چون عدد اولین با عدد آخرین تداخل دارد اکتفا بر اکثر
که شش است بشود و در اصل فریضه که سه تا است ضرب کرده ... حاصل شد هژده تا که ...

منقسم ست برای اخوه مادری خواهد بود و دوازده برای اخوه پدری هر یکی از فریقین دو تا
دو تا بگیرد کذا فی الکفایه ولکن فساد این کلام بر علام محجب نخواهد بود وجه اولا این مثال از
موضوع بحث خارج ست چه کلام در صورتیست که میان نصیب عدد هر فریق توافق نباشد
و در همین مثال عدد اخوه پدری که شش ست با نصیب شان از اصل فریضه که دو تا است
توافق بالمعنی الاعم دارد پس از بحث خارج باشد و ثانیا تصحیح فریضه از [illegible]
علی الفاسد ست چه فریضه در همین مثال از [illegible] تصحیح می‌شود [illegible] توافق است که عدد [illegible]
وفق مد کرده اند پس بجای شش سه را اعتبار کنند [illegible] و میان عدد اخوه [illegible]
این جز و وفق تماثل ست پس ضرب عدد سهام در اصل فریضه کافی خواهد بود و مسئله [illegible]
سهم منقسم شد پس مثال صحیح این ست که فرض شود که شخصی مرد و ست و چهار زن و
پسر گذاشته چه اصل فریضه هشت ست که [illegible] آن که نصیب ازواج است
واحد ست و نصیب پسران هفت ست و هر واحد از نصیب فریقین با عدد رؤس شان متباین است
و میان عددین تداخل پس اکتفا با کثر کنیم و آن هشت ست [illegible] که اصل فریضه است
ضرب کنیم پس شصت و چهار حاصل شود [illegible] سهام از آنجمله نصیب ازواج خواهد بود [illegible]
سهام است و پنجاه و شش حق پسران [illegible] سوم آنکه عدد رؤس با اعداد سهام متوافق
باشند با اعداد پس اگر توافق در میان دو عدد باشد حکمش آنست که وفق [illegible]
نفس عدد دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را در اصل فریضه و اگر توافق در میان [illegible]
باشد جز و وفق عدد اول را در [illegible] ثانی و حاصل را [illegible] ثالث ضرب کنند اگر حاصل
اول با عدد ثالث توافق داشته باشد و اگر تداخل داشته باشند اکتفا بر اکثر نمایند اگر

اگر ثالث در اشته باشد اکتفا بواحد سهام و علی هذا القیاس پس آنچه درست است آنرا در اصل فریضه
ضرب کنند پس آنچه حاصل شود تقسیم ازان صحیح خواهد بود و مثال تصحیحش در صورت اول این
است که ازواج چهار تا باشند و پسران شش تا نصیب ازواج یکی است از جمله هشت و نصیب پسران
هفت و نصیب هر دو با عدد رؤس شان مباینست و عددین باهم توافق بنصف دارند پس نصف
چهار را در شش و حاصل را در هشت ضرب کردیم نود و شش حاصل شد دوازده ازانجمله بازواج
میرسد لکل منهن ثلثه و باقی که هشتاد و چهار است به پسران هر یکی چهارده چهارده و در صورت
ثانی این است که شخصی بمیرد و چهار زن و شش عم و نه خال را وارث گذارد پس اصل فریضه دوازده
خواهد بود و مضروب چهار در سه و نصیب ازواج ربع آنست که سه باشد و نصیب اخوال ثلث آن که
چهار است و باقی که پنج است نصیب اعمام و نصیب هر فریق با عدد آن نسبت تباین دارد و اعداد باهم متوافق
چه عدد ازواج چهار است و آن با عدد اعمام که شش است توافق بنصف دارد پس نصف را در شش ضرب کردیم
دوازده حاصل شد و آن با نه توافق بثلث دارد پس ثلث دوازده را در سه ضرب کردیم و کذا بالعکس سی و شش حاصل شد
و آن را در اصل فریضه که دوازده است ضرب کردیم چهارصد و سی و دو حاصل شد و تقسیم ازان صحیح شد

میت زید فریضه من ۱۲ تصح من ۴۳۲					
عدد فرق	فریق اول ازواج		فریق ثانی اعمام		فریق ثالث اخوال
عدد رؤس	۴		۶		۹
نصیب	۳		۵		۴
نسبت	تباین		تباین		تباین
النسبة بین الاعداد		توافق بالنصف ۲		توافق بالثلث ۳	
الحکم	الرؤس الموافقة ۲ وضربه فی الاخر	الحاصل ۱۲	النسبة بینه و بین الثالث توافق بالثلث	الرؤس الموافق ۳ للضرب	الحاصل ۳۶
تقسیم العمل	ضرب الحاصل فی الاصل ۳۶ ۱۲	الحاصل ۴۳۲	للازواج ۱۰۸	للاعمام ۱۸۰	للاخوال ۱۴۴

و در صورت مفروضه ممکن است که گفته شود که چهار با نه متباین اند و لیس چهار را در نه ضرب
کردیم سی و شش حاصل شد و آن اقل است پس اکتفا کردیم بآن و ضرب نمودیم آن را
در دوازده اصل فریضه فکان کما کان و صورته بهذا الاعتبار هکذا

الميت زيد اصل الفريضة من ١٢ يصح من ٤٣٢			
طبقات الورثة	ازواج	اخوال	اعمام
عدد الرؤس	٤	٩	١٠
نصيب	٣	٤	٥
نسبت	تباين	تباين	تباين
النسب بين الاعداد	تباين	توافق تماثل	
الحكم	الضرب بعضها في بعض	الحاصل ٣٦ والمسئلة ...	ثم المضروب في اصل الفريضة
المبلغ ٤٣٢	للازواج ١٠٨ لكل واحد ٢٧	للاخوال ١٤٤ لكل واحد ١٦	للاعمام ١٨٠ لكل واحد ١٨

چهارم آنکه عدد رؤس مثل نصیب و عدد با سهم متباین داشته باشند
و حکمش آنست که اعداد رؤس را در یکدیگر ضرب نمایند و حاصل را در عدد ثالث و یکدیگر ...
در اصل فریضه و آنچه حاصل شود تقسیم از آن صحیح خواهد بود و مثالش تحقیقش این است که زوجه
دو تا باشند و پسران سه تا و یک پدر و هشت با سه و دو با سه متباین اند پس دو را در سه
و حاصل را که شش است در هشت ضرب کردیم چهل و هشت شد آن که شش است بهر دو
سه سه خواهد رسید و چهل و دو که باقی مانده بهر سه پسر چهارده چهارده لاکما فی الکوا...
صورت پنجم آنست که نسب مختلفه جمع شود و حکم آن از حکم صورت سابقه مستفاد میتواند شد

و هرگاه این را دانستی باید دانست که مفروض آن بود که نصیب هر فریقی با عدد او اصلا توافق
نداشته باشد و آن اعم است از تماثل و تداخل و تباین و ما آنچه از صورتها فرض کرده‌ایم
در ماده تباین است بعلت آنکه تماثل نصیب با عدد با انکسار جمع نمی‌شود و المفروض عدم الانکسار
و اما تداخل پس از دو حال بیرون نیست یا نصیب داخل عدد است و یا عدد داخل نصیب و ثانی
مثل تماثل منافی انکسار و اول راجع بسوی توافق است و لو بالمعنی الاعم و حاصلش منحصر
می‌آید حق ثانی آنکه میان نصیب عدد هر فریقی یا نصیب بعضی از فرق توافق باشد و حکمش
آنست که متوافق را بجزء وفقی رد کنند خواه توافق در هر فریق باشد و خواه در بعض و در صورت اولی
اجزای وفقیه را با هم دیگر و در صورت ثانیه با اعداد مستقله کما فی التباین بسنجند و ببینند که آیا
متوافق یا متداخل یا متباین است یا متماثل تخلف پس از هیچ صورت دارد یکی آنکه اعداد بعد
رد آنها بجزء وفق متماثل باشند پس ضرب صورتی باید که در ضرب یکی از آنها در اصل فریضه اکتفا
نمایند مثالش این است که شخصی مرده است و شش نفر [illegible] چهار زوجه و دو مطلقه فی المرض که
با تکمیل عده یا [illegible] ارث در حکم زوجه [illegible] برادر [illegible] و ده کس از برادران [illegible]
گذاشته و دراینجا [illegible] از فرض [illegible] سهم [illegible] از چهار [illegible] ربع است و
کلاله ام مستحق ثلث پس مخرج مشترک که مضروب سه در چهار یعنی دوازده است پیدا کردیم
و این فریضه اصل است و آن منکسر میشود بر هر یک از فرق ثلثه چه نصیب ازواج از آن سه است
و نصیب کلاله ام چهار و حصه کلاله اب پنج و عدد هر واحد [illegible] نصیب با نصیب فریق اول الیق
بالثلث [illegible] و ثانی بالربع و ثالث بالخمس پس رد کردیم اعداد را باجزاء وفقیه و [illegible] ثلث
شش [illegible] ربع شش و خمس ده است پس اعداد [illegible] متماثل اند اکتفا کردیم بر ضرب دو در اصل فریضه

که دوازده است بیست و چهار حاصل شد فللازواج من هذه الفریضة ست لعبها و لکلالة الام
ثمانیة ثلثها و العشرة الباقیة لکلالة الاب ینقسم علی حسب اعدادهم من غیر کسر و هو المطلوب و
مثال دیگر که توافق بنسبت بعض فریق دارد و آنست که شخصی مرد و زوجه و شش برادر لاب گذاشته
باشد چه اصل فریضه شان بنصورت از چهار است مخرج کسر ربع یکی از آن برای زوجه و سه
برای اخوه و نصیب هر دو فریق بر عدد رؤس شان منکسر است مگر اینکه نصیب فریق اول با عدد
آنها مباین و نصیب فریق ثانی موافق است بمعنی اعم با عدد آنها اذ التوافق بالثلث پس وفق عدد
شش سه ابد و که ثلث آن باشد و این سه با عدد ازواج متماثل است پس اکتفا کردیم بضرب دو یا
در اصل فریضه که چهار تا است هشت حاصل شد پس دو سهم از آن برای هر دو زوجه است و
شش تا برای شش برادر ینقسم علیهم بلا کسر صورت دوم آنکه عددین با هم بعد الرد متداخل باشد و مثال
آنست که اکثر را در اصل فریضه ضرب کنند خواه توافق در جمیع انصباء و اعداد متحقق باشد خواه
در بعض و در اینجا تداخل معتبر است نه توافق بالمعنی الاعم مثال صورت اولی این است که شخصی مرده
باشد و شش زوجه و شانزده کلالة الام و ده نفر کلالة اب گذاشته باشد پس اصل فریضه کما سلف
دوازده خواهد بود و نصیب ازواج که سه تا است با عدد آنها که شش است توافق بالثلث دارد
و نصیب کلالة الام که چهار تا است با عدد آنها که شانزده است متوافق بربع و پنج تا باقی که
نصیب اخوه پدری است با عدد آنها که ده تا است متوافق بخمس پس بعد الرد الی الوفق عدد
ازواج دو و همچنین عدد اخوه پدری و عدد اخوه مادری چهار تا خواهد بود و هر واحد از وفقین
ثالث . داخل است پس چهار را در دوازده ضرب بکنیم چهل و هشت حاصل میشود و تصحیح منها التقسیم
فلکل فریق مضروب نصیبه السابق فی الاربع فللازواج اثنا عشر و لکلالة الاب عشرون

عشرون و لکل اثنا الامام الستة عشر منقسم علیهم من غیر کسر مثال صورت دیگر چهار زوجه و شش برادر
پدری وارث باشند پس اصل فریضه از چهار خواهد بود و یکی که نصیب ازواج است با عدد
انها مباین است و سه تای باقی که نصیب اخوه است با عدد انها متوافق بثلث پس عدد ازواج
که مباین نصیب است یعنی چهار تا بحال خودش کذاشتیم و عدد اخوه را بجزو وفقی که دو تا است
بر کردانیدیم و نظر کردیم در میان عددین بعد الرد تداخل یافتیم پس ضرب کردیم اکثر آنرا که
چهار است در اصل فریضه که انهم چهار است مبلغ آن شانزده شد و قسمت ازان درست آید پس
ازواج راست چهار تا که منقسم شود بر آنها من غیر کسر و برادران را دوازده لکل منهم اثنان صورت
سوم آنکه اعداد بعد الرد باهم متوافق باشند حکمش آنست که وفق یکی را در عین دیگری ضرب
نمایند و حاصل را در وفق عدد ثالث و هکذا الی آخر الیکه عدد مذکور در حاصل ضرب سابق داخل
یا مماثل آن نباشد و حاصل ضرب را در اصل فریضه خواه اصناف و اعداد همه متوافق باشد خواه
بعض مثال نوع اول آنکه بیست و چهار زن و بست و چهار برادر مادری و پنجاه نفر برادر
پدری وارث باشند پس اصل فریضه از دوازده است کما سلف و سه ازان که نصیب
ازواج است با عدد آنها متوافق بثلث و چهار تا که نصیب اخوه مادری است با عدد انها توافق
بربع و پنج تا که نصیب اخوه پدری است با عدد انها که توافق بخمس دارد پس هر یکی را بجزو وفق او
بر کردانیدیم هشت تا از عدد ازواج و شش تا از نصیب اخوه مادری و ده تا از عدد اخوه
پدری بعد الرد باقی ماند چون هشت با شش توافق بنصف دارد و ازین بنصفش که چهار باشد
رد ده و دهم و چهار را در شش و حاصل را که بیست و چهار است در نصف عشر ضرب کردیم یکصد
و بیست حاصل شد آنرا در اصل فریضه که دوازده است ضرب کردیم یکهزار و چهار صد و چهل

حاصل شد پس برای ازواج سه صد و شصت خواهد بود و بالسویه بینهن لکل واحدة خمسة عشر سهماً
برای اخوه مادری چهار صد و هشتاد و لکل منهم عشرون و برای اخوه پدری شش صد لکل منهم
اثنا عشر و مثال فرض ثانی اینکه چهار زن و چهل و دو پسر وارث باشند پس اصل فریضه از هشت
خواهد بود و نصیب ازواج واحد است و آن با عدد شان متباین و از هفت باقی نصیب
پسران و آن با عدد رؤس شان توافق بالسبع دارد پس رد کرده شد بسوی شش که سبع چهل
و دو است و در میانه چهار و شش توافق بالنصف است و دو را در شش و حاصل را در هشت
ضرب کردم نود و شش حاصل شد پس برای ازواج دوازده خواهد بود لکل منهن ثلاثة و
برای پسران هشتاد و چهار لکل منهم اثنان صورت چهارم اینکه اعداد بعد ارجاع انها بسوی
اجزای وفق باهم متباین داشته باشند و حکمش انست که یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل
ضرب را در ثالث و علی هذا القیاس مثالش اینکه شش زن باشند و از برادران مادری دوازده
نفر و از پدری بیست و پنج پس اصل فریضه مخرج مشترک خواهد بود و میانه ربع فرض اعلای
ازواج و ثلث فرض کلالة الام متعدد و آن دوازده است و نصیب ازواج از انجمله سه تا
و عدد رؤس شان یوافق نصیبهن بالثلث فرد نسبة الی اثنین و نصیب کلاله مادری چهار تا است و موافق
با عدد رؤس شان بربع پس رد کرده شد بسوی سه که ربع عدد ایشان است و نصیب کلاله
پدری پنج تا است که موافق است با عدد و خمس عدد شان پنج است فرد الیه و دو با سه و پنج
متباین است پس لا محاله ضرب می کنیم دو را در سه و شش را در پنج و سی را در دوازده
سه صد و شصت حاصل خواهد شد پس نود سهم بازواج خواهد رسید لکل منهن خمسة عشر و یکصد
و بیست بکلاله مادری لکل منهم عشرة و یکصد سهم بکلاله پدری لکل منهم اربعة و مثال دیگر که توفیق

درمیان نصیب و عدد بعض تحقق باشد و ون بعض بعد الرد بهم مباین باشند این ست که
چهار زن باشند و پنجه برادر پدری و شش نفر برادر مادری پس فریضه شان از دوازده
سهم خواهد شد کما اسلفت لما اسلفت و نصیب اخوه مادری که چهار تا است با عدد آنها [illegible] تا نصف
دارد و سه تا که نصیب ازواج است با عدد آنها تباین دارد و پنج تا که نصیب برادران پدری است
با عدد شان تماثل دارد و پس توافق را رد کردیم بسوی جزو وفق آن که سه تا باشد نظر کردیم در
اعداد موجوده سه را با چهار مباین یافتیم مضروب [illegible] آنهم در دو در پنج که آنهم مباین است ضرب
کردیم شصت حاصل شد ضرب کردیم آنرا در اصل فریضه هفتصد و بست رسید یکصد و هشتاد
از جمله برای ازواج است از برای هر یکی از آنها چهل و پنج و از برای اخوه مادری دو صد و
چهل برای هر واحد چهل و از برای اخوه پدری سه صد باقی لکل منهم ستون صورت پنجم آنکه
اعداد بعد الرد بعضی با بعضی مباین و بعضی با بعض مماثل و بعض متداخل و بعض متوافق باشند
و حکمش آنست که متوافق را بجزو وفق رد کنند و از متماثل بر یکی اکتفا کنند و از متداخل اکثر
بگیرند و [illegible] پس اعدادی که بعد این عمل باقی بمانند آنها را در یکدیگر ضرب
کنند [illegible] حاصل ضرب اول را در عدد ثالث فصاعدا مراعیا بحکم النسب و حاصل اخیر را در
اصل فریضه ضرب نمایند فما بلغ الیه صح منه التقسیم و هکذا العمل فی کل باب و علیک من
امثالها و هرگاه این را دانستی پس بدانکه اهم امری که در این مقام تعرض بان در کار است
آنست که تصحیح فریضه کا [illegible] نصیب و عدد در روس معلوم لم ینشو و بلکه حاجت
می افتد تضبط [illegible] با عدد سهام او بعد آن عمل بر
ضوابط سابقه چنانکه اگر کسی بمیرد و چهار زن و هشت پسر و چهار دختر بگذارد پس اصل فریضه

از هشت خواهد بود و یکی از آن نصیب ازواج و باقی نصیب اولاد و عدد آنها دوازده هست
لیکن غرض بعدد شان متعلق نیست بلکه بعدد سهام شان و چونکه پسر مستحق دو سهم و دختر مستحق
یک سهم می باشد پس سهام جمله اینها بست است پس لا محاله نسبت میان سهام نصیب اینها را که هفت
است یا بست چونکه میانه این هردو تباین است و میانه نصیب ازواج و عدد اینها نیز تباین
پس نظر کردیم در عدد روس ازواج و عدد سهام اولاد میانه این هردو تداخل
یافتیم اکتفا کردیم بر عدد سهام و ضرب کردیم عدد سهام را نه عدد روس را و عدد
نصیب را در اصل مسئله یکصد و شصت حاصل شد بست سهم از انجمله برای ازواج خواهد
بود و بهر یکی از اینها پنج سهم خواهد رسید و یکصد و چهل حصه اولاد و برای هر پسر چهارده
و برای هر دختر هفت سهم خواهد بود و هذه صورة العمل

میت زید المسئلة من ۸ / ۱۶۰							
ابن	۱۴	ابن	۱۴	بنت	۷	بنت	۷
ابن	۱۴	ابن	۱۴	بنت	۷	بنت	۷
ابن	۱۴	ابن	۱۴	زوجه	۵	زوجه	۵
ابن	۱۴	ابن	۱۴	زوجه	۵	زوجه	۵

مثال دیگر آنکه زید مرده باشد و شش زن و دوازده کس از اعمام پدری و هشت
عمه پدری و ده کس از اعمام مادری و چهارده اخوال پدری و هژده خاله پدری و نخا

و بیست و شش نفر اخوال مادری که گذشته اند اصل فریضه را بیست و ... دوازده خواهد بود و خروج
مشترک بین الربع و الثلث است لکن تصحیح این فریضه و صورت وارد کی ایشان ... فرق ازواج
یک فریق و اعمام را ... فریق دیگر و اخوال را کذلک فریق ثالث قرار دهند ... نصیب
... ازواج که سه ... اند ... دوازده ... بر ازواج منقسم نخواهد شد للانکسار و همچنین چهار تا ازان که نصیب
اخوال است نسبت بعدد ایشان ... و پنج باقی نصیب قربای پدری همچنین پس نظر کردیم در نسبتها
بین الاعداد ... توافق ... بالثلث ... الی الثلث ... اثنان بین الوسطین یعنی ... نصیب اخوال
چهار است ... سهام ایشان که ... چهار است توافق به ربع ... پس رد کردیم بجزو وفق آن که یک
... سهام ... باقی است و سهام ایشان که از ده و صد و چهل و سه ...
... وفق آن ... پس نسبت دادیم اجزای مجتمعه را با همدیگر پس ورا ... صد و
... و احد ... اکثر بعد از آن نسبت دادیم صد و بیست و شش را با ...
... توافق بالسدس ... پس ضرب کردیم سدس صد و بیست و شش را که بیست و یک است
ضرب کردیم آنرا در اصل فریضه که دوازده باشد ... هزار
و ... صحیح ... دو بیست و چهار که ربع آنست باز ازواج خواهد رسید
... با خوال ... چهار ... که ثلث آنست خواهد رسید و ثلث آن با خوال
... سهام باخوال مادری یک ثلث ... ربعه و عشرون ...
... ثلث آن با عمام پدری و دو سهم با عمام و یک یک سهم ...
و نسبته و یک ثلث آن با عمام مادری لکل منهم ...
... آنست که هر فریق را وارث مستقل قرار داده فریضه آنرا

بدستور سابق درست باشد و بعد آن نسبت بین سهام بنده الفریضه ... الاخوة لاب مثال اعداد
رؤس اعمام گرده مثل سابق بعمل آرند مثلا در مانحن فیه اخوال متفرقین اگر منفرد وارث شوند باید که
مشترک راسه حصه کنند چه کلاله الام در صورت تعدد آنها وارث یک ثلث اند لیکن اصل فریضه
از سه خواهد بود پس نصیب آنها یکی است و عدد رؤس آنها که پنجاه و شش است مباین آن لیکن اینجا
سیکار رند بعد آن نظر می کنند در نصیب اخوال پدری و آن دو است و در میان عدد و سهام شان
که بر طبق عدد رؤس شان است چهار است الا ان ...
کردیم آنرا الجزء وفق یعنی دوازده بعد آن نسبت دادیم دوازده را به پنجاه و شش توافق بالربع یافتیم
پس ضرب کردیم ربع دوازده را که سه باشد در پنجاه و شش یکصد و شصت و هشت حاصل شد پس آن را در اصل
فریضه ضرب کردیم پانصد و چهار حاصل شد و بعد از آنکه تصحیح این فریضه ... و افراد ...
اخوال از فریضه اولی علی حده تصحیح کرد اعمام متفرقین اگر منفرد وارث گردند فریضه شان از
سه خواهد بود چه فی الفرض در میان اینها غیر از اعمام مادری کسی نیست آنها در صورت تعدد مستحق ثلث
اند فتکون الفریضه من ثلثة التی مخرج الثلث چونکه یک سهم از الجمله حق اعمام مادریست عدد آنها که دو است
با آن تباین دارد و دو سهم باقی برای اعمام پدریست عدد رؤس آنها سی و دو است چهار واحد از ذکور شان
دو انثی است اگر خواسته باشی و چنین مقامی تعبیر بعدد سهام بکنی کما هو الحقیقة و اگر خواهی
رؤس تعبیر کنی للمزلة چنانکه ما در اینجا اختیار کردیم و میانه سهام و عدد توافق بالنصف است پس
کردیم این عدد را الجزء وفق که آن شانزده است و نظر کردیم که بین عدد ... بعد رد ...
یافتیم پس نصف شانزده یعنی هشت را در سه ضرب کردیم و هشتاد را در اصل فریضه که ... و ...
حاصل شد و نسبت و لیوم سهام این فریضه را با نصیب اعمام که ... با ... سلفنا الاشارة الیه ... فی ...

الميت … الفريضة من ١٢ ثم صحت من ١٢٠٩٦

تصحيح المسئلة | … | الفريق الثاني الاخوال وهما فريقان اصل المسئلة ٣ | الفريق الثالث الاعمام وهما فريقان اصل المسئلة ٣

	الفريق الثاني: فريق اول الاخوال وخالات پدری	الفريق الثاني: فريق ثاني اخوال مادر	الفريق الثالث: فريق اول اعمام وعمات پدری	الفريق الثالث: فريق ثاني اعمام مادری
تعداد الفرق	فريق اول الاخوال وخالات پدری	فريق ثاني اخوال مادر	فريق اول اعمام وعمات پدری	فريق ثاني اعمام مادری
عدد الرؤس والسهام	خال ١٢ خالة ١٠ سهام ٣٤	٥٦	اعمام ١٢ عمات ١٠ سهام ٣٢	١٠
عدد الضباء	٢	١	٢	١
النسبة بينهما	توافق بنصف	تباين	توافق بنصف	تباين
الحكم	رد الى الوفق ١٧	ابقاء على حاله ٥٦	رد الى الوفق ١٦	ابقاء على حاله ١٠
النسبة بين الاعداد الوفقية وحكمها	بينهما توافق بالربع الرد ٣ على حاله ٥٦		بينهما توافق بالخمس الرد ٨ على حاله ١٠	
الحاصل بعد الضرب	١٦٨		٨٠	
ما يحصل …	عدد الاخوال هو عدد سهامهم ٥٠٤		عدد الاعمام هو عدد سهامهم ٢٤٠	
المقسومة … ٣	٤		٥	
النسبة: توافق بالثلث	توافق بربع		توافق بالخمس	
الحكم هو الرد الى الجزء الوفق: الرد الى الثلث ٢	الرد الى الربع ١٢٦		الرد الى الخمس ٨ ٤	

…	بينهما تداخل	بينهما توافق بالسدس
الحكم …	الرد الى السدس ٢١ مضروب به	ابقاء على حاله ٤٨ مضروب فيه
حاصل العمل بينهما	١٠٠٨ مضروب	اصل الفريضة مضروب فيه ١٢
المبلغ ١٢٠٩٦ — للازواج ٣٠٢٤ لكل واحد ١٥١٢	الاخوال ٤٠٣٢	للاعمام ٥٠٤٠

خالات پدری لكل واحدة ١١٢	اخوال پدری ٢٦٨٨	اخوال مادری لكل واحد ٢٤	١٣٤٤	اعمام پدری في سهم ٣٣٦٠ للعم ٢١٠ للعمة ١٠٥	اعمام مادری لكل واحد ١٦٨٠ …

وظاهر است [illegible] و بیان آن گرمی کنیم با مثال فرض احتیاج است [illegible]
[illegible] درست و آن این است که در مثال مذکور [illegible]
بود سه و شش فرض کنیم باعتبار اینکه در تعیین و تشخیص سهام محتاج می‌شویم بسوی
استخراج ثلث ثلث و ثلث و دوازده چهار است و آن باستثنای [illegible] پس ضرب می‌کنیم دوازده
در سه و شش حاصل می‌شود و سابقاً تحلیل فریضه راسته فریق قرار داده بودیم و احوال
فریق قرار [illegible] پس از [illegible] یک فریق [illegible] اند و عدد [illegible]
که شش است و عدد ایشان [illegible] ثلث است پس [illegible]
دیگر اعمام مادری اند و ایشان مستحق پنج سهم اند از جمله پانزده سهم باقی بعد اخراج [illegible]
و عدد ایشان هشت است و میان توافق بالخمس پس [illegible]
میان جزو وفق فریق اول و فریق ثانی تماثل است پس اکتفا [illegible]
اعمام پدری اند و نصیب ایشان ده تا است از پانزده باقی و عدد ایشان [illegible]
سهام ایشان سی و دو است و میان توافق بالنصف پس [illegible] عدد سهام [illegible] آن
شانزده است [illegible] و میان این شانزده [illegible]
و فریق چهارم اخوال مادری اند و ایشان مستحق ثلث الثلث یعنی [illegible]
شش سهم و عدد ایشان پنجاه و شش و میان توافق بالربع پس [illegible] چهارده [illegible]
شانزده و چهارده توافق بالنصف است پس ضرب کردیم نصف شانزده [illegible]
یکصد و دوازده حاصل شد و فریق پنجم اخوال پدری اند که نصیب آنها [illegible]
یعنی هشت تا و میان این هشت و عدد رؤس ایشان [illegible]

پس [illegible] آن کرشته است و در [illegible] صد و [illegible]
[illegible] اگر [illegible] صد و [illegible] و شش [illegible] اصل [illegible]
[illegible] و [illegible] هزار و نود و شش رسید و اجتماع نسب اربع در اجزاء [illegible]
[illegible] ان بوضوع انجا [illegible] دو بازده صورته

[illegible] اصل الفریضة ۱۲ کم ۳۶ کم ۱۲۰۹۶					
[illegible]	فریق اول ازواج	فریق دوم اعمام [illegible]	فریق سوم اعمام پدری	فریق چهارم اخوال مادری	فریق پنجم اخوال پدری
اعداد [illegible]	۹	۱۰	اعمام [illegible] ۱۲ [illegible] ۸	۵۶	۳۴
[illegible]	۹	[illegible]	۱۰	۴	۸
[illegible]	[illegible]	[illegible]	توافق [illegible]	توافق [illegible]	توافق [illegible]
[illegible]	۳	۱۰	۱۶	۱۴	۳
[illegible]	[illegible]	بینهما تماثل	بینهما تماثل	بینهما توافق [illegible]	بینهما تباین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	رد الی الوفق ۸	ضرب الوفق [illegible] ۱۲	[illegible] ۳
[illegible] ۱۲ ۱۶	[illegible]	[illegible] مضروب [illegible] ۳۶		المبلغ ۱۲۰۹۶	
[illegible]	[illegible]	[illegible] ۵۰ [illegible]		لله خوال	۳۰۳۴
[illegible]		اعمام پدری [illegible] ۳۳۲ [illegible] ۱۰		اخوال مادری ۱۳۴ [illegible] ۲۴	اخوال پدری ۳۶۲۸ [illegible] ۱۱۴

[illegible] الکه مخرج [illegible] بعد تصحیح آن از حقوق [illegible] [illegible]

[illegible] چو [illegible] باوعائد گردد پس بنا بر احکام احتیاج بر [illegible] چه در [illegible]

حق امامیه بالضروره من المذهب تعصیب باطل است یعنی آنچه [illegible] بعید را آنچه از فرض [illegible]

یا اخت و مانند آن باقی ماند کما ذهب الیه فقها اهل السنة باجماع علما [illegible]

باطل است چه دانستی که هیچیک از مراتب متأخره از مراتب متقدمه [illegible]

حاجت عصبه اند نفر بیم و بعد هولا پس لا محاله آنچه باقی بماند [illegible] گردد [illegible] بر [illegible]

فصاعدا و اخت و همچنین للاب و الابوین کذلک و فی الرد علی کلالة الام کلام سیاتی

الاشاره و همچنین رد کرده شود بر ابوین یکی بر مادر در وقت وجود حاجب [illegible]

چنانچه عنقریب خواهد آمد و ذلک علی حسب سهامهم ارباعا [illegible]

کل وارث سوی الامام و علی الزوجة کذلک و مع غیبة الامام [illegible]

حین مثلا هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر و پدر را وارث بگذارد [illegible] فریضه دختر [illegible]

نصف است و فریضه پدر سدس [illegible] مخرج مشترک آن شش است [illegible]

به دختر دهند و سدس آن که یکی است به پدر رود تا باقی بماند [illegible]

هر دو وارث ارباعا علی نسبة السهام بر ایشان رد کنند [illegible] الاصل فریضه [illegible]

که شش بود [illegible] در چهار ضرب کنند للتوافق [illegible] دوازده خواهد

پس سه تا به دختر من حیث الفرض [illegible] دهند و دو تا به پدر [illegible] باقی بماند [illegible] از [illegible]

سه سهم [illegible] از باقی [illegible] و آنکه یک سهم [illegible]

[illegible] حصه پدر [illegible] خواهد بود و اگر دو دختر و پدر را بگذارد [illegible] فریضه دو دختر [illegible]

است و مخرج آن سه تا است و فرض نصف پدر سدس است و مخرج آن شش است [illegible] برخاست مدافعه
اکتفا باکثر [illegible] و یکی باقی ماند چون که پسر و دو دختر چهار سهم رسید [illegible]
[illegible] السهام احیاناً خواهد شد و ایضاً التقسیم من مثلین المتباینین و در صورت اول
ارجاع [illegible] سهم و در صورت ثانیه پنج سهم ممکن است و سهل بعد معرفة التنویع
سوم آنکه فروض مجتمعه مخرج آن کمتر باشد پس حکم آن بنا بر مذهب حق [illegible] نقصان
[illegible] خواهد شد [illegible] و کرده میشود چرا که مگر زوج و زوجه پس هرگاه فرض شود که
[illegible] دو خواهر و شوهر وارث بگذاشت پس فریضه یعنی مخرج مشترک شش
[illegible] مخرج ثلثان [illegible] است و مخرج نصف دو تا و میانه هر دو تباین است پس سه را
در دو [illegible] تا حاصل شود پس نصف که فرض شوهر است بی کم و کاست باو عاید خواهد شد
و نقصان بر خواهران لان من له الغنم له الغرم خلاصه اینکه بر زوج و زوجه نقصان
[illegible] چه حق تعالی حصه اعلی و ادنی ایشان منضبط ساخته که از آن تجاوز نمی‌توانند
شد و نقص [illegible] نمی‌تواند شد بر بنت و بنات و اخت و اخوات للابوین او للاب و
[illegible] نافع بر پدر و من یدخل علیه النقص و اصل ساخته و آن خطا است
[illegible] جماعه و اهل سنت در چنین صورتی بعول قائل شده اند و آن عبارت است
از [illegible] که اینها از مخرج مشترک کسور فرائض را میگیرند و جمع می‌کنند
عدد آن [illegible] بالاتر [illegible] آن بر وفق عدد کسور اصل مال را منقسم میسازند و نقصان
[illegible] مثلاً در صورت مفروضه نصف شش سه تا می‌گیرند و
[illegible] باشد [illegible] آنقدر [illegible] و انه [illegible]

[illegible] از جمله [illegible] سهم بود او را سه سهم منجمله [illegible]

[illegible] شریک [illegible] چهار سهم منجمله هفت سهم میدهند قیدحسل [illegible]

قیاسا علی الدیون المستغرقه علی الترکه وان باطل [illegible]

المستفیضه بل المتواتره و این قیاس صحیح نیست چه ادای دیون [illegible]

هرگاه که ترکه وفا بجمیع آن نکند بحسب حصص دیون [illegible]

محال است چه کسی که حساب رمل عالج را میداند چگونه [illegible]

دو ثلث و یک نصف متصور نیست و داون بطرز [illegible] فرع اصل [illegible]

این ممتنع باشد این چگونه متصور خواهد نیست [illegible]

الناس مطلب دوم در میراث اقارب نسبی فصل اول [illegible]

از مراتب نسب اعنی پدر و مادر و اولاد هر چند پایین روند [illegible]

او باقی ماند همه مال با و میرسد بقرابت و همچنین مادر لکن ثلث بفرض و باقی [illegible]

هر دو اگر بدار و دون الاولاد و سدس بمادر خواهد رسید مع وجود [illegible]

ثلث لامع الحاجب و باقی بپدر بالقرابه و اگر شوهر با ایشان شریک [illegible]

بشوهر و سدس یا ثلث اصل علی التقدیرین بمادر و باقی بپدر [illegible] خواهد رسید

زوجه با ابوین شریک شود ربع بپرش خواهد رسید و الباقی کما مضی [illegible]

نصف اول از صنفین مرتبه اولی اما صنف ثانی [illegible] اولاد [illegible]

تمام مال را بقرابت خواهد یافت و اگر پسران متعدد [illegible]

گرفت و اگر تنها یک دختر باشد نصف بفرض و نصف [illegible]

باقی ماند و ثلث را [illegible] بالسویه قسمت خواهند کرد و دو ثلث را ابر و کذا [illegible]
و اگر از هر دو جنس باشند فللذکر مثل حظ الانثیین پس اگر یک پسر و یک دختر داشته باشد
سه حصه کنند دو حصه پسر خواهد داد و یک حصه دختر را و اگر دو پسر و یک دختر باشند پنج حصه [illegible] پسر و
یک حصه به دختر [illegible] القیاس و ضابطه آنست که عدد پسران را مضاعف کرده با عدد بنات
جمع نمایند هر چه حاصل شود [illegible] را بر وفق آن تقسیم نمایند و اگر شوهر یا زن با اینها
جمع شود حصه [illegible] ربع بشوهر یا ثمن بزن میدهند و الباقی تقسیم علی الاولاد
علی ما سلف و اگر اجتماع [illegible] پس اگر پدر یا مادر یا هر دو با اولاد جمع شوند حصه هر واحد از
[illegible] و الباقی تقسیم علی الاولاد کما سبق ذکره [illegible] صورت استجماع
[illegible] الابوین با دختر واحده یا [illegible] اجتماع کلیهما با دختر فقط انچه از فروض شان باقی
ماند [illegible] رد کرده می شود علی حسب سهامها مثلا هر گاه زید وفات
یافته [illegible] پدر و مادر و دختر را وارث گذاشت پس اصل فریضه از اینها از شش خواهد بود لان
[illegible] پس هر گاه نصف آن که سه سهم است به دختر داده شود
و یک سهم که سدس است به پدر [illegible] یک سهم به مادر پس یک سهم دیگر باقی خواهد ماند و چون
[illegible] یک به مادر و پدر [illegible] پنج سهم منقسم شود پس اگر سهم باقی را
[illegible] خواهد شد لاجرم شش را در پنج ضرب می کنیم حاصل
[illegible] الی خمسه اسهم متساویه و حاجت نشده است بسوی
[illegible] و هر گاه حصه آن زاید [illegible] تقسیم پس رجوع با قل
[illegible] است که در عمل مناسخات کار است که این کثیر بالاخره

... موده تقلیل [illegible] بشود پس آموخت بحافظ این دقیقه از دست نباید داد و سقو فهما و اگر فقط پدر [illegible]
[illegible] دختر بگذارد در صورت هم اصل فریضه شش نخواهد بود و بعد الفروض [illegible] یا اخوات
[illegible] چونکه در فروض [illegible] از جمله سهام صرف شده آن دو سهم را باید چهار حصه تقسیم [illegible]
اصل فریضه که شش است آن را در چهار ضرب می کنیم و حاصل آن بست و چهار سهم می شود و
تقسیم از آن درست می آید و مرجع آن بسوی چهار سهم می شوند و هرگاه با آنهمه زوج و زوجه
مجتمع شود حصه اوشان خود می برد و پدر و مادر سدس [illegible]
ان لم تنفرد البنات و اگر فرض شود که بست با پدر و مادر بست یا بنات را گذشته [illegible]
شدن زوج مطلقاً و یا زوجه در صورت تعدد بنات بنا بر مذهب اهل سنت [illegible] خواهد شد
و بنا بر مذهب حق نقصان تعلق بدختران خواهد داشت [illegible]
والسنی [illegible] آنکه [illegible] مقتضی بسط و تفصیل است اول آنکه در [illegible] فصل حجب [illegible]
و مراد از آن این است که برادران با آنکه خود محجوب اند حاجب می شوند مادر را از [illegible]
او بسدس بحجب شرط اول آنکه کم از دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو
خواهر نباشند و خلافی از روی نص و فتوی در [illegible] از علما در صورت [illegible]
یک برادر و دو خواهر در حجب بسبب توهم [illegible]
شرط دوم آنکه اینها اعیانی یا علاتی باشند نه اخیافی بلا اختلاف نصاً و فتوی خلافاً
لبعض العلماء سوم آنکه پدر مادر ایشان موجود باشد پس اگر پدر [illegible] باشد حجب متحقق
نخواهد شد علی الاشهر الاظهر و اختلاف [illegible]
آنکه اخوه کفار نباشند و نه مملوک [illegible] هرگاه مادر [illegible] الاجماع [illegible]

پنجم آنکه اشکال مادر قبل موت مورث متولد شده باشند پس اگر در حمل باشند حاجب نخواهند بود
علی الاشهر و تحقیق در [illegible] و خصوص این شرط تامل فرموده و بعد از آن [illegible] با ظهر
آن نموده و [illegible] مادر را [illegible] باشد علی الاشهر خلافاً للصدوق و العمانی
ششم آنکه در وقت موت مورث همه اینها زنده باشند پس اگر یکی از اینها پیشتر مرده باشد
حاجب نخواهد شد و همچنین اگر موت یکی از اینها مقارن موت مورث باشد یا تقدم و تاخر
مشتبه بود کما افاده الشهیدان علیهما الرحمه هفتم مغایرت بین الحاجب و المحجوب پس
اگر مادر خواهر پدری باشد چنانچه در مذهب مجوس اتفاق می‌افتد حاجب نخواهد شد ذکره
الشهید الثانی فی الروضه [illegible] و این را [illegible] پس انکه حجب اخوه مادر را از ثلث از رد
نص و فتوی محل کلام نیست و لکن حجب ایشان از زاد علی السدس فی مواضع الرد پس صاحب کفایه
در آن تامل فرموده و جناب آقا سید علی طباطبائی رضوان الله علیه اشکال [illegible]
شمرده و [illegible] که حجب اخوه از ثلث که اصل فریضه مادر بود مسلم حجب است [illegible] استحقاق
[illegible] التعلیل منصوص مشترک است چه در اکثر روایات وارد گشته که
غرض از حجب فریضه مادر توفیر است بر پدر از برای آنکه بار اخوه بر پدر است پس از حجب ایشان
[illegible] مادر [illegible] و یک خمس را [illegible] اقوی ارباعاً رد باقی
[illegible] خواهد آمد [illegible] مادر رد [illegible] احتمالیکه از کلام صاحب کفایه [illegible]
[illegible] اخوه است از ثلث [illegible] از کل مازاد علی السدس [illegible] امین الدین [illegible]
[illegible] الرحمه قول [illegible] مادر [illegible]
[illegible] رسید [illegible] ظاهر [illegible] آنکه اولاد و اولاد [illegible]

اولاد می‌شوند و اقربیت ابوین سبب اختلاف نمی‌شود با ارث و حاجب‌اند اولاد اولاد
حقیقی میشوند اگرچه پائین روند آری اقربیت شان بعد ابوین حاجب می‌شود لیکن
پسری یا دختری موجود باشد پسر پسر با او میراث نمی برد آری اگر از اولاد صلبی کسی
موجود نباشد پس اولاد اولاد میراث می‌برند و برین قیاس در طبقه ثانیه و ثالثه لیکن
از طبقه اولی اولاد کسی موجود نباشد پسر پسر و دختر پسر قائم مقام پسر میشود و دختر
دختر و پسر دختر قائم مقام دختر بمناسب دختر علی الاشهر الاظهر پس اگر
دختر بوده باشد و اولاد دختر هرچند پسر باشد یک حصه میگیرد [illegible]
علمای ما رضوان الله علیهم خلاف واقع شده اول آنکه ابن بابویه علیه الرحمه در ارث اولاد
اولاد فقدان ابوین را شرط میدانند و قول مشهور راجح است دوم آنکه [illegible]
و آن [illegible] الدین مصری دختر پسر را وارث یک حصه [illegible]
دو حصه میدانند و قیام ابن بنت و بالعکس بمقام ام و اب [illegible] احادیث وارده است آن را
محمول بر اصل ارث می‌کنند نه کیفیت تقسیم و هو خلاف الظاهر و الاشهر [illegible] میشود
برین اختلاف اختلاف در دو جهت بنا بر مشهور دختر پسر تمام ترکه را بالقرابه میراث می برد [illegible]
برد می‌شود و بنا بر قول سید [illegible]
درست و همچنین دختر دختر و بنا بر قول سید پسر دختر تمام ترکه مثل پسر پسر بقرابت میگیرد بخلاف
دختر فانها مستحقه بالفرض و الرد و اگر ابوین یا احدهما با ایشان شریک شوند [illegible]
یا اخماسا مثل سابق رجوع خواهد کرد سوم مشهور است که اولاد دختر مثل اولاد پسر در صورت
تعدد و اختلاف بذکورة و انوثة هم للذکر مثل حظ الانثیین اقتسام می نمایند [illegible]

براج قائل شده اند بانیکه اولاد دختر بالتساوی اقتسام می نمایند و هو ضعیف تتمه
مهمه از متفردات علمای شیعه است قول بحبوه یعنی پسر بزرگتر اگر میت را پسران متعدد بوده باشند
و الا پسر واحد از ترکه پدر اختصاص دارد با لباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف او
باتفاق علمای شیعه و نصوص مستفیضه و بذلک تخصص عموم آیة الارث لکن کلام در دو مقام
است یکی اینکه آیا این اختصاص بر سبیل وجوب و استحقاق است مجانا یا بعوض و هو الاشهر و
یا بر سبیل استحباب و بعوض قیمت کما ذهب الیه ابن الجنید و سیدنا المرتضی علم الهدی صاحب
الکفایه و علامه در مختلف هم این قول را اختیار کرده لکن تصریح بعوض نفرموده و اول اقوی
است دوم در تعیین اشیاء مذکوره پس در حدیث صحیح وارد است که وقتی که هلاک شود و مخفی و
بگذارد پسر را این برای بزرگتر آنها است سیف و درع و انگشتر و مصحف پس اگر پسر اکبر مذکور
یعنی قبل موت مورث پس آنکه بزرگتر است بعد او و هر گاه درع محمول بر پیراهن باشد پس
تمام این چیزها در این نص مندرج است و اگر مراد از آن درع آهنی باشد سه چیز است از اربعه
در آن مذکور است و در حدیث دیگر همین چیزها که در این حدیث مذکور است وارد شده و در
حدیث ثالث بجای درع کتب و رحل و راحله و کسوه وارد گشته و در روایت موثقه اذا ترک
سیفا او سلاحا فهو لابنه فان کانوا اثنین فهو لاکبرهما و در موثق دیگر بجای سلاح ثیاب
جلده و گاه است که اختلاف اخبار در این مقام دلیل استحباب میگردانند و آن فرع تعارض
است و ترجیح در جانب مشهور است و لکن احتیاط در مصالحه است چه مسئله خالی از اشکال و
ادله طرفین خالی از اختلال نیست و بر تقدیر عمل بر قول مشهور چیزی که بلفظ واحد وارد شده
مثل سیف و مصحف شامل نخواهد شد مگر یک چیز را اگر چه در ترکه میت از آن جنس متعدد

موجود باشد و در صورت آن فردیکه اختصاص آن نسبت بیشتر بوده باشد مقدم خواهد بود بر
دیگر افراد آن و در صورت تساوی نسبت اختیار و در صورت تشاح ورثه قرعه احوط است
و استفاده عموم از لفظ سیفه و مصحفه بحسب عرف کما فی الکفایه محل کلام است و انچه در بعضی
حدیث وارد شده مثل ثیاب جلد شامل جمیع افراد آن خواهد بود و مراد از ثیاب بدن چیزی
است که می پوشید آنرا یا برای پوشیدن آنرا مهیا کرده باشد در کفایه تصریح نموده باینکه
عمامه و سراویل هم از آن اقل است لکن چونکه در احادیث مشهوره لفظ درع وارد است و آن
بر تقدیریکه مراد از آن درع پیراهن باشد شامل مطلق لباس نیست و بر تقدیری که مراد از آن
درع آهن باشد ثیاب بالکلیه از آن خارج پس حکم بتعمیم خالی از تامل نیست و آنچه برای ذکر
دیگر است که جمیع ما ورد فی الروایات را بپسر اکبر وا گذارند و برای پسر اکبر احتیاط در آن است
که بدون قیمت هیچ چیز را نگیرد و بدون رضای شان بر گرفتن چیز مجمع علیه بقیمت هم جسارت
نکند الا ان یکون عن تراض منهم و الامر عند التراضی سهل چه در صورت رضای شان بلا قیمت
هم فی وعده می تواند گرفت و هر گاه این را دانستی پس بدانکه از بعض اخبار ظاهر میشود
که این عطای زائد به پسر اکبر بمقابله تکلیفی است که در خصوص قضای صوم و صلوة پدر به پسر تعلق
میگیرد و لکن شرط این عطیه نیست که اگر در خواندن آن اهمال نماید از ین حبا محروم بماند آری
در اثم کلامی نیست و اما تفصیل ما یتعلق به من القضا پس تعلق بکتاب صلوة دارد و لهذا اکتفا
بذکر اجمالی نموده شد و جمعی شرط کرده اند که حبوه بر آن پسر کبیر وقتی است که سفیه فاسد
العقل نباشد و تقیید کرده اند این عنوان را بمخالفت مذهب و دلیل اشتراط واضح نیست
و اگر از این جهت باشد که مخالف را بمذهب او ملزم میتوان ساخت چنانچه بعضی گمان کرده اند

پس امریست علیحده معهذا لفظ موصی در آن ملحوظ است نه اعتبار آن مطلقاً چه در وقت رجوع
مخالف حکم مذهب خود بر او لازم است نه حکم ملت او و بعضی شرط کرده اند که ترکه میت مستغرق
بدین نباشد و بعضی نفی مطلق دین را شرط دانسته اند و اینهم صورتی ندارد و ظاهر آنست که
مال بورثه منتقل میشود اگرچه تصرف او موقوف بر ادای دین بوده باشد بالجمله ظاهر
آنست که حکم حبوه و سائر ورثه در این خصوص یکسان است تذنیب با اهل مرتبه اولی
که ابوین و اولاد اند هرچند پایین روند جد و جده را طعمه ایست و خلاف کرده است در این
مسئله چند فرقه و جد و جده پدری را با پدر و جد و جده مادری را با مادر شریک ارث ساخته و جد را مطلقاً
شریک با اولاد اولاد میدانند و ابن جنید اجداد اربعه را با بنت و ابوین شریک کردانیده و
اینهم و قول شاذ است و مستندی صحیح ندارد لکن سنت است پدر را که برای پدر و مادر
خود یعنی جد است و جده او طعمه قرار دهد یعنی سدس اصل ترکه را بالسویه با اینها بدهد اگر هر دو
موجود باشند والا بیکی از اینها که موجود است بدهد و بعضی تخصیص با جد نما کرده اند از جهه آنکه
در نصوص که هر دو مجتمعاً وارد نشده لکن خلافی در عموم حکم نیست هرگاه حق خود دو ثلث
یا زیاده یافته باشد و همچنین مادر را سنت است که هرگاه ثلث ترکه یا زیاده بیابد سدس را
با بوین یا احد الابوین خود بدهد و تقیید بزاید شدن سهم هر واحد از ابوین از سدس بقدر سدس
از کلام شهید در لمعه و در روس و از کلام محقق در نافع ظاهر میشود و مشهور آنست که زیادتی
از سدس هرقدر که باشد در استحباب اطعام کافی است و در نصوص تصریحی بقول احد
الطرفین موجود نیست و بعضی گفته اند از زائد و سدس هرچه زیاده باشد باید طعمه صرف
شود و صاحب کفایه می فرماید که روایات بر هیچیک از این تخصیصات دلالت ندارد

انتهی و قول اشهر خالی از قرب نیست والامر سهل و اگر حاصل شود برای یکی از پدر و مادر
زائد از سدس دون الآخر پس استحباب طعمه مخصوص او خواهد بود علی الاشهر دون القول
الآخر و کیفما کان بر نبیره کان طعمه جد و جده نیست تا وقتی که پدر و مادر اینها موجود نباشند
و هر گاه اینها موجود باشند فالطعمة علیهما لا علیهم **فصل دوم** در میراث طبقه ثانیه است
یعنی اخوه و اجداد و اخوه شامل است برادران و خواهران خواه از یک پدر و مادر باشند
که اینها را اخوه اعیانی و کلالة الابوین گویند و خواه از یک پدر و دو مادر باشند و اینها را اخوه
علاتیه و کلالة الاب میگویند و خواه از یک مادر و دو پدر باشند و اینها را اخوه اخیافی و کلالة
الام میگویند و خواه اولاد اینها هر چند پایین روند و اجداد خواه پدری باشند و خواه مادری
هر چند بالا روند و در میراث هم دو صنف اند و اقرب یکی مانع ابعد صنف آخر نیست و تفصیل
هر دو صنف انفرادا و اجتماعا در چهار مبحث خواهد آمد **مبحث اول** در حال اخوه پس
بدانکه هر گاه شخصی بمیرد و والدین و اولاد او را نگذارد یا بگذارد ولکن بسبب مانعی از موانع محجوب
الارث باشند اخوه و اجداد وارث او می شوند پس اگر یک برادر تنها را بگذارد و او برادر
اعیانی یعنی پدر و مادری باشد یا علاتی یعنی پدری فقط عند عدمه تمام مال را بقرابت میگیرد
و همچنین اگر متعدد باشند پس اگر همه ذکور باشند بالسویه میانه خود انقسام می نمایند و اگر مختلف باشند
بذکوره و انوثت پس حصه برادر دو مقدار حصه خواهر خواهد بود و اگر خواهر پدر و مادری یا
پدری تنها باقی ماند نصف بالفرض و نصف دیگر بمیراث میبرد چه آنچه زیاده از فرض است
بعصبه نمیرسد و اگر خواهران للابوین او للاب دو تا یا زیاده باشند دو ثلث را بالفرض میگیرند
و تتمه را بقرابت و رد و للابوینیة لا الابعد و هر گاه برادر یا خواهر اخیافی یعنی مادری تنها را

بگذارد سدس را میبرد فرضا والباقی ردا و اگر متعدد باشند یک ثلث را بفرض میراث میبرند
باقی را بقرابت و رد میگیرند و زن و مردشان بالسویه میانه خود قسمت می کنند و هرگاه اخوه
از کلالات ثلث بهم آیند کلالة الاب ساقط میشود و کلالة الام اگر یکیست سدس و اگر متعدد اند ثلث را بفرض
می برند و باقی یعنی پنج سدس در صورت اولی و دو ثلث در صورت ثانیه برای کلالة الابوین خواهد بود
و هرگاه از دو نوع کلاله باشند پس اگر کلالة ابوین و کلالة اب باشند کلالة اب را هیچ چیز نمیرسد
حکم چنانست که در محض کلالة الابوین مذکور شد و اگر کلالة الابوین یا کلالة الاب با کلالة الام جمع شوند
کلالة الام فریضه خود را می برند و کلالة الابوین یا اب تتمه را و کلالة الاب عند عدم کلالة الابوین قائم مقام
کلالة ابوین میشود و در تمام مراتب مذکوره سابق خواهد بود و هرگاه یک خواهر اعیانی یا علاتی با یکی از اخوة
اخیافی جمع شود نصف بخواهر اعیانی یا علاتی بعنوان فرض خواهد رسید و سدس بخواهر یا برادر اخیافی
و اگر اینها متعدد باشند ثلث باینان خواهد رسید و یک سدس یا دو سدس که باقی خواهد بود بر اخوة ابوینی یا ابی
رد کرده خواهد شد نه بر اخوة اخیافی و همچنین هرگاه دو خواهر یا زیاده از پدر و مادر یا فقط از پدر باشند
دو ثلث بفریضه میگیرند پس اگر اخوة مادری متعدد باشند ثلث باقی را می گیرند و هیچ چیز باقی نخواهد ماند
و اگر یک خواهر یا برادر مادری باشد سدس را میگیرد و آنچه از فریضه باقی میماند بکلالة الابوین و الاب
خواهد رسید نه بکلالة الام هذا فی الصحیح علیه المشهور و فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل قائل شده اند برد
علی کلالة الام ایضا کما رد علی کلالة الاب علی حسب السهام و آن ضعیف است و بعضی فرق کرده اند میانه کلالة
الابوین و کلالة الاب پس در صورت اجتماع کلالة الابوین با کلالة الام رد را مخصوص دانسته اند بکلالة الابوین
و در صورت اجتماع کلالة الاب با کلالة الام هر دو فریق را در رد علی حسب السهام شریک ساخته اند و هو قول ابن
الجنید و ابن ادریس و ابن زهره و المحقق خلافا للشیخ المفید و ابن حمزه و اکثر المتاخرین چه این

رد در المخصوص بکلالة الاب و الابوین میگردانند و لا تخلو عن قوة **مبحث دوم** در حکم اجداد است جد
واحد پدری باشد یا مادری تمام مال را مستحق است بقرابت لکن در صورتیکه جد مادری باشد چونکه نصیب مادر را
می گیرد که او رد فی المنصوص پس میتوان گفت که ثلث بفرض میگیرد و باقی برد لکن از آنجا که نصیب او بنابه در قرآن مجید
مذکور نگردیده آنچه میرسد باو میتوان گفت که همه آن بقرابت باو رسیده والامر سهل و همچنین جده و قتیکه
جد و جده پدری بهم آیند دو حصه بجد پدری خواهد رسید و یک حصه بجده پدری و اگر هر دو مادری باشند بالسویه
صاحب کفایه میفرماید که خلافی درین مسئله ندیده ام لکن نصی هم نیافته ام و ظاهر آنست که علاوه بر
اجماع از نصوص هم استنباط این حکم میتوان کرد و اگر اجداد پدری و مادری بهم آیند دو ثلث اجداد پدری
راست و یک ثلث اجداد مادری را واحد باشند یا متعدد و علی الاشهر بل الخلاف فیه لم نظهر پس
اگر شخصی مرده باشد و جد و جده پدری و جد و جده مادری گذاشته پس اصل فریضه از سه خواهد بود لانه مخرج الثلث و عدد
روس اجداد مادری دو تا و عدد سهام اجداد پدری سه تا پس سهم هر یکی از فریضه منکسر و عدد شان
خواهد شد پس عدد روس فریق اول را در عدد سهام فریق ثانی ضرب نمودیم شش تا شد این شش تا را
در اصل فریضه که سه تا بود ضرب کردیم هیجده سهم شد و تصحیح مسئله ایم پس شش سهم از آن برای
هر دو جد مادری است سه تا سه تا و دوازده تا با اجداد پدری هشت تا برای جد پدری و چهار تا برای جده پدری
این است حکم چهار جد که در مرتبه اولی بهم آمدن شان ممکن است هر چند بالاتر میروند عدد شان متضاعف میشود
لکن نوبت بوراثت شان کمتر میرسد مگر مسئله اجداد ثمانیه را که در درجه ثانیه بهم آیند اکثر علما متعرض
شده اند پس بنا بر اقتضای طریقه ایشان ما هم بذکر آن می پردازیم پس بدانکه علمای ما در تقسیم سهام شان
سه قول دارند اول اینکه دو ثلث ثلثان با اجداد پدری پدر را اثلاثا میرسد و ثلث ثلثین با قربای مادری پدر
کذلک و ثلث باقی از اصل ترکه با اجداد پدری و مادری مادر بالسویه این قول اشهر است و تصحیح تقسیم من مائه و ثمانیه

چه سهام اقربای پدری شش است و سهام اقربای مادری چهار تا و میانه هر دو تباین است پس میزنیم یکی را در دیگری حاصل ضرب را در ثلثه اصل پس بیک صد و هشت می رسد

صورة العمل هکذا المسئله ۳ مص ۱۰۸

زید

ورثه اجداد ثمانیه

الفریق الاول	الفریق الثانی
اجداد اربعه از جانب پدر	اجداد اربعه از جانب مادر

النصیب ۲ — عدد السهام اصله ۳ مص ۹

فریق اول — پدر و مادر پدر پدر — نصیب — بعدد سهام ۳

فریق ثانی — پدر و مادر مادر پدر — نصیب — عدد سهام ۱

در میان عدد سهام و نصیب هر واحد از فریقین تباین

در میان عدد هر دو فریق تماثل

حکم اکتفا بر یکی از دو عدد و ضرب آن در اصل حاصل نمیم

النصیب ۱ — عدد السهام ۴

فریق اول — پدر و مادر پدر مادر — عدد روس ۲

فریق ثانی — پدر و مادر مادر مادر — عدد روس ۲

النسبة والحکم ضرب یکی در دیگری ضرب حاصل در اصل مسئله

بین العددین تباین

مضروب ۹ مضروب فیه ۴

حاصل ضرب ۳۶

مضروب ۳۶ مضروب فیه ۳ الحاصل ۱۰۸

القسمة

الفریق الاول اجداد از جانب پدر ۷۲ — الفریق الثانی از جانب مادر ۳۶

الفریق الاول ۴۸ — الفریق الثانی ۲۴ — الفریق الاول ۱۸ — الفریق الثانی ۱۸

پدر پدر پدر	مادر پدر پدر	پدر مادر پدر	مادر مادر پدر	پدر پدر مادر	مادر پدر مادر	پدر مادر مادر	مادر مادر مادر
۳۲	۱۶	۱۶	۸	۹	۵	۹	۹

و قول دوم آنست که تقسیم اجداد و جدات پدری بر سبیل تسویه باشد و تقسیم اجداد و مادر پدر بالتفاوت و سهم بالسویه بین
اجداد و مادر خواه پدری باشند خواه مادری یعنی دو ثلث با اجداد و پدر مادر و یک ثلث ثلث با اجداد
مادری با دو بالسویه منقسم خواهد شد نقل کرده اند این قول از معین الدین مصری بنابرین قول از پنجاه و چهار
تقسیم صحیح خواهد شد زیرا که در صورت عدد سهام اجداد پدر بنجده است و عدد سهام
اجداد و مادر شش و در میان این دو تداخل است پس اکتفا با کثر نمود و ضرب کردیم آنرا در اصل
فریضه که سه بود پنجاه و چهار حاصل شد قول سوم آنست که اصل مال را سه حصه کنند و هر حصه را
سه حصه ثلث دو ثلث با قربای پدری پدر و یک ثلث و دو ثلث با قربای مادری پدر و دو
یک ثلث با قربای پدر مادر و یک ثلث ثلث با قربای مادری دهند لکن اجداد پدری از پدر و طرف للذکر
مثل حظ الانثیین میان خود با هم تقسیم نمایند و همچنین اجداد مادری از طرف پدر و لکن اجداد و مادر از طرف مادر برابر
هم میگیرند و این قول بزری علیه الرحمه است بنابرین قول سهام و لکن اجداد و در و پدر بر پدر نه هم
است چنانکه قول اول بوده و سهام آخرین یعنی اجداد پدر و اجداد و مادر با در پدر سه سهم در میان
سهام فریق اول و ثانی تداخل است پس باید که اکتفا بر اکثر کرد و ضرب در اصل فریضه نموده شود و
مجموع پنجاه و چهار خواهد شد چنانکه در قول ثانی بوده مگر اینکه تقسیم مختلف است و این مسئله مشکل است
زیرا که نص مفقود است عمل بر اشهر خالی از قوت نیست احوط بنا بر مصالحه است **بحث سوم** در اجتماع
صنفین است پس بدانکه جد پدری مثل برادر و عیالی علاتی است و جد پدری مثل خواهر کذلک پس اجداد و پدر
اخوه پدری دو ثلث مال را با هم قسمت میکنند بر این روش که حصه هر جد دو حصه هر جده و حصه هر اجداد از آن
بوده باشد اجداد و مادری و اخوه مادری در ثلث باقیمانده با هم بالسویه تقسیم کرده میگیرند مگر آنکه برادر مادری هرگاه
یک کس باشد سدس میراث می برد و هر گاه متعدد باشند ثلث جدّ مادری هر چند منفرد باشد ثلث

می برد و هرگاه ایشان با زن یا شوهر شریک شوند نصیب اعلای خود می برند و اگر نقصانی در فریضه به هم رسد
با قربای پدری یا پدر و مادری [illegible] مادری نقصانی متصور نیست چنانکه از فریضه اگر چیزی باقی بماند
[illegible] دران مخصوص با قربای پدری [illegible] قربای مادری دران نصیبی نیست و اختلافی که در مسئله رد و
[illegible] می شود [illegible] هر چند بعید باشد با برادران شریک می شوند هر چند
[illegible] اولاد و برادران هر چند پایین روند مثل پدر آن مادران [illegible]
اجداد [illegible] باشند بعلت اینکه دو صنف مستقل اند آری که هرگاه اقرب و ابعد هر دو از
[illegible] باشند اقرب ابعد را مانع می شود پس جد میت حاجب جد پدرش می شود و همچنین برادر و خواهر مانع اولاد
[illegible] در انتفای حجب تأمل کرده اند ولکن مخالف صریح بنظر نرسید

فصل سوم در میراث [illegible] و اینها اعمام و اخوال و اولاد ایشان اند و آنچه بعضی گفته اند
[illegible] جده مادری [illegible] می کند چنانکه نقل کرده اند این قول را از ابن شاذان [illegible]
[illegible] مسئله اول آنکه اعمام و اخوال برادران و خواهران پدر و مادر
[illegible] اند پس اگر یکی از اینها یافته شود و نباشد با زن پدری
یا مادری تمام مال را [illegible] اگر متعدد باشند پس چند صورت دارد یکی آنکه اعمام یا اعمام تنها باشند
پس تمام مال را [illegible] قسمت می کنند اگر جهت قرابت متحد باشد و اگر نباشد پس اگر بعض ایشان
[illegible] پس آنکه از جمله کلاله مادریست اگر یک نفر است سدس می گیرد و
[illegible] ذکور و اناث حکم تفاوت نمی کند در میان زن و مرد ایشان
[illegible] آنها که از جمله کلاله ابوین اند مستحق بقیه مال اند خواه پنج سدس
[illegible] باشد [illegible] و اقتسام میان اینها بر تقدیر اختلاف بذکورت و انوثت و

[illegible]

حصه ایشان بود باقی و حصه عم دو برابر حصه عمه باشد اگر دو عم و یک عمه موجود باشند پنج سهم تقسیم صحیح خواهد شد علی

مذهب القیاس اما کلالة الاب پس با وجود کلالة الابوین بهره از میراث ندارند و در صورت فقد کلالة الابوین کلالة

الاب قائم مقام ایشان شوند و میراث ایشان مثل میراث ایشان دوم آنکه فقط اخوال باشند و ذکور و اناث اینها

با اتحاد جهت در قسمت متساوی اند یا تفرق در جهة کلالة الاب با کلالة الابوین حظی از میراث ندارند و کلالة

الام خواه با کلالة الابوین جمع شوند و خواه با کلالة الاب در صورت وحدت سدس و در صورت تعدد ثلث را

بمیراث میبرند و باقی بکلالة الابوین او الاب بالسویه علی الاشهر و قیل قسمت میانه اینها بتفاوت است کما فی الاعمام

و احوط آنست که بنابر مصالحه گذارند سوم آنکه اعمام با اخوال جمع شوند پس ثلث از برای خال خواهد بود اگرچه

واحد باشد و مرد باشد یا زن هر قسم کلاله که باشد و در صورت تعدد قسمت ثلث میانه اینها بنحو اخوال بود

و ابن ابی عقیل عمانی خال واحد را مستحق یک سدس دانسته کما فی کلالة الام لمیت و ثلثان برای اعمام

است پس اگر متعدد باشند و مختلف بذکورت و انوثت بتفاوت قسمت خواهند کرد و اگر مختلف نباشند بالسویه

و اگر واحد باشد عم باشد یا عمه هر دو ثلث برای او خواهد بود و قول عمانی آنکه هر واحد از اینها مستحق نصیب

است خال و اعمام خاله واحده مستحق سدس است باقی رد کرده میشود باینها بالنسبه شاید است و در صورت

اجتماع کلالات کلالة الاب ساقط میشود کما سلف **مبحث دوم** در اعمام و اخوال قرب و بعد نزول و صعود

هر دو معتبر است تا صعود پس مثل آنکه اعمام میت و اخوال او اقرب اند از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اینها مقدم

اند از اعمام و اخوال جد و جده و بر این قیاس و قتیکه اعمام و اخوال میت کانه مثل جد و ثانیه بهم آیند در اقسام

شان خلافی که در اجداد گذشت جاری خواهد شد و مسئله خالی از اشکال نیست اما نزول پس مثل آنکه

هرگاه عم و عمه میت موجود نباشند اولاد اینها قائم مقام اینها خواهند شد هرچند پایین تر روند و بحجب اولاد

خال و خاله میت اقرب اینها ابعد را حاجب خواهد شد هرگاه هیچیک از اینها موجود نباشند

بطبقهٔ ثانیه اعمام میراث منتقل خواهد شد و همچنین این حکم مطرد و جاریست در کلالات ثلث حکم
یک مسئله اجماعی که از روی نص نیز ثابت است و آن این است که هرگاه ابن عم اعیانی
با عم علاتی جمع شود ابن عم حاجب عم خواهد بود و بعضی حکم عم را بر عمه و حکم ابن العم بر بنت
العم جاری ساخته اند و آن خالی از تامل نیست مگر آنکه اولویت ثابت شود و آری اجماع
زوج علی الظاهر مغیر حکم نمی تواند شد و ابن جنید اسکافی گفته است که از برای عم دو ثلث است و
از برای ابن الخال یک ثلث گویا چنین فهمیده است که اعمام و اخوال دو صنف اند پس اقرب
یکی مانع ابعد صنف آخر نخواهد شد و مشهور آنست که این هر دو یک صنف اند پس با وجود عم ابن
الخال را نصیبی نخواهد بود کما صرح به جماعة بحث سوم هرگاه جمع شود با عمومه و خوله
شوهر یا زوجه پس شوهر نصف مال را می برد و اگر بجای شوهر زوجه بود ربع را و برای خوله
خواه متعدد باشند و خواه متوحد اخوة اعیانی مادری باشند یا علاتی و یا اخیافی ثلث اصل است
نه ثلث باقی و باقی برای عمومه است و قسمت میانه اینها بهمان طرز است که گذشت پس اگر
بهم آیند با زوج یا زوجه اصناف سه گانه کلاله از فریقین آنانکه متقرب باب اند میراثی نمی برند
پس بر زوج یا زوجه نصیب اعلائی او میدهند و ثلث باخوال و سدس آن ثلث بکلالة الام
اگر یکی باشد و ثلث ثلث در صورت تعدد و قسمت آن میانه ایشان بالسویه خواهد بود و آنچه
از ثلث بعد ازین باقی بماند برای کلالة الابوین یا کلالة الاب اینها خواهد بود و اقسام شان نیز
بالسویه و آنچه بعد این همه باقی بماند برای اعمام است سدس آن برای متقرب بام از جمله
اینها در صورت وحدت و ثلث در صورت تعدد بالسویه و باقی متقرب بابوین والا
بالتفاوت پس مسئله بر تقدیر فرض زوج و وجود کلالة الام از طرفین از سی و شش سهم

تصحیح میشود در این مثال فریضه از شش است که مخرج مشترک است در میان این هر دو فرض یعنی
نصف که حق زوج است و ثلث که نصیب اقربای مادر است و چون ثلث شش دو تا است
و آن منکسر میشود بر فریق اول بعلت اینکه عدد سهام شان از شش سه است و نصف آن که سه تا
است برای زوج است آنچه بعد ازین باقی میماند و آن یک تا است نیز منکسر میشود بر فریق
ثانی بجهت اینکه سهام شان هم شش تا است و در میان سهام فریقین تماثل است اکتفا بر احد
المثلین نموده این شش را در شش اصل فریضه ضرب باید نمود [illegible] سی و شش میشود
و هجده ازان ازان زوج است و دوازده ازان برای اخوال و ازانجمله بخال پدری
ده و دو تا از برای خال مادری و باقی که شش سهم است از برای اعمام است ازانجمله پنج تا برای
عم پدری و یکی برای عم مادری و همچنین مثالهای دیگر [illegible] ما بقی
فصل اول در میراث زن و شوهر است و در آن چند بحث است بحث اول
میراث زوجین مشروط است به نکاح دوام پس زن متعه از یکدیگر میراث
نبرد مگر در صورت اشتراط علی قول قوی و شرط نیست که شوهر با زن دخول کرده باشد
مگر اینکه شوهر بیمار باشد در وقت عقد و در میان مرض بمیرد
و صاحب کفایه درین حکم بسبب معارضه آن با اخبار کثیره توقف کرده
و در شرائع نیز نظری در مسئله نموده لکن عمل بر مشهور است و بعضی دعوی اجماع نیز
کرده اند و نصوص معتبره یکی نیز بران دلالت دارد و آنها اخبار صحیح است در
بطلان نکاح و انتفای مهر و میراث در آن ازان چنانچه علما ذکر کرده اند عدم لزوم
قد است بطلان آن اسناد الا ... می آید که حکم اشتراط ...

جایز نباشد و هو خلاف النص و الاجماع و اگر آن مریض بعد از خواندن عقد و باشد ازان
مرض شفا یافته بمرض دیگر مرده باشد پس در صحت عقد و لزوم آن و ترتب ثمرات آن از
میراث و عدة جای اشتباه نیست و اگر شوهر قبل نکاح مریض قبل دخول او بمیرد پس بعضی
از علما اشکال در توریث او کرده اند و اقوی آنست که در این صورت ارث متحقق خواهد شد
وفاقا لجماعة من الاعلام و شرط است در میراث زوجین بقای نکاح یا حکم آن پس مطلقه
بطلاق بائن وارث نمی شود اگرچه در عدة باشد و نه مطلق وارث او پس زنیکه شوهرش قبل از
دخول او را طلاق داده باشد یا در سن یأس طلاق او واقع شود یا مطلقه بطلاق ثالث
باشد و مانند آن وارث نمی شود آری مطلقه بطلاق رجعی تا وقتی که از عدة بیرون نرفته
است در حکم زوجه است و همچنین مطلقه بطلاق بائن هرگاه شوهرش او را در حال مرض طلاق
داده باشد تا یک سال وارث می شود و لکن بشرطیکه شوهرش در عرض اینمرض
شفا نیافته باشد و زن شوهری دیگر نکرده باشد و این حکم مخصوص است بوراثت زوجه
پس اگر زن در اثنای سال بمیرد شوهرش وارث نخواهد شد و تفصیل این مسائل متعلق بکتاب
الطلاق وارد **مبحث دوم** در بیان کیفیت و کمیت ارث زن و شوهر است بدانکه
فریضه شوهر بنا بر نص کتاب مجید دو تا است یکی نصیب اعلی که نصف است و دیگری نصیب
ادنی و آن ربع است نصف در صورتی است که زن متوفاة فرزندی از بطن خود نگذاشته
باشد و ربع بر تقدیریست که زن متوفاة فرزندی گذاشته باشد اعم از آنکه از صلب همین شوهر
باشد یا از صلب شوهر دیگر خواه پسر باشد و خواه دختر و خواه یکی از اولاد اینها و همچنین زوجه را
دو نصیب است نصیب اعلی و آن ربع است و نصیب ادنی و آن ثمن و اول بر آن تقدیر است که کسی از

[illegible] موجود نباشد هر چند پائین تر روند و دوم هر گاه [illegible] جد و جده نباشد از
اولاد شوهر هر چند پائین روند و از ازواج هر گاه متعدد باشند [illegible]
پائین باهم شریک میشوند و باهم بالسویه قسمت می کنند مبحث سوم در بیان مسئله رد
بدانکه آنچه از فریضه زوج یا زوجه باقی بماند اگر وارثی دیگر نسبی یا سببی از ارباب فروض
یا غیر فروض موجود باشد باو خواهد رسید اگر کسی موجود نباشد بغیر از امام علیه السلام
پس رد بر شوهر ثابت است و خلافی در آن متحقق نیست اگر [illegible]
نصوص بر خلاف آن دلالت دارد و اما رد بر زوجه پس محل خلاف است قول اول این است
که فاضل فریضه برای امام علیه السلام است و بر زوجه مطلقا رد نیست و این قول [illegible]
است میان اصحاب دوم رد بر زوجه مطلقا و این قول از شیخ مفید منقول شده سوم آنکه
در زمان غیبت امام علیه السلام بر زوجه رد می کنند نه در زمان حضور آن حضرت و این
قول صدوق است در فقیه و قول شیخ در تهذیب و استبصار و مختار علامه علیه الرحمه
در چندین کتب و سبب درین اختلاف اختلاف روایات است و قول مشهور اقرب
است مبحث چهارم شکی نیست در اینکه شوهر [illegible]
میشود و لکن عکس این مشهور میان علمای ما [illegible]
بعضی از اشیا فی الجمله شهید در نکت می فرماید که [illegible]
از بعضی چیزها و از علمای ما کسی درین مسئله خلاف [illegible]
بعد او باقی ماند انتهی و علما در تفصیل این مسئله [illegible]
چیزها از زوجه از آن محروم است و [illegible]

[illegible] چهار قول است اول [illegible]

[illegible] باشد خواه خالی از آن از زمین عین و قیمت آن

[illegible] الا قیمة بناها و این مشهور است دوم حرمان اوست از آنچه گفته شد با انضمام

[illegible] حرمان او از عین آن و قیمت آن و اختیار [illegible] این قول را علامه در قواعد

[illegible] یکی از متاخرین سوم حرمان اوست از رباعها و مساکن باغ

[illegible] و اوست عین و قیمت آلات و ابنیه و عمارت و این قول شیخ مفید

[illegible] و مختار محقق در نافع چهارم حرمان اوست از عین رباع بقیمت آن

و این قول سید مرتضی است و تحسین السید آن را علامه علیه الرحمه در اول کلامش و آخرش

[illegible] قول اول [illegible] گرفته و صاحب کفایه بعد از نقل روایات مختلفه متعلقه این حکم

[illegible] است که اگر حجیت اجماع منقول و شهرت قائل نشویم کما هو الحق [illegible] قول ابن جنید تجه

[illegible] خصوصا در وقت معارضه با اقوی مثل آیه قرآن مجید و اگر قائل شویم بحجیت چنین اجماع

[illegible] قول سید [illegible] است زیرا که مراعات ظاهر آیه با مره از دست نمی رود و ظواهر

روایات که عام است بان جمع میتواند شد و همچنین خصوص روایت ابن ابی یعفور که دلالت

[illegible] حرمان دارد و چونکه در مقام اختلاف روایات ماموریم بعرض علی کتاب

[illegible] دیگر روایتی را که مطابقت با کتاب مجید دارد و اگر اینها هر دو

قول [illegible] قول مفید و اتباعش خالی از قوت نخواهد بود انتهی با افاده ملخصا

[illegible] مخفی نماند که [illegible] منحصر در عرض علی الکتاب نیست بلکه اشتهار بین الطائفه هم

[illegible] قال الصادق علیه السلام خذ ما اشتهر بین اصحابک و دع

التاسع التنقیح تحقیق نیست که قول ابن جنید چه درستی صاحب کفایه اقوی الاقوال
است در نهایت شذوذ است وخلاف آن نهایت شهرت وشهرت هرچند حجت مستقله
نیست لکن از مرجحات منصوصه است کما اشرنا الیه با آنکه روایات قول مشهور بالتعدد وطرق
وفیها الصحیح وغیره مخالف عامه است ومستند ابن جنید اقرب محامل حمل علی التقیه است
واجماع منقول با آنکه انکار حجیت آن محل کلام است در مقام بمنزله محقق است وانکار آن
تحکم وتخصیص عموم کتاب باخبار مستفیضه بلکه احاد موثوق بها شایع پس اصل حرمان محل
شک نیست واما قول سید پس اختیار آن بمراعات احتیاط انسب است لکن اثبات نحو
با آنکه در هیچ یک از نصوص اشعاری بآن نیست تکلیفی است زائد که اصل نفی آن میکند
باقی ماند کلام در تشخیص وتعیین اشیاء مذکوره که زوجه غیر ذات الولد یا مطلقا از آن
محروم است علی ما حققناه پس بدانکه زوجه مذکوره محروم است از عقار عینا یعنی زمین
خانه ها بالاجماع الا من ابن الجنید الاسکافی وقیمة بالاتفاق الا من السید وعقار اصل هر چیزی را
میگویند یقال عقر الدار اصلها وفی الحدیث ذکر العقار العقار کسلام وهو کل ملک ثابت
له اصل کالدار والارض والنخل والضیاع ومنه قولهم ماله دار ولا عقار کذا فی مجمع البحرین
واکثر فقها فقط عقار را در مسئله در مقام مطلق زمین استعمال کرده اند بالمعنی زمین
خانه ها بقرینه آنکه گفته اند والمراة تستثنی الزوج من جمیع ما ترکه عدا العقار فترث
من قیمة الآلات ومنهم من طرد الحکم فی ارض المزارع کما فی النافع لکن سید سند علیه الرحمه
بمقام حرمان از اشجار استدلال بعموم انکار نموده میفرماید مضافا الی استفادة من جملة
من النصوص المنافیة لارثهن من العقار ارضا والنخل والشجر منها کما صرح به جماعة لیس

پس تجنس در تعبیر فیما نحن فیه وکارض الدور والرباع است اگر چه … تعبیراً
چه آن اجمع مجمع علیه نیست اگرچه داخل بودن ارض مزارع خالی از قوت نیست و اما
شمول شجر و نخل پس بقول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا یرثن من
العقار شیئاً که در چند حدیث وارد است بر آن دلالت ندارد لعدم العلم بشموله
لشئ او ولاء والمبالغه عن نفی ارث شئی منها الظاهر فی نفی الارث منه عیناً وقیمة و
اثبات قیمت و اشجار با جماع مرکب تخصیصاً لهذا العموم اگرچه ممکن است خالی از
بعد نیست والاجود الاستدلال علیه بما رواه الصدوق فی الفقیه عن الاحول
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول لا یرثن النساء من العقار
شیئاً ولهن قیمة البناء والشجر والنخل و از ینجا لایح گردید که حرمان از آلات
بنا از چوب و خشت و حرمان از اشجار حرمان کلی نیست بلکه حرمان از محض عین کما هو
مقتضی الجمع فی البین فالترجیح من الاقوال الاربعة للقول الثانی کما اشرنا الیه اسلم
و اما امر ثانی پس اکثر علمای ما مثل شیخ محمد بن یعقوب کلینی و شیخ مفید و سید مرتضی
علم الهدی و شیخ الطائفه و جمعی از متاخرین فرق نمی کنند در خصوص حرمان عقار و غیره
در زوجه غیر ذات الولد و زوجه ذات الولد که از شوهر او اولادی داشته باشد
و همین قول را جناب سید سند و صاحب کفایه ترجیح داده اند مستنداً الی عموم الادلة
وخصوص الاجماع الذی حکاه ابن ادریس فی السرائر و صدوق علیه الرحمه و اکثر متاخرین فرق کرده اند تطبیلاً
للتخصیص و استناداً الی مقطوعه ابن اذینه پس در ذات الولد حکم جزم
بحرمان مشکل است احتیاط درین مسئله مطلوب است که این داعی بر آن شتی پس بدانکه ذکر چند

چیزی [illegible] از علما تصریح کرده اند باینکه فرق نیست در میان مکانهائیکه در سکنی
زوج و غیر آن و در میان آنکه صلاحیت سکنی ندارد چون حمامات و آسیاها و در
زمین مزارع علی الاطلاق و همچنین فرقی نیست میان طوب یعنی آجر و خشت و چوبهای
سقف که از آن تیر می نامند و دروازه ها و تخته ها و درخت علی الاظهر و آنچه قابل نقل و تحویل
است پس زوجه از عین آن میراث می برد و فرقی [illegible]
باشد یا بالقوة القریبة مثل میوه ها که بر درخت است و زراعتی که بر زمین است اگرچه هنوز
اوان حصاد و درو نرسیده باشد یا آنکه محض تخم ریزی شده باشد نه اصل درخت
که از عین آن محروم است و هم آنکه در کیفیت تقویم نوشته اند که باید که آلات بنا و آنچه
از قسم شجر و غیر آنست باین حیثیت که بر زمین باقی باشند الی ان یفنی بی کرایه برای اهل [illegible]
نباشد تقویم کرده شود و قیمت زمین در آن مندرج نباشد و صیمری علیه الرحمه طریقی سهل
در خصوص ذکر کرده اند و آن اینست که اصل رقبه زمین را اولا تقویم نمایند و بعد آن مجموع
مکان را با عمله آن پس اگر بگویند که قیمت زمین بیست درهم است و قیمت مجموع چهل پس
از بیست درهم هرچه زاید باشد در آن شریک [illegible] اصل قیمت [illegible] انتظار بقیه حالی
از تامل نیست [illegible] دادن قیمت بر سبیل حتم است یا عین هم [illegible] و ظاهر آنست که دادن قیمت
بر سبیل رخصت است پس اگر عین [illegible] بدهند [illegible] کما افاده فی الکفایة [illegible]
واختاره سیدنا السند ره خلافا لجماعة اخری منهم الصیمری والمحقق الثانی [illegible]
فی المسالک والروضة لظواهر النصوص هذه الاوامر الوارده فیها [illegible]
غیر صریحة فیما ادعوه فلذلک ضعف قولهم وان کان لا [illegible] کما فیه

بحث ششم وقتیکه طلاق دهد کسی چهار زن را یکی از ایشان را تنها و تزویج نماید
زنی دیگر را پس مشتبه شود ... اگر رجعی باشد و در عده هرگاه مابین باشند بعد آن بمیرد
و مطلقه میان ... ایشان مشتبه گردد پس اخیره ربع ثمن میگیرد مع الولد و ربع ربع با عدم
ولد و آنچه باقی ماند از نصیب ازواج در میان هر چهار که مطلقه هم یکی است از ایشان و مشتبهست
بین ایشان بالسویه تقسیم خواهند شد کما فی النص و خلافی در آن نیست مگر از ابن ادریس که قائل
بقرعه شده اند و اگر اشتباه بدو تا یا یکی شود چونکه نص در چهارتا وارد است پس مسئله
خالی از اشکال نیست و صلح احوط است **فصل دوم** در مراتب ولاست و
مراتب آن مرتب است اولی ولای عتق است لقوله علیه السلام الولاء لمن اعتق و
میراث بسبب ولاء مثل میراث نسب متکرر من الطرفین نیست چه آزاد کننده وارث
عتیق خود میشود نه بالعکس علی الاشهر الاقوی خلاف ابن جنید است و
مستند ... خبر الولاء لحمة کلحمة النسب و آن با ضعف سند بسبب اینکه روات
سکونی است بمفهوم خبر سابق بل بمفهوم الحصر فی غیره مخصص است آری اگر ولادت
باشد میانه هر دو باینطریق که زید بکر را آزاد کند و بکر پدر زید را پس توارث از
طرفین متحقق میشود بدانکه در ولای عتق چند شرط است اول اینکه عتق تبرع
باشد پس اگر بسبب وجوب باشد مثل نذر ... نذر از عهد و یمین یا کفاره
یا انعتاق قهری مثل تنکیل یا زمین گیر شدن یا ... شدن یا اشترای ... مثل عمودین
یا انعتاق ام الولد ... بینها همه سائبه اند یا در حکم آن در صحیحه علی بن
رئاب وارد است ... پس هر جا که تحریر در رقبه باشد پس آن

سائبه است که غیر از خدا کسی برای او ولاء نیست و آنچه برای خدا است برای رسول او است
و آنچه برای آنحضرت است برای وصی آنحضرت است از ائمه علیهم السلام و خلافی
نیست مگر در دو جا یکی اینکه شیخ در مبسوط و ابن حمزه در انعتاق ... هم ولد و ورثه ولاء را
ولای و ثابت نموده اند و دیگری در انعتاق بقرابت و این هم قسمیست از اول
چه آن نیز از قسم انعتاق بقرابت است لیکن در اینجا ارث ولاء برای ورثه مولی قرار
داده اند و در اینجا برای خود قریب و خود قریب بقرابت هم وارث میتواند شد پس
قول بولاء متبری نیست و کیفما کان اشهر اقرب است در هر دو مقام شرط دوم آنکه
برائت از جریره او نکرده باشد که در اینصورت میراث هم برای او نخواهد بود و بعضی
در سقوط آن گواه گرفتن بر این تبری شرط کرده اند و لم یثبت و بعضی مقید ساخته
اند تبری را بما کان حال الاعتاق و بعضی تعمیم کرده اند و الاشهر هو الاول شرط سوم
آنکه معتق را وارثی از اقارب نسبی او موجود نباشد چه مرتبه ولاء متاخر است از مرتبه
ارث بالقرابة پس وارث نسبی قریب باشد یا بعید حاجب من له الولاء میشود
آمدیم بر سر مطلب پس میگوئیم که هرگاه شروط مذکوره مجتمع شود منعم که معتق است
وارث او میشود اگر واحد باشد و اگر متعدد باشند با هم شریک میشوند ذکور باشند
یا اناث یا از هر دو صنف و قسمت میانه ایشان در اینجا متساوی است لتساوی السبب
لا کالارث بالنسب آری اگر شرکت آنها بالسویه نباشد پس قسمت بالحصص میتواند بود
صرح به الکفایة والریاض و اگر با منعم زوجه آزاد کرده شده یا شوهر جمع شود پس برای
زن ربع است و برای شوهر نصف و باقی برای منعم خواهد بود و من یقوم مقامه

خلاف کرده است و ابو الصلاح حلبی علیه الرحمه پس [illegible] کرده
است [illegible] منعم یا [illegible] و گفته است که هر چه بدست نصف آن بشود [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] اخر هر دو وجهش ظاهر است و قولش بسیار است و
هرگاه منعم مفقود باشد پس [illegible] وارث خلاف است بعضی گفته اند که ولاء عتق
منتقل بشود بسوی اولاد ذکور دون الاناث و اگر ذکور نباشند پس منتقل است برای عصبه او
که عقل میکنند از او یعنی عوض جرم او میدهند از قسم دیت و مانند آن مثل برادران و
اجداد و اعمام و اولاد ایشان آنچه در صورتیست که آزاد کننده مرد باشند و در صورتیکه زن
باشد پس ولای او باولاد منتقل نشود اگرچه ذکور باشند بلکه منتقل میشود بسوی عصبه از زن
و بعضی گفته اند که هرگاه آزاد کننده مرد باشد پس همه اولاد وارث میشوند اگرچه ذکور و
اناث باشند و این قول شیخ است در خلاف و ابن ادریس علی و در سرائر و شهید در
دروس و منشاء خلاف روایات است و دلیل قول اول چند حدیث صحیح
و قویست و مستند قول ثانی حدیث موثق که از آن کرده حمزه بن عبد المطلب فوت
شد پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میراث او را به دختر حمزه دادند و روایات اولی
اشهر است و اقوی سندا و ثانیه مخالف عامه است و صاحب [illegible] را [illegible] والیه
یمیل کلام السید [illegible] از اشکال نیست و احوط مصالحه است
[illegible] قول و لکن در نظام [illegible] و قول که [illegible] بوده والمر
مرتفع بشود خلاف [illegible]
[illegible] باولاد پدر منعم [illegible] که آن خواهد بود بجهت فرض مقدر علی الاشهر و همچنین جد
پدری با اخوة پدری بحسب المولا [illegible] کلمة الشیخ عندنا اخرجه الدلیل فیبقی الباقی

واگر منفرد باشند منفرد بارث خواهند بود واین [illegible] ای جد است برای سوال از جد نسبت
را بر جد مقدم میدانسته وآن شاذ است ومستند او [illegible] الا فی
صحیحه را مساعد قول او کردانیده چه ظاهر است که صحیحه را دلالت [illegible] بر قول او
با آنکه احتمال تقیه دارد واما در پسر از کلام صاحب [illegible] ظاهر میشود که حکم او مثل حکم پدر است
بنابر مشهور جد او منفرد باید المعروف بینهم ان الابوین یشارکان الاولاد ومع الانفراد
یختصان بالارث ودر شرح شهید ثانی علیه الرحمه در روضه بهیه ومولانا السید علی طاب ثراه
در ریاض فرموده اند اما الام فتبنی ارثها علی ما سلف شیخ علی سبط شهید ثانی فی منفرد ما بعد
ما سلف من مشارکة الاناث فی الارث وفی الروضة ان الاقوی انها تشارکهم
الریاض الاشهر انها تشارکهم ایضا لعموم الحدیث المتقدم وانما الخارج منه بالنصوص
الصحیحة البنات خاصة واگر اولاد صلبی موجود نباشند اولاد آنها قائم مقام
آنها خواهند شد ومرتب خواهند شد مثل ترتیب میراث وچونکه بعد ابوین واولاد
غیر از عصبه در ولاء کسی وارث نیست پس در صورت فقد اولاد واولاد اولاد برادران وارث
میشوند خواهران واجداد او پدر او وارث میشوند وجدات پدر هم چرا که وراثت تعلق بکسانی
دارد که اینها هم وخطاب [illegible] نمایند یعنی تدارک میت وجنایت البستان مانند آنها
باشند واینها نیستند مگر اجداد وذکور [illegible] ترتیب
دون العمات واولاد [illegible] وارث نمیشوند آری باقی مادری معتق یعنی منعم خواه برادران
وخواهران مادری باشند وخواه اخوال وخالات وخواه اجداد وجدات لکن [illegible]
کفایه مشارکت اخوات را با اخوة وجدات را با اجداد اقرب دانسته وبعد طبقه

[illegible] خلاف کرده است و ابهام ساخته بدون التصریح بحال الثمات و ظاهر است
[illegible] منعم با فوت [illegible] مقید ساخته و در اقارب باوری نیز تعمیم را البعید نموده‌اند
[illegible] ابا [illegible] تعصیب و لا اجاری بشود بیانه در بین دو قول است یکی آنکه در ارث
تعلق باموال [illegible] دارد و ولا از قبیل مال نیست پس ارث در آن متحقق نخواهد شد
و اموالا شهر و دیگری آنکه ارث در اصل و لا اجاری نتواند شد چه و لا اگرچه مال نیست
لکن از جمله حقوق متروکه است و ثمره نزاع ظاهر میشود در مثل اینکه فرض کرده شود
که منعم قبل از آزاد کرده خود مرده باشد در حالیکه دو پسر گذاشته باشد پس از آن
یک پسر اولاد را گذاشته بمیرد و یکی باقی بماند و در این حال بنده آزاد کرده .....
بنده وفات یابد که در این صورت بنا بر قول اول میراث منحصر در فرزند موجود
خواهد بود و بنا بر قول ثانی پسر موجود و اولاد پسر متوفی هر دو شریک ارث
خواهند بود لانتقال الولاء الیهما بعد وفات المنعم و جناب [illegible] علیه الرحمه
من ربه الاحد قول اخیر را نظر بظواهر نصوص راجح دانسته و لکن در تأیید قول مشهور
میتوان گفت که این روایات معارض است با روایت الولاء لحمة کلحمة النسب
ظاهر این روایت این است که ولا مثل قرابت نسبیه [illegible] است نه موروث و حمل
روایات [illegible] بر اینکه ما بین [illegible] و لا ارا المعتق میراث بجمیع ولذا
این باشد که ولای معتق [illegible] است خواه بعنوان مجاز یا بحذف یا اسناد
وارث بسوی ولا ابدا فقط بسبب مجاز اعظمیا [illegible] ندارد خصوصا
نظر باینکه میراث حقیقة است در وارثیت مال و وراثت حقوق مجازی است

و لهذا جائیکه علمای اهلسنت در خصوص نفی توریث انبیا حدیث برای رد سؤال

علم عمل میکنند در نقض کلام شان بیان نموده میشود که مراد [illegible] السلام [illegible] لا فی

در وراثت مال و وراثت علم مجازی است که رجوع بآن بدون [illegible] حقیقت [illegible]

نیست و هر گاه راه بنسخی پس بدانکه از ارتکاب مجاز [illegible] بین روایات علی

القولین گزیری نیست یا ارث بر مجاز مجهول خواهند شد یا در عمل ارث بر ولاء مجاز خواهد بود

لا مجال فترجیح احدهما علی الآخر یحتاج الی مرجح والاصل عدم الارث و به یجمع الاخبار

علی مفاد واحد پس قول مشهور خالی از قوت نیست اگر گفته شود که روایت بجهة معارض با

روایات سابقه نمیتواند شد بسبب صحت و صراحت دلالت آن روایات و ضعف

این روایت سنداً و دلالةً خواهیم گفت ضعف این روایت منجبر است بعمل اصحاب

و جائیکه معارض ندارد باین روایت تمسک جسته اند و صراحت روایات سابقه

غیر مسلم چه بعد ثبوت مجاز نسبت میراث در غیر مال با ضمیمه اصل عدم نقل و اصالة

نقل بارث در روایات خاصه دون غیرها و لذا استدلوا علی المطلوب بان الولاء لا یقبل

النقل و لهذا لا یصح بیعه ولا هبته بل ورد فی الروایة المذکورة حیث قال الولاء

لحمة کلحمة النسب لا یباع ولا یوهب [illegible] و جای ظهور آن روایات در معنی مراد اصحاب قول

محکم تحت و ازینجا قوت قول مشهور لائح گردید [illegible] عدم [illegible] الا اصحاب بین روایات

از میانه برخواست و چگونه چنین نباشد حال آنکه [illegible] حکم سلب [illegible] مجازی

شایع [illegible] فی [illegible] من البعید و ازینجاست که ولاء را جمله اصحاب قسم دیگر از اسباب

ذکر کرده اند پس [illegible] آن و [illegible] خواهد بود تفرقه از کجا فایده و هر گاه این را

خود را وارث میشود و اولاد او را نیز
[illegible] خلاف کرده است و [illegible]
[illegible] باشد بالصحاح مع عدم ظهور الخلاف منهما حسن
[illegible] مسلم با [illegible]
[illegible] ابن المراة حرة فاعتقه قال ولاء ولده لمن اعتقه و مراد
از حره یا حره بالاصل است یا حره بالعارض بر تقدیر ثانی در ثبوت این حکم کلامی
نیست و بیحی تفصیله فی مسئلة جر الولاء و بر تقدیر اول ولاء حره یا آزاد اند علی تقدیر بعیدهم
للام و یا مملوک مالک پدر اند کما فی صورة الاشتراط عند جمیع [illegible] حدیث شامل هر دو صورت
است لکن در صورت حریت اصلیه اولاد خلافی ظاهر نیست در عدم تحقق ولاء [illegible] مملوکیت
محتاج بعتق مستقل خواهند شد و در صورت من حیث العتق ولا تحقق خواهد شد پس از ثبوت
ولاء بر پدر پس ضرورست که روایت را بر حریت بعارض حمل کنند و گرچه از برای تحرز است از مملوکیت بالفعل
و ابعد ایلم و کیفما کان بعضی از نصوص بر خلاف آن دلالت دارد اول است **فائده** وقتی که شخصی کنیز خود را که در حباله
نکاح غلام شخصی دیگر بوده باشد آزاد کند قبل از آنکه مولای شوهر غلام خود را آزاد کند
پس ولای اطفال برای مولای کنیز که مالک و معتق ام اند خواهد بود و بعلت اینکه مولای ام
نعمت بر آنها دارد چه عتق او سبب عتق آنها گردیده پس اگر بعد فوت مادر اولاد صغیر
و رقبه پدر هنوز از ربقه رقیت بدر نرفته وارث او مولای ام خواهد بود و اگرچه مولای
اب بعد از این اب را آزاد کند لکن آنگاه پدر قبل مردن [illegible] آزاد شده باشد پس
ولای آنها از مولای ام [illegible] بطرف مولای اب منتقل خواهد شد چه ولای اب مقدم است بر ولای
ام کما لو کان معتقا قبل عتق الام و ذلک لان الولاء تلو النسب لحدیث اللحمة و النسب الی
[illegible] من الامهات و هذه هی مسئلة جر الولاء جز این نیست که در ولادت آنها تقدم

حریت تام مشروط کردیم از برای احتراز از صورتیکه متولد شده باشند در حال رقیت
آزاد کرده شوند چه ولای ایشان در این صورت از برای مباشر عتق خواهد بود که امر
چه نعمت و احسان معتق او است از احسان معتق ... [illegible]
اصلیه اولاد موجب ولاء نیست بلکه خلافی در آن ظاهر نگردیده ولکن اخبار صحیحه در اولاد
حره وارد گشته چنانکه اشاره بان فرموده است آخوند مجلسی علیه الرحمه در بعض تعلیقات خود
بعد از ذکر بعضی از این روایات میفرماید ظاهر یا اختصاص حکم الجر بما اذا کانت حرة الاصل کما
هو ظاهر الاخبار السابقة علی خلاف ما ذکره الاصحاب اجمعوا علیه فتدبر و در شرح
مفاتیح گفته است و الظاهر انه مما لا خلاف فیه الا ان صحیحة بعض السابقة تنافیه حیث
کرده اند این روایات را حمل بر حریت عارضه بسبب عتق مادرشان و از حرة معتقه خواهد بود کما
صرح به مولانا المجلسی آنکه شیخ قائل شده باینکه مادر و اولاد مملوکی که آزاد شود از جانب
الکل در حالیکه پدر و جد آنها مملوک باشند پس اگر مولای جد جد را آزاد کند پس ولای
از منعم مادر بمنعم جد منتقل میشود چنانکه در صورت سابقه از منعم بمنعم پدر منتقل میشد و بنابر این هرگاه
بعد العتاق جد مولای پدر پدر را آزاد کند ولاء از منعم جد بمنعم اب منتقل خواهد شد و این
را اجرا می نامند لکن محقق در شرایع در اصل جر ولاء از مولای ام بمولای جد توقف نموده
تکیف بما یتفرع علیه و سایر علما ذکر کرده اند که وقتی که مولای نعمة و اقربای او که میراث
بولاء تعلق بآنها دارد مفقود باشند پس ولاء بمولی الجد منتقل میشود و اگر آنهم موجود
نباشند پس اقارب و مثل اقربای مولای اصل ... الربعه هم موجود نباشند پس بسوی
منعم پدر و الا بسوی منعم منعم و هکذا و بنای نیمه بر حدیث للولاء لحمة کلحمة النسب کذا شرح اند

ارثیه

در بیان ... ولاء ضمان جریره است و آن عبارتست از عقد خاص که مرکبست
از ایجاب و قبول چنانکه طریقه سایر عقود است و ایجابش آنست که یکی بدیگری بگوید که عهد و عقد
بستم و واقع کردم هر یک عقد کنی از من یعنی غرامت جنایت و خطای من و ضمان آن بر تو
باشد و یاری کنی و وارث شوی مرا و آن دیگر بگوید قبول کردم و ضمان و وراثت درین صورت
مختص بقبول کننده خواهد بود من غیر عکس مگر آنکه آن دیگر نیز بطرز مذکور ایجاب واقع
سازد پس ضمان جریره از طرفین متحقق خواهد شد یا آنکه شخص اول بگوید که عقد و
عهد کردیم تو با من بنحوی که تو ضامن خطا و جنایت من باشی و من ضامن خطا و جنایت
تو باشم و یاری کنی مرا و یاری کنم ترا و وارث من باشی و من وارث تو پس شخص
دیگر قبول کند و بر این ضمان جریره در ایام جاهلیت بنای میراث بود نه بر قرابت
پس حقتعالی در صدر اسلام آنرا باقی گذاشت و بعد آن نسخ کرد این حکم را باسلام
و هجرت پس هرگاه مسلمانی هجرت میکرد مهاجرین وارث او میشدند نه اولاد او و بعد آن
منسوخ شد بتوارث رحم و قرابت و از شافعی نقل شده است که ارث بضمان جریره
مطلقا منسوخ گشته و نزد اصحاب بعض وجوه باقیست یعنی در صورت فقدان اقارب
نسبی و ولای عتق این عقد سبب ارث میتواند شد و شرایط و احکام آن فقها در بحث میراث
بیان میکنند هر چند درین دور زمان اثری ازین عقد در میانه خلق باقی نیست و لهذا بعضی
از علما از آن اعراض کرده اند لکن بالاجمال ذکر آن اولیست پس بدانکه این عقد بنا بر مذهب مشهور
از جمله عقود لازمه است پس متعاقدین بدون رضای طرفین فسخ آن نمیتوانند کرد و نه نقل این ولا
بدیگری میتوانند کرد لان الولاء لا یباع و لا یوهب کما سبق فی ولاء العتق و درا

ایشان این تعریف دانسته مخصوص است بضامن که تعدی میکند آزاد و یا قاصر است
باشد و بعضی از علما در بیش از قتل و لای عتق باشد را متعدی یا قاصر ساخته اند
انحلال بالتسلسل مختص است آن بضمون جریره دارد و این ضمان صحیح نیست که بسایبه کرده
است و نیز یا کفاره یا آزاد شده باشد یعتق لکن معتق آنچه و تبری نموده باشد یا معتق
آنکه الولاء له یا او سقط مستفاد است نیز عدم وجود النسب یا جهل باشد و این
از جهت نسبی باشد چه وراثت بضمان جریره متاخر است از وراثت نسبی
و سببی خاص که ارث بولای عتق است اگرچه وجود وارث متاخر از ضمان باشد کما لو مات
الضامن و له ولد فصل ام اولاد و زوج و زوجه با ضامن نصیب اعلای خود میگیرند و باقی را
ضامن است و ولای ضمان مقدم است بر ولای امامت و از کلام محقق طوسی علیه الرحمه
و مرتبه ولای دیگر بعد از ضمان قبل ولای امامت مستفاد میشود که ولای مسلمان ساختن
بر کسی که بر دست او کافری بشرف اسلام فائز گردد و در صورت فقد مراتب مقدمه
و ایشان مستبصر خواهد شد و احدی از علما قبول و اثبات این ولا نکرده و روایتی که در
او ذکر کرده اند ضعیف است سنداً و دلالة چنانکه اشار الیه الفاضل الکاشانی فی المفاتیح
و فضلای بعض تعلیقاتها علی بعض المسائل و دیگری از محققین گفته است که هرگاه از زکوة
بنده خریده آزاد سازند هرگاه وارثی نداشته باشد پس مستحقین زکوة وارث او خواهند
بود چنانکه در بعض الروایات و تبعه فی الکفایة صاحب المفاتیح و مرتبه ثالثه ولای امامت
است و النصوص فی ذلک مستفیضة الا ان فی جملة من النصوص ان الارث حینئذ لبیت المال
المسلمین و قد استند الیها الاسکافی فی حکمه بمضمونها و هو ضعیف لاحتمالها التقیة

جعلها في بيت مال الامام عليه السلام و ولاء الامامة مع كونه اشرفها بحسب فرض الارث
اخرها پس وارث نميشود امام عليه السلام مگر در وقتى كه هيچيك از وارث نسبى و سببى از زوجه
موجود نباشند و اما زوجه پس هميشه شريك آنحضرت است در ميراث و نصيب اعلاى خود ميگيرد على الاظهر
الاشهر كما فى الرياض و مخفى نماند كه اما امام عليه السلام در ايام حضور و ظهور هميشه خود هر جا كه
ميخواهند صرف مينمايند و بر محتاج صرف ميخواهند مى آرند لكن در متقدمه نهايه شيخان عليهما الرحمه بيان
كرده اند كه جناب امير عليه السلام ميراث من لا وارث له را بفقراى بلد ميت قسمت ميكرده
و محتمل است كه آنحضرت بحسب اختيار چنين امرى را عمل مى آورده باشند الا توطنه
و اما در زمان غيبت اختلاف است پس بعضى از علما فرموده كه مال من لا وارث له چنانكه مال
امام عليه السلام است بايد كه آنرا امانت گذارند و يكديگر وصيت كنند تا بحفاظت برساند الى
آن تا آنحضرت در وقت ظهور مثل ساير حقوق آنحضرت و شيخ در خلاف دعوى اجماع بران كرده و بسيار
از اوائل و اواخر قائل شده اند بقسمت كردن آن بر فقرا و مساكين مطلقا كما فى الشرائع و
التحرير و غيرهما و يا مقيد باينكه از بلد ميت باشند كما فى اللمعه و تائيد ميكند منقول از فعل على
عليه السلام و روايت امر بدادن آن بهمشهريان ميت مگر اينكه مراد از بلد ميت بلد متوطن
او باشد و از شرح لمعه اعتبار بلد مال مستفاد ميشود و گويا از خبر على عليه السلام چنين فهميده
و بر هر دو تقدير اخير روايت همشهرى مؤيد روايت قسمت بر اهل بلد ميت خواهد بود و لكن
احتمال اول اظهر و با تاييد اوفق و در بعضى نسخ اين روايت لفظ همشيره واقع شده و آن
معرب همشيرست يعنى اخ رضاعى چه پيداست كه در روايتى وارد گشته كه شخصى
وارثى نگذاشت غير از برادر رضاعى آيا وارث ميتواند شد حضرت فرمودند آرى

و اینهمه در روایات مسند او فقها خالی از ضعف نیست و قوا تالی فی الغرب و اشهر آنست چه اکثر
روات آن خود را از قبیل خمس انفال بشیعیان مباح ساخته اند که دلالت علیه الروایات
و جناب شهید سعید علیه الرحمه تخصیص آن بمحاویج سادات اقرب و السنه ازجهه اینکه در
روایات آیه است که سادات عیال آنحضرت اند و آنحضرت تکفل همه کالنبی
سادات حق شان از خمس فاکنند پس حضرت کفایه حوائج ایشان لازم است در زمان
حضور پس در زمان غیبت و شدت حاجت سادات و عدم وفای خمس بمصارف
شان لازم است آن حق که اینها غنی شوند و غنی نمیشوند الا ان یشاء الله چه این
فرضیست کالممتنع لان التوفیق عن اهل الاعصار مسلوب پس سوی غیر سادات
صرف کرده خواهد شد و کیفما کان بدست حکام جور انداختن و از الاان ...
تهر او اگر با وصف اختیار بایشان واگذارد ضامن خواهد بود و اگر بر حفظ بعض بذل
بعض دیگر قادر باشد حفظ ما امکن واجب خواهد بود متحریا فی البذل للاقل فالاقل

مطلب چهارم در مواریث نادره و دران چند فصل است فصل اول

بیان میراث خنثی است و آنچه بدان باید **مبحث اول** در میراث خنثی پس بدانکه
خنثی کسی است که علامت رجولیت و انوثیت در او مجتمع شده باشد و ظاهر آیات و
روایات دلالت میکنند بر انحصار نوع انسانی در دو صنف مرد و زن پس در نفس
الامر خنثی از یکی ازین دو صنف بیرون نیست پس یکی ازین دو علامت او اصل و دیگری
زاید خواهد بود پس اگر مرجحات عقلیه یا شرعیه تمییز اصل از زاید توان کرد خنثی واضح خواهد
بود و حکم واضح چه اگر ملحق برجال خواهد بود حکم آنها برو جاری خواهد شد و اگر ملحق

۱۱۳

خواهد شد حکم بزنان بمیراث او نه و خواهد کرد یا و الا پس خنثای مشکل خواهد بود و شیخ شهید ثانی
بعد از آنکه علامت سبق بول عدم آن را هیچ یک از علامات صحیح ندانسته با عدم [illegible] خواهد
بول با قیه شود در آن حکم نموده خواهد شد و در این هنگام خنثای واضح خواهد [illegible] خنثای مشکل
الا [illegible] خواهد [illegible] در حکم آن اختلاف کرده اند و طریقه اعلام حال او آنکه [illegible]
که اعتبار کنند بول کردن او [illegible] پس اگر بول میکند از ذکر و از فرج [illegible] اگر بول [illegible]
زن است و اگر از هر دو بول میکند آنکه سبق باشد اعتبار بآن خواهد بود و بر بیان
صحیح حکم میراث او جاری خواهد شد و در اول خلاف از بعضی نص و فتوی نیست و در
ثانی جمعی بحبابه تغلیبه و کثرت نموده اند و ابو حنیفه در صورت عدم سبقت بول بعدم علم
خلاف حکم نموده و صاحبیه اعتبار بکثرت مقدار کرده اند و ابو حنیفه در رد آنها
گفته که آیا دیده که قاضی وزن بول مشغول شود با وقیه و جناب سید سند سبق کثرت
را لازم دانسته و فیه نظر پس اگر در این حال نیز متساوی باشند پس جمعی از اصحاب با و ایله
الا اشهر اعتبار کرده اند بمخرجی را که انقطاع بول از آن متاخر باشد و بعضی تقدم
الانقطاع را مقدم داشته اند و بعضی هیچیک را معتبر ندانسته اند و الاول لا یخلو
من قوة پس اگر در این امر نیز متساوی باشند شیخ در خلاف عمل بقرعه فرموده و آنرا
اجماعی پنداشته و شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمة حکم بعد اضلاع نموده اند پس
اگر در عدد مختلف باشند حکم مذکور و اگر متساوی باشند حکم بانوثیت کرده اند و دعوی
اجماع بر آن نموده اند بجهت حکم علی علیه السلام که ابن ادریس آنرا متواتر دانسته در
خنثی که روایت کرده است آنرا شیخ در تهذیب که زنی بخدمت آنحضرت حاضر شده بود پس

حکم فرموده بشمردن استخوانهای پهلوی او پس یافتند که در جانب چپ هفت و از جانب
راست هشت [illegible] در جانب راست هفده و در جانب
چپ شانزده پس حضرت تکبیر فرموده و او را ملحق بمردان ساخت امر فرمود که حجامی
روایات آمده پس موهای [illegible] شد و ردا و نعل باو داد و [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] حضرت حوا از استخوان پهلوی حضرت آدم مخلوق شده و اضلاع مردم
کمتر است از اضلاع زن و بعضی از ارباب معقول گفته اند که اگر استخوانهای پهلوی [illegible]
باشد از طرفین [illegible] اگر هفده باشد از جانب راست نه تا و از جانب چپ هشت تا
پس درست و معقول تا هیچیک از روایات مطابقت ندارد و در روایت صدوق
عن السکونی [illegible] اضلاع و بنای حکم مذکورست بر نقصان عدد [illegible] از عدد [illegible]
مطلق وارد شده و بعید نیست که خلقت انسانی در [illegible] مختلف باشد و اول
الروایات اقربها الی الاعتبار لکن آنچه از قول علمای تشریح مستفاد میشود اینست که
دوازده استخوان در هر واحد از طرفین میباشد که مجموع آن بیست و چهار میشود و تفرقه در میان
مرد و زن نکرده اند و اختلاف روایات و عدم انضباط عدد و موجب تامل است
در عمل باین روایات و دعوی تواتر ممنوع است با آنکه این روایات مشتملست بر خلق
حوا از ضلع آدم و در دیگر روایات نفی بل تکذیب آن وارد است کما فی الفقیه
والعلل و غیرهما و مشهور میانه علما اینست که نصف نصیب الانثی و نصف نصیب
ذکورست باو میدهند لموثقه هشام بن سالم عن الصادق علیه السلام فان کان [illegible]
در [illegible] میراث الرجال و [illegible] ازان جمع بین الدلیلین [illegible]

[illegible] ثابت [illegible] و تا [illegible] سکنند آنرا ازین عقل [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تقدیر ذکورت [illegible] خنثی [illegible]

و یا نصیب [illegible] خواهد بود و بر تقدیر انوثت و ثلثان که [illegible]

[illegible] نصیب خنثی خواهد بود [illegible] مسئله [illegible] نصف [illegible]

[illegible] نصیب مالی که دو ثلث است خنثی [illegible] و باقی [illegible]

[illegible] خنثی [illegible] و از آنچه گفته شد [illegible] تقسیم [illegible]

[illegible] اگر از آنجمله است خنثی و لا بر تقدیر ذکورت او

[illegible] و تا [illegible] فرض انوثت و تصحیح تا [illegible] اگر [illegible] میان هر دو

[illegible] یکی [illegible] کنند و اگر متوافق باشند یکی را [illegible]

[illegible] باشند اکتفا بر یکی از آن و اگر متداخل باشند اکتفا به

اکثر ایشان می‌کنند [illegible] علی التقادیر آنچه بدست آمده است آنرا در دو که مخرج

[illegible] پس آنچه برای هر واحد از ورثه علی التقدیرین است [illegible]

[illegible] ذکره الاثر و بعضی در طریق تقسیم [illegible] مقام چنین

[illegible] قرار دهند که تنصیف آن [illegible]

[illegible] نصف [illegible] فرض [illegible]

علم ... و نیستم در ان ... [illegible]

[illegible] ... فی برای خنثی و این تقسیم ...

و جناب سید ... [illegible] ... کو چهار سبع نصیب ... و سبع ...

روایات ... [illegible]

... از جمله دوازده سهم پس ... ضرب کنند دوازده را در

... مخرج المشترک هشتاد و چهار حاصل خواهد شد پس بر قول اول از جمله

... [illegible] ... بر قول ثانی ... سهم و اول ...

... از مخرج مشترک ... [illegible] ... اصل الفریضه ...

قیاس در فروض دیگر و اول اقرب باعتبار است و اکثر ... و با خنثی ...

پس ... را با خنثی تصحیح میکنند بطریق ... [illegible]

زوجه را دران ضرب کنند پس آنچه حاصل شود ... [illegible]

در فرض سابق تقسیم میراث بر دو فرزند که یکی خنثی ... [illegible] المذکورة

از دوازده سهم ... پس هرگاه فرض کنیم که میت با این دو فرزند ... هم

گذاشته است پس در این صورت دوازده را در ... [illegible]

حاصل میشود پس برای ... وجه دوازده خواهد بود ... [illegible]

رسیده بود آنرا مضروب فی سبعة خواهند داد و بس و پنج سهم خنثی خواهد رسید و چهل و

دو سهم ... کذا ذکره جماعة من الفقهاء و اقرب آنست که گفته شود اول فریضه که

مخرج فروض موجود باشد بدست آرند و بعد آن ... [illegible]

یا ... [illegible] ... اصل فریضه ...

[illegible] عقل [illegible]

پس نظر کردیم در نصیب عدد و سهام فریضه [illegible]

سهام ایشان ضرب [illegible] ازواج ست [illegible]

در میان نصیب عدد [illegible] اصل [illegible]

که اصل فریضه [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] بالاستقامة خواهد شد و اگر فرض کنیم عدد ازواج پنج است پس عدد دین

تباین خواهد بود [illegible] ضرب [illegible]

فی مخرج الفریضة [illegible] اگر فرض کنیم [illegible]

[illegible] پس اصل مسئله [illegible]

از شصت سهم خواهد بود [illegible] مذکوره [illegible] تصحیح [illegible]

[illegible] پنج است پس ضرب کردیم پنج را در شش [illegible] حاصل

شد [illegible] حاصل شد و هو المطلوب و منه تصحیح التقسیم علی

[illegible] نصیب [illegible] فریضه زوجه [illegible] است و در میان عدد

سهام ایشان و عدد نصیب ایشان توافق بالمعنی الاعم است پس ضرور است

[illegible] آن برگردانند پس بجای شصت ثلث آن [illegible] بیست

[illegible] فریضه زوج ضرب کنند تا هشتاد حاصل شود ربع آن که

بیست [illegible] سه ربع آن که شصت است بفریق اولاد مستقیم

[illegible] شصت است در اصل فریضه زوج [illegible]

[illegible]

[illegible] الخنثی [illegible]

[illegible] واعاده [illegible]

[illegible]

روایات آمده [illegible] خنثی [illegible] الاطلاق در [illegible]

[illegible] حساب کنند کما اطلقها [illegible]

[illegible] صورت [illegible] نصیب [illegible]

[illegible] کما [illegible] فلا [illegible]

[illegible] و هم کسی که نه فرج زنان داشته باشد و نه فرج مردان بلکه از

که بول را از [illegible] خارج شود یا بین المخرجین [illegible] داشته باشد [illegible]

[illegible] بیرون آید و امثال ذلک میراث [illegible] قرعه [illegible] در روایات

صحیح [illegible] وارد است که راوی پرسید از حال کسی که [illegible]

دارد [illegible] آنچه زنان دارند [illegible] قرعه [illegible]

باین نحو که بنویسد بر تیری یا رقعه عبدالله یعنی بنده خدا و بر دیگری امة الله یعنی کنیز

خدا بعد از آن بگویند اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة

انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بین لنا امر هذا [illegible]

[illegible] فی الکتاب بعد از آن هر دو تیر یا هر دو رقعه را [illegible]

با رقعه های مبهمه [illegible] مخلوط کنند و سهام [illegible] بر آید [illegible]

[illegible] میراث [illegible] الی غیر ذلک من الروایات [illegible]

[illegible]

والاول وجه والامکان فی التقیید [illegible] والا کلما من طلق الدعا [illegible]

ودلیلش معنا کسی [illegible]

محال [illegible] الا [illegible] فسا [illegible]

این [illegible] استنباط میتوان کرد این [illegible]

[illegible] اگر اول را دورا ندارد پس مرد است واگر اول او [illegible]

تا آن مرد [illegible] **بحث سوم در حکم خنثی** [illegible]

[illegible] باشد خواه پایین که پستان مرد داشته باشد

خواه علامت زن [illegible] که هرگاه مرد و بخوابد و [illegible] فریاد رسند

[illegible] اگر [illegible] ویکی پس وکس اند والا [illegible] خلافی و

کلامی [illegible] واگر [illegible] بود در حکم [illegible]

[illegible] بخلاف [illegible]

[illegible] که [illegible] میتواند داشت ولکن [illegible]

[illegible] واحوط است والله العالم

هرگاه علامت مذکوره در او یافت خواهد شد حکم مرد و هرگاه علامت زن

[illegible] والا [illegible] العلامة خواهد بود

[illegible] **فصل دوم در میراث غرقی**

[illegible] که هرگاه جماعتی در دریا غرق شوند یا [illegible]

هلاک شوند [illegible] شان که [illegible]

بست و آنچه است ... که هر ... این

... معا اتفاقا و اختلافا و ...

... ثابت شد نسبت بیکی از صحابه دعوی اجماع ...

روایات آن ...

... خواهد شد و سیاق الکلام فیه پس ...

... مخصوص باشد یا ... مشترک باشد میانه هر دو ...

... خارج ... اصل است ... سبب مخصوص ...

بعضی از آنها وارث بعضی دیگر میشوند لکن سه چیز را شرط کرده اند اول آنکه مال از

هر دو باقیمانده باشد و یا از یکی از ایشان دوم آنکه متقدم الموت ... از متاخر

متمیز نباشد باین نحو که سبق و اقتران هیچیک معلوم ... بر آنکه

یکی متقدم و موت دیگری متاخر باشد متعین نباشد ...

است پس اگر علم باقتران موت هر دو بهم رسد وراثت منتفی خواهد شد و اگر تقدم

و تاخر مشتبه نباشد متاخر وارث متقدم خواهد شد نه بالعکس سوم آنکه علاوه وراثت در

طرفین متحقق باشد ... که هر کدام که متاخر الموت باشد از دیگری میراث تواند برد

اگرچه مشارکت ... باشد صاحب کفایه گفته ... این شرط ...

مشهور است و در صورتیکه توارث از هر دو طرف منتفی باشد انتفاء حکم ظاهر است

و در صورت نفی وراثت از یکطرف در انتفاء حکم تامل شده و هرگاه این ...

پس ... آنکه کلام در این مقام در دو جا است ... تحقیق است اول آنکه اصل عدم توارث

در صورت ... علم ... متقدم ... محل خلاف ...

المشهور [illegible] مع الاجماعات [illegible] ولكن قال من يطلق الدعا [illegible]

ان من شروط الارث في [illegible] [illegible]

[illegible] الى ان قال [illegible] التقضية الاصل [illegible]

[illegible] بالموت على الوارث الا ما خرج بدليل [illegible]

[illegible] نافع [illegible] الحكم بسبب الغرق والهدم [illegible]

[illegible] در رياض المسائل فرموده بايد كه منشاء تردد آنست كه اصل [illegible]

حكم [illegible] ظاهر است كه اشتباه [illegible] بسبب است [illegible] اشتراك

است [illegible] الشرين قائل بحكم اصل اند وعليه الفاضل البحراني في رسالته

[illegible] في المواريث [illegible] العموم العلة وابن جنيد وابو الصلاح قائل شده

اند [illegible] حكم [illegible] اشتباه [illegible] اسباب مثل غرق وقتل [illegible] سوا

[illegible] الف و استنباط علت [illegible] مسلك تنقيح مناط كشيده اند

[illegible] اند وقول اول خالى از قوت نيست [illegible] تاييد

[illegible] روايت كرده اند كه در مقتولين يمامه وصفين توريث بعض از

بعض ديگر بوقوع نيامده وجناب سيد [illegible] اين مسئله را با وصف ترجيح

[illegible] واحوط لكن بحسب ظاهر موت بى سبب

از [illegible] خارج [illegible] محل كلام نيست و هم آنكه كيفما كان

[illegible] وهم عليهم [illegible] بسبب عام على القول بالتعميم كيفيت توريث

[illegible] تفصيل كلام [illegible] آن است كه با اجتماع شرائط آنكه ضعيف [illegible] نيست

مسئله [illegible]

[illegible] اقل [illegible] والاولی [illegible]

[illegible] قول [illegible] فرض [illegible]

[illegible] صحیح و دست توسط [illegible] الحال [illegible]

[illegible] ولکن چیزیکه [illegible]

[illegible] ازان حصه [illegible] در فوش تا فی [illegible]

[illegible] و از ظاهر اجماع بران نقل

صحیح که دلالت دارد بلکه هرگاه دو برادر [illegible]

دارد و لیعلم المال میرسد و اولاد و بورثه او منتقل میشود و در روایات [illegible]

بران دلالت ظاهره دارد و شیخ مفید وغیره قائل [illegible]

اند و آن مشکل است و آیا این تقدیم بر جهت [illegible]

را و بنا بر اختلاف است و بنا بر قول اول قول [illegible]

اگر گفت وجوب تقدیم [illegible] نظر دارید و لکن احتمال [illegible] ضعیف است و

[illegible] دلیل [illegible] الا ان [illegible]

الکت و علی القول بالوجوب اگر پدر و پسری غرق شوند [illegible]

[illegible] و برادر و پسری را گذاشته و پدر [illegible] از و وارث [illegible]

[illegible] است میگیرد و بعد از ان پدر را میت فرض میکند [illegible]

[illegible] پس ضعف اصل مال را میگیرد و این ضعف منتقل [illegible]

[illegible] حتی میت همان [illegible] منتقل به برادر و پسر متوفی میشود و ذکر [illegible]

غاصب باشد دون الاخر ... الوارث ... سبب مستقل [illegible]

و اگر ... الوارث شود [illegible]

[illegible] باشند ترکه هر یکی به ورثه آن دیگر [illegible]

[illegible] شود با امام علیه السلام ... اصل خواهد شد و اگر ... باشد

[illegible] هر دو ... خواهد رسید و هرگاه میانه هر دو میت تفاوت در استحقاق

باشد ... تقدیم ساقط خواهد شد و صورتهای تقسیم همچنان است که گذشت

و اگر ... هر دو مالی باشند نه دیگری مال صاحب مال منتقل بسوی

[illegible] المال خود و وارث ... منتقل میگیرد و بوارث او و وارثان ذو المال محروم

خواهند شد و این احکام همه مخالف اصل است لکن عمل بران بسبب نص متعدد

لازم ... در موت حتف الانف که بدون سبب خارجی باشد

[illegible] باشد آن حاصل شود میراث هریک از اموات غیر معلوم التقدم

[illegible] خواهد رسید و مال یکی بدیگری منتقل نخواهد شد

و این حکم بین الاصحاب متفق علیه است و بعض نصوص هم بران دلالت

دارد فصل سوم در میراث مفقود است و آن کسی است که غایب باشد

[illegible] زندگی او ... هم نباشد در تقسیم ترکه او انتظار لازم است

اتفاقا ولکن در قدر انتظار اختلاف است بعضی قائل شده اند با انتظار

چهار سال ... لکن ... از آن تصحیح وارد است بقدر ما یطلب فی الارض

[illegible] ان لم یقدم تقسیم المال بین الورثه و مثل این حکم در باره ... خواهد [illegible]

[illegible] واجب تفحص و تا مدت [illegible] و جواز تزویج بعد از آن و بعضی [illegible]

[illegible] و استخراج [illegible] اند از جهت [illegible] احتیاط در امر فروج [illegible]

[illegible] روایات معلوم میگردد که حاکم شرع بعد از تفحص طلاق [illegible]

[illegible] عده طلاق است نه وفات [illegible]

[illegible] تامل است و بعضی قائل اند بانتظار ده سال [illegible]

دلالت آن تامل است و بعضی گفته اند که اگر [illegible] اغنیا باشند [illegible]

تقسیم میکنند و عمل بر آن مشکل است و ممکن است حمل آن بر [illegible] و جمعی گفته

اند که انتظار میکشند تا وقتیکه از حین ولادت او آن قدر [illegible]

عادة بآن مدت زندگانی نکند و عمل بر آن اشهر و احوط است [illegible]

[illegible] عدم بسط ید حاکم شرع چونکه مدت مذکوره که برای [illegible]

شده است از طلب او عاری است حمل [illegible] بر این صورت [illegible]

[illegible] مقتضی همین است و درین مقام قول رابع نیز هست که ابن جنید [illegible]

قائل شده است که اگر مفقود در لشکری گم شده باشد [illegible]

اینها کثرت واقع نشده باشد پس چهار سال والا ده سال انتظار [illegible]

تصریح بطلب و تفحص درین عرض مدت نکرده و بنا بر مشهور جمعی تصریح کرده اند با [illegible]

مدت یکصد و بیست سال و بعضی بصد [illegible] بعضی بنود سال والا صح البناء علی

ما کان اکثر بحسب العادة و بلوغ بصد سال [illegible] لکن [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] موثقین [illegible]

بنا بر [illegible] و اشکال [illegible] لکن [illegible] اصحاب [illegible] تقویت آن [illegible] بر حمل [illegible]

و [illegible] نشد الا از [illegible] نه بلکه از بعض وجوه رعایت را [illegible]

فصل [illegible] نهم در مسائل متفرقه مسئله اولی آنکه هرگاه پدر از فرزند [illegible] نفی [illegible] خود و میراث او

[illegible] بر او است [illegible] که باعث حرمان پدر نمیشود بلکه خلافی در [illegible] از

شیخ در نهایه و بعض من تبعه نقل نشده و بعضی گفته اند شیخ از خلاف خود در غیر نهایه رجوع

کرده [illegible] که [illegible] دعوی اجماع نموده اند لکن بعض روایات و مستند شیخ ذکر

[illegible] اعتبار نیست مگر شاذ نیست و در دلالت آن بر مطلوب

شیخ نظر کرده اند [illegible] آن صحیح نیست و نفی ارث پدر **مسئله ثانیه** ولد زنا

وارث نمیشود و وارث نمیشود او را پدر و مادر او و کذا من یتقرب بهما الیه الا که

زوجه یا زوج داشته باشد یا اولادی از حلال بهم رسانیده باشد توارث میان

[illegible] والا فالارث للامام علیه السلام و از ابن جنید و صدوق

و ابو الصلاح منقول است که ایشان مادر را وارث ولد زنا قرار میدهند و کذا من

یتقرب بها و مستند ایشان با ضعف و شذوذ آن محتمل تقیه است **مسئله ثالثه**

حمل [illegible] و اگر زنده [illegible] پیدا شود و هرگاه وقت ولادت یا بعد آن صدای

[illegible] ظاهر شود و الا [illegible] حیات او ست و هرگاه حرکت بینند از او ظاهر شود

[illegible] دلالت بر حیات او کند آن هم کفایت میکند چنانچه در بعض اخبار تصریح بآن

وارد شده و اخبار [illegible] دال است که مفهوم بل منطوق بعضها دلالت بر نفی اعتبار

[illegible] که مفید یقین بحیات نباشد بلکه احتمال حرکت طبیعیه

... بصورت ... ان الحمل ... بلکه ...
منفصل ... ثانی باشد لانه مقتضی الاصل والاستصحاب ایضا و ردا یا ...
... استهلال ان بعضی حمل را تقیید کرده اند و سیاقها قرینه علی ذلک و بعضی تعمیم کرده
اند و بیان ارث و ثبت و غیریت پس از اول استهلال را داشته اند و ...
ثانی مطلق حرکت ارادیه را کالحی المفاتیح ضعفه ...
السید فی الریاض لا یخ و بعضی استقرار حیات را شرط کرده اند و ... پس
ظهوری ندارد و ضرور نیست که در وقت وفات مورث در حمل حیات دمیده
باشد آری بقدر ضرورست که وجود حمل عند موته معلوم باشد و آن در صورتی
طفل در کمتر از شش ماه از وفات او متولد شود و ظاهر است و همچنین در صورتیکه
امتداد مدت زائد بر آن باشد الی اقصی الحمل که مدت یکسال است هرگاه در زمین
بین آن زن شوهر و طلقی دیگر که اسناد حمل بر آن ممکن باشد بوقوع نیامده باشد و اما اگر وطی
دیگر بشبهه و مانند آن بوقوع آمده باشد که لحوق طفل با ان ممکن باشد پس ق
ثانی و عدم ارث از اول اقوی خواهد بود و یحتمل القرعة علی قول الشیخ رحمه الله
علیه و جمعی تصریح کرده اند باینکه اگر بضعف طفل از شکم مادر بیرون آمده حرکت
ارادیه آن ظاهر شده باشد بعد آن هرگاه وضع حمل بالتمام بظهور رسید موت
او محقق شود میراث نخواهد برد و بعضی گفته اند که خلافی درین مسئله نیست بلکه از
اهل سنت مسئله را بعض شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه و دیگری تصریح کرده اند
بلکه خلافی نقل کرده اند در اینکه برای حمل از راه احتیاط حصه دو پسر یا دو برادر

[illegible] و اگر [illegible]

اتفاق [illegible] ممکن است که [illegible] بزاید [illegible] پنج یا

پسر [illegible] یا یک دختر یا یک [illegible] یا دو دختر یا دو خنثی یا یک دختر و یک خنثی یا یک

پسر و یک خنثی یا یک دختر و یک پسر یا دو پسر یا بیست پیدا شده اعلم از اینکه

واحد باشد یا متعدد و از جنس ذکور باشند یا اناث یا خناثی و اکثر از روی نصیب

دو ذکر [illegible] که احتیاطا در عزل النصیب دو ذکر است پس اگر با حمل

[illegible] ثلث [illegible] و دو ثلث جدا کرده نگاه داشته

خواهد شد و اگر دختری بدل پسری با حمل جمع شود یکحصه از جمله پنج حصه باو خواهد

داد و باقی امانت خواهد بود الی ان یتضح الحال حینها پس اگر میت ظاهر شود و آنچه

امانت بوده [illegible] به پسر یا دختر موجود داده خواهد شد و اگر زنده پیدا

شده [illegible] فرض مفروض باشد اثلاثا یا اخماسا بآنها داده خواهد شد و اگر

مخالف [illegible] فرض بوده باشد بحسب استحقاق بآنها داده خواهد شد و آنچه

باقی خواهد بود بر وارث یا ورثه سابقه رد کرده خواهد شد و اگر ظاهر خواهد گشت

که آنچه عزل کرده اند از قدر استحقاق شان کمتر است از ورثه سابقه تتمه را استیفا

خواهند نمود و اگر با حمل [illegible] الفرضی جمع شود خواه واحد خواه متعدد پس اگر

وجود حمل [illegible] آنها اصلا در تنقیص و ترتیب نصیب آنها نباشد نصیب ایشانرا تماما بایشان

[illegible] مثل [illegible] پسری حملی گذاشته باشند پس [illegible] که [illegible]

[illegible] وجود [illegible] و اگر وجود و عدم حمل [illegible]

باشد پس الحجم بر بهره و تقدیر بودن و اتّم وضع عائد میشود و آنرا مشخص کنند و اقل را باو دهند و زاید را امانت گذارند تا آنکه حقیقت حال متبین شود و مثلاً شخصی فوت شده و پدر و زوجه و حمل را گذاشته است و بتقدیر تولد فرزند زنده برای پدر سدس تنها یا مع شئ زائد علی حسب الرد و برای زوجه ثمن خواهد بود و بر تقدیر تولد طفل مرده ربع بزوجه و ما بقی به پدر خواهد رسید پس ثمن و سدس که اقل محتملات است باینها داده میشود و باقی امانت میباشد حتی یستبین الامر و اگر وارثی موجود باشد که بر تقدیر تولد طفل زنده محجوب عن الارث شود و بر تقدیر عدم وارث شود پس او را هیچ چیز از ترکه نمیدهند تا اینکه حقیقت حال بعد وضع حمل منقح شود پس دران هنگام هرچه مقتضای میراث خواهد بود بعمل خواهد آمد مسئله خامسه هرگاه کسی از غیر ورثه حمل را ساقط کند پس دیت او را پدر و مادر او وارث میشوند و هرگاه آنها مفقود باشند و میت ره متقرب بابوین او الاب وارث خواهد شد دون المتقرب بالام فمنع شیخ از متقرب باحد الطرفین مطلقا ضعیف است و در روایتی که ضعف آن منجبر است بعمل اصحاب وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام هرگاه طلحه و زبیر را هزیمت دادند مردم طرف تاتی روی بهزیمت آوردند پس گذشتند در راه بر زنی حامله پس از خوف و بیم آنها حمل او ساقط شد درحالیکه زنده بود پس اضطراب کرد تا اینکه مرد و بعد او مادرش هم مرد و بعد آن حضرت امیر المومنین علیه السلام باصحابه بر او گذشتند و آنزن در راه افتاده بود پس از مردم پرسیدند که حالش چیست حقیقت حال را بعرض رسانیدند پرسیدند

که زن اول مرده است یا طفل عوض صد است یا پسر که طفل قبل از مادر مرده است
پس آنحضرت شوهر ضعیفه را طلبید که پدر آن طفل بود پس دو ثلث دیت باو داد و
ثلث دیت بمادر و آنچه حصهٔ مادر بود نصف آن بشوهر و نصف آن بوارث
دیگر مسئله سادسه هرگاه دو کس با هم تعارف نمایند بر وجهی که مورث میراث
باشند وارث هم میشوند و بینه در کار نیست کما هو منصوص لم یظهر فیه خلاف
منا و ما دل علی خلافه محمول علی التقیه مسئله سابعه در میراث فرزند ملاعنه
یعنی زنیکه شوهر او را متهم بزنا ساخته یا فرزند او را از خود نفی کرده باشد و غرض در اینجا
بقسم اخیر متعلق است و شرط است که شوهر بتقدیر اول شاهدی نداشته باشد بلکه مدعی مشاهده باشد
و آن زن نزد حاکم شرع از خود رد امر وقوع سازد پس حاکم شرع هر دو را امر بملاعنه میکند و کیفیت آن در کتاب اللعان
مذکور است و بعد وقوع لعان مفارقت و تحریم مؤبد میانهٔ آنها متحقق میگردد و حد قذف
از شوهر و حد زنا از ضعیفه ساقط میشود و نسبت بفرزند نسبت پدری منقطع میشود
پس ارث او بمادر اختصاص پیدا میکند پس از برای مادر است سدس با اولاد آن فرزند
و مابقی برای اولاد اگر پسران تنها یا پسران و دختران باشند و اگر دختر واحد یا متعدد
باشند پس از برای آنهاست نصف یا ثلثان فرضا و باقی بر مادر و دختر یا دختران
رد کرده میشود و اگر اولاد فرزند ملاعنه موجود نباشند ثلث بمادر خواهد رسید و اگر کسی
از زوجین هم منضم خواهد شد در صورت اولی نصیب ادنی و در صورت ثانیه نصیب
اعلی خواهد یافت و اگر مادر تنها وارث شود ثلث بفرض و مابقی از جهت رد باو عاید خواهد شد
پس همه مال برای او خواهد بود و اگر اولاد تنها گذاشته باشد مال را در صورت انفراد و اگر

در آنها بقرابت است بقرابت الا چون ورود [illegible]
باشد یا قارب یکی از اخوه یا اجداد آنها [illegible]
للامام علیه السلام واجماع ونصوص کثیره بر این دلالت دارد [illegible]
وابن جنید تخصیص داده این حکم را بوجود [illegible]
یا بوجود [illegible] است که ثلث برای مادر است [illegible]
باشند و اگر غائب باشند پس [illegible]
از هر دو شق تردید دلالت دارد و شق ثانی را که [illegible] از راه جمع بین الاخبار
اختیار کرده است ولکن صحیحین [illegible] شد و در دو [illegible] آن [illegible] قال
اکثر اصحاب خلاف فان مطروح یا ماول خواهد بود و وارث [illegible]
مادر خود را بلا خلاف وهمچنین مادر [illegible] دیگر اقربای مادری [illegible] وارث [illegible]
ولکن از استبصار شیخ مفهوم میشود که اگر پدر اعتراف بنموده پسر نماید در صورت
پسر وارث اخوال خود خواهد شد والا فلا کما هو مفاد بعض الروایات وقول
اول خالی از قوت نیست و شرط اعتراف پدر در ارث اقربای مادری [illegible]
از بعد انکار پدر [illegible] تا وقتی که پسر اعتراف نکرده اند [illegible]
از طرفین منتفی است هرگاه پدر اعتراف به بنوت نماید و در لعان تکذیب
کند پس اشکالی نیست و اینکه پسر ارث پدر خواهد برد و پدر وارث پسر نخواهد
واما اقربای پدری پس درباره ایشان سه قول است یکی آنکه توارث بعد از اعتراف
الا [illegible] از طرفین محقق خواهد شد دوم آنکه ارث از طرفین منتفی است سوم [illegible]

اگر تصدیق پدر بر لعان نماید یعنی مصر است بر نفی او میراث از طرفین منتفی خواهد
و اگر تکذیب نماید یعنی اقرار نماید از طرفین متحقق خواهد شد و خیر الامور اوسطها علی المشهور
و چونکه در صورت مذکوره اثبات نسب باب اعتباری نیست هرگاه ابن الملاعنه بمیرد
و برادران مادری و برادران پدر و مادری بگذارد حصه همه مساوی خواهد بود لسقوط
نسب الاب و اطلاق اب در این مقامات اطلاق مجازی است لشبهه
الابوة لا علی الحقیقه مسئله فرقه مجوس که قومی هستند ملحق باهل کتاب قبل از
کان لهم نبی فقتلوه و کان لهم کتاب فحرقوه هرگاه رجوع آرند باحکام اسلام و یا
شرط کرده باشند بر آنها التزام احکام اسلام را پس علمای ما رضوان الله
علیهم در حکمی که بر ایشان جاری باید کرد اختلاف نموده اند پس از یونس بن
عبد الرحمن رضوان الله علیه که از اجلای صحابه حضرت امام موسی کاظم
و امام رضا علیهما السلام اند منقول شده که بنای میراث ایشان بر نسب و
سبب صحیح میگذارند نه بسبب و نسب فاسد و از فضل بن شاذان نیشابوری
علیه الرحمه که از فضلای صحابه و از رواة اخبار عسکریین علیهما السلام است
نقل شده که بنای ارث آنها بر نسب صحیح و فاسد و بر سبب صحیح دون
الفاسد میباشد و شیخ الطائفه در اکثر کتب خود در نسب و سبب هر دو تعمیم
نموده از صحیح و فاسد قول اول را سید مرتضی علیه الرحمه و ابو الصلاح و ابن
ادریس و جمعی بکثر ترجیح داده اند و سید دعوی اجماع بر آن نموده و بعضی انقول
الثانی را نسبت باکثر نموده اند و قول ثالث را صدوق یعنی ابن بابویه و ابن ابی عقیل

وشیخ مفید علی ما نقل عنهم اختیار کرده اند و قول ثالث رأی ابن براج و مقداد و غیره
ایشان و علامه در تحریر آنکه مشهور رد نسبه و مسئله خالی از اشکال نیست و اکثر
روایات دلالت بر صحت نسب بسبب اینها دارد و نیز در حدیث وارد است
کل قوم دانوا بشیء یلزمهم حکمه و آن مرجح قول اخیر است و سنتکلم علی التفصیل فی تلک
المسئلة فی رسالة مفردة ان شاء الله تعالی

مطلب پنجم در بیان
موانع ارث است و مشهور آنها سه چیز اول کفر دوم قتل مورث سوم مملوکیت

مبحث اول در بیان مانعیت کفر است و آن مانع نمیشود مگر از جانب
وارث باین معنی که کافر وارث مسلم نمیشود نه اینکه کافر وارث کافر نباشد و نه
اینکه کافر مورث مسلم نشود پس خلافی نیست در اینکه کافر وارث نمیشود مسلمانی
را خواه آن کافر حربی باشد خواه ذمی و خواه مرتد فطری یا ملی و از بعض اخبار که
نفی توارث اهل دو ملت مستفاد میشود یا محمول بر تقیه است و یا بر نفی ارث من
کلا الطرفین علی ان یکون النفی داخلا علی المجموع من حیث هو مجموع و آن اعم
است از انتفاء آن از هر دو و انتفاء آن از احد الطرفین دون الآخر والمراد هو
الثانی کما صرح به شطر من الاخبار پس اگر مسلم وارث مسلم داشته باشد
خواه تنها باشد و خواه وارث کافر هم گذاشته باشد مثل اینکه دو پسر گذاشته
باشد یکی از آنها مسلم باشد و دیگری کافر پس میراث بمسلم اختصاص خواهد داشت
و همچنین اگر کافر اقرب باشد و مسلم بعید تر حتی ضامن جریره و امام علیه السلام
و اما اگر میت کافر باشد پس اگر وارث کافر منحصر در کافر باشد میراث کافر را

خواهد بود و اگر وارثان کافر و مسلم هر دو موجود باشند پس وارث مسلم جمیع خواهد داشت
اگرچه بعید باشد مگر امام علیه السلام کما صرح به فی القواعد و الروضة البهیة و بهذا یحصل
الفرق بین الکافر و المسلم و هرگاه وارث کافر و مسلمانان متعدد باشند و هنوز قسمت
ترکه بر آنها نشده باشد که وارث کافر بشرف اسلام درآید اگر اقرب از آنها باشد ولی
بمیراث خواهد بود و اگر مساوی آنها در مرتبه بوده باشد در میراث شریک خواهد شد
و این حکم شامل هر دو مسئله است خواه مورث مسلمان باشد و خواه کافر و خلافی
در این نیست و اگر وارث مسلم واحد باشد کافر مزاحم او نخواهد شد اگرچه اسلام
آورد و هرگاه وارث غیر امام علیه السلام باشد چه بال در صورت وحدت وارث
از میت بمجرد موت منتقل باو میشود پس انتقال بدیگری محتاج بدلیل خواهد بود
و بعضی بر آنند که اگر عین که موجود است کافر بعد اسلام مشارک میراث
میتواند شد هرگاه وارث واحد زنده باشد و آن شاذ است کما صرح به
فی المسالک لکن هرگاه وارث واحد امام علیه السلام باشند پس اگر مورث
مسلم است مشهور آنست که کافر که اسلام آورده اولی بمیراث خواهد بود و
حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و محقق و ابن ادریس و جمعی آنند که کافر هرچند
اسلام آورد مزاحم ارث امام نخواهد شد بعلت اینکه بمجرد موت مورث
مال بآنحضرت منتقل شده پس اسلام او را درین باب ارث نفعی نخواهد بخشید
و بعضی بر آن رفته اند که اگر ترکه میت را به بیت المال نقل کرده باشند
پس قول ثانی حق است و اگر هنوز نقل نکرده اند پس قول اول متعین است و بعد ورود

نص صحیح برای این هر دو قول اخیر وجهی ظاهر نیست اگر میت کافر بوده باشد [illegible]
امر میراث دائر باشد در میانه کافر و امام علیه السلام پس کافر مقدم خواهد بود در میراث
ارث کافر سلف و اگر بشرف اسلام مشرف شود بطریق اولی وارث خواهد شد و از
او مقدم بر ارث امام علیه السلام خواهد بود و از توابع این [illegible] اینست اینکه زوج
مسلم اولی است بمیراث زوجه از خویشان او که کافر باشند [illegible]
و خواه مسلمه زیرا که نصف بزوجیت میگیرد و هرگاه آن زن فرزندی نداشته باشد
یا فرزند او کافر باشد هرگاه او را بسبب حرمان کالعدم قرار دهیم و باقی مستحق ربع
خواهد بود و هرگاه در تقلیل سهم او وجود ولد مطلقا کافی دانیم و باقی برد کرده میشود
برا و زوجه مسلمه احق است بربع اگر میت را فرزندی نباشد یا باشد و کافر باشد
علی جمله کالعدم و الثمن بتقدیر اعتبار وجود و باقی از برای امام است هرگاه وارثی
دیگر مسلم موجود نباشد و یا رد کرده میشود بر زوجه و در این هنگام هرگاه یکی از ورثه
کفار باشند قبل از رد اسلام آورند پس بعضی از علما مثل شیخ در نهایه قائل شده
اند باینکه شریک احد الزوجین میتوانند شد [illegible] الرد بمنزله
قسمت است و حجتش ظهوری ندارد لان [illegible] است که هرگاه
دختر مسلمه پدر کافر را بگذارد و یا خواهر مسلمه برادر کافر را پس کافر اگر اسلام
آورد شریک مسلمه نمیتواند شد و بعضی مثل محقق در مختصر النافع تفرقه کرده اند میان
زوج و زوجه پس بتقدیر اول حکم کرده اند [illegible] اگر اسلام آورد [illegible]
و بتقدیر ثانی مشارک میراث ساخته اند و آن بنا بر قول [illegible] الرد علی الزوجه

... الا ... است ... بنابر قول و نفقه ایشان از زوجه و هم از توابع مسئله سابقه

است آنچه مشایخ ثلاثه از مالک بن اعین از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده

اند در شخص نصرانی که مرده باشد و از برای او پسر برادر و پسر خواهر وارث

باشند و هر دو مسلمان باشند و اولاد صغار داشته باشند که آنحضرت

حکم فرمود که از برای ابن الاخ دو ثلث مال خواهد بود و برای ابن الاخت یک ثلث

و برایشان خواهد بود و نفقه اولاد از سهم ایشان است بنسبت حصص هرگاه قبل البلوغ اسلام

باشند و اگر قبل از آن اسلام آورند مال را با امام سپارند پس اگر بر اسلام تا بلوغ باقی

خواهند بود امام مال را با ایشان خواهد داد و اگر اسلام نیاورند یا بعد اسلام برگردند

امام مال را دو ثلث به برادرزاده و یک ثلث بخواهرزاده خواهد داد و ظاهر است که

فتوای شان برین بوده و روایت هر چند ضعیف است لکن جمعی از اجلای علما

عمل کرده اند بلکه عمل اکثر اصحاب از متقدمین بلکه متاخرین نیز برین روایت بوده

است ... است پس عمل بر آن درست است هر چند خصوصا

سابقه مخالف است لکن محتمل است که ... استثنا باشد چه این روایت قطع نظر از

اخبار ضعفا آن است بنابر بعضی از اصحاب بتقویت سندش نموده اند و بعضی تصحیح

... لکن جمعی از علما با وصف فقد معارض صریح

... مخالفت اصول و عمومات روایات عدیده

... است نیز از توابع این مسئله است که هرگاه

... بالغ خواهند شد هر چند اسلام ... پا دارند ...

انعقاد حمل قبل بلوغ طفل باشد یعنی وقتی که بالغ خواهد شد جبر خواهند کرد او را بر اسلام
و اگر ابا و انکار خواهد کرد در حکم مرتد فطری داخل خواهد شد و خلافی در این مسئله ظاهر نیست
و نه در اینکه هرگاه والدین صغیر هر دو کافر باشند آن صغیر هم محکوم بکفر خواهد بود و
از اینجاست که اطفال کفار را مثل جوانان و پیران ایشان استرقاق میتوانند کرد و جناب سید سند
علیه الرحمه میفرماید که ظاهر آنست که تبعیت اطفال در اسلام و کفر بابوین از ضروریات
باشد لکن از اخبار متواتره استفاده آن میتوان کرد و دلیل تکلیف باسلام بعد بلوغ
و اینکه اگر ابا کند قتل نموده شود از روایات ثابت است و شبهه نیست مگر در اینکه
ارتداد عن الاسلام بمجرد اسلام تبعی از چه راه است چه بر حدیثی در این خصوص مطلع
نشده ام مگر روایت مرسله صدوق قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا اسلم الاب
جر الولد الی الاسلام فمن ادرک من ولده دعی الی الاسلام فان ابی قتل و ان اسلم
الولد لم یجر ابویه و لم یکن بینهما میراث و اطلاقات النصوص المتضمنة لاحکام الارتداد
غیر شاملة لمثل هذا المرتد بحکم التبادر فی جملتها و التصریح فی بعضها مسئله دیگر مسلمانان
باهم متوارث میشوند اگر چه اختلاف مذاهب داشته باشند مگر اینکه از فرق محکوم
علیهم بکفر باشند مثل خارجی و ناصبی که معلن بعداوت اهل بیت علیهم الصلوة و السلام
باشد و غالی که مرتبه الوهیت برای ائمه علیهم السلام قرار میدهند و مجسمه و مانند
اینها و بعضی مطلق مخالفین را حکم کفار میدهند و کفار هم باهم میراث میبرند اگر چه
اختلاف ملل داشته باشند و خلافی در این ظاهر نیست لکن از مقنعه شیخ مفید بنابر
بعض النسخ چنین ایشان فرموده اند که مرتد اهل بدعت را مثل معتزله و مرجئه و خوارج

وارث

وارث نمیشوند و این فرق مومن را وارث کافر میشوند و در نسخهٔ دیگر بر وفق مذهب مشهور
فتوی داده کذا نقله السید السند طاب ثراه فی الریاض و از حلبی نقل فرموده که کفار
ملت کفار دیگر ملل را وارث نمیتوانند شد و آنها وارث اینها نمیشوند و مجبره و
مشبهه وارث مسلم نمیشوند مسئله اخری در احکام مرتد و آن کسی است که بعد اسلام
کافر شود و پناه بخدا از ضلال بعد الهدی و آن بر دو قسم است یکی آنکه ولادت
او بر اسلام شده باشد یعنی وقت انعقاد حمل احد الابوین او مسلمان بوده
باشند کما صرح به الاصحاب و تایید میکند آنرا بعض اخبار این باب از جهت
تعبیر از آن بمن ولد علی الاسلام او علی الفطرة و آنرا مرتد فطری می نامند و حکمش
آنست که اگر بخیال شبهه حق او نباشد بمجرد ارتداد او را میکشند و کشته شود
یا نشود زن او از او جدا میشود و عده وفات را نگه میدارد و اگر چه دخول بها نباشد
علی قول قوی کما فی الریاض و اموال او در میان ورثه مقسوم میشود و خلافی در این
احکام ظاهر نیست و از اسکافی نقل شده که او در میان مرتد فطری و ملی فرقی نکرده
حکم ثانی را برای اول نیز جاری ساخته و آن شاذ است و مخالف اکثر نصوص که تصریح
بتفرقه در آن واقع شده و آنچه مطلق است محمول است بر مفصل و قسم دوم آنکه از کفر
اصلی خواه ذاتی باشد و خواه تبعی باسلام در آید و از آن پس برگردد بکفر خود و ماذا
بعد الحق الا الضلال پس آن مرتد ملی است و حکمش آنست که او را ابتدا قتل نمیکنند
بلکه بر توبه او را تحریک میشوند پس اگر توبه نماید توبه او را قبول میکنند و اگر ابا و انکار نماید
او را میکشند و بعده طلاق زنش اعتداد میکند اگر او زنده ماند و بعده وفات اگر بمیرد

و این احکام نیز خلاف ظاهر بدارد و شیخ علیه الرحمه هم [illegible] است که اگر مرتد [illegible]
بدار الحرب ملحق شود و نتوانند که او را برگردانند میراث او را میان اهل او قسمت
میکنند و ابن ادریس علیه الرحمه از خلاف شیخ نقل نموده و گفته الا ان رضاء الملک علی
مالکه گفته است که شیخ خودش در مبسوط و خلاف از آن رجوع نموده و آیا مجبور
بعرض اسلام بر مرتد ملی و انکار او از آن قتل وارد است [illegible]
توبه او نیست و یا انتظار رد او حاصل بقدر یکه رجوع او [illegible] و در آن [illegible]
یا بقدر سه روز بنا بر روایت ضعیفه السند گنجایش دارد و هر یکی محتمل است الا انکه [illegible]
و اهب و مختار سید سند علیه الرحمه قول وسط است و قول [illegible]
اگر ما یمکن معه الرجوع را اعم از ما زاد علیه بگیرد و [illegible] حکم [illegible] پس اگر
از دین اسلام برگردد خواه مرتد فطریه باشد و خواه [illegible]
بلکه او را حبس میکنند و در اوقات نماز ضرب [illegible]
تا اینکه توبه و انابت نماید پس اگر توبه بکند و رجوع بحق نماید فهو المطلوب
و الا در قید محبس خواهد بود و کار بر او تنگ میگیرند [illegible] معتبره
بر آن دلالت دارد و در بعض روایات بدل [illegible]
و تضییق در مطعم و مشرب و ملبس او وارد شده و شاید مراد از [illegible] تشدید
است و اصل حبس در آن مذکور نیست و یا اینکه استخدام [illegible] مستلزم حبس است
و در بعض روایات صحیحه وارد است که مرتده [illegible] انکار از توبه [illegible] و
ان بسبب مخالفت اجماع ماوّل یا مطروح است [illegible]

در باب مرد مذکور شد در بارهٔ زن نیز جاری نمی‌شود و آن مشکل است
و هرگاه این را دانستی پس بدانکه عدم قبول توبه مرتد فطری بحسب ظاهر
شرع لازم است و هرگاه توبه او حقیقی باشد میان خود و خدا ظاهر است که
مقبول خواهد شد لبقاء التکلیف واستحالة عدم قبول الایمان بعد التکلیف
علیها هو قضیة عدله تعالی شأنه و حکم بقتل ممکنست که برای حسم مادهٔ فساد
و قطع سلسلهٔ ارتداد از قبیل حدود جاریه علی اهل الاسلام باشد فلا منافاة
مسئله اخری هرگاه مرتد فطری بمیرد میراث او بوارث مسلم خواهد رسید
اگرچه بعید باشد و وارث کافر قریب و باشد و اگر وارث او منحصر در کافر
باشد امام علیه السلام وارث او خواهد بود مقدما علی الکفار و خلافی دران ظاهر نیست
و همچنین مرتد ملی که در صورت انحصار وارث او در کافر خلاف است در ارث
کافر وارث امام علیه السلام و مشهور اینست که وارث او امام علیه الصلوة و
السلام اند نه کافر چنانکه در مرتد فطری گذشت و از صدوق علیه الرحمه خلافی درین
مسئله نقل شده از جهت آنکه روایت کرده است در فقیه خبری را که دلالت میکند
برینکه میراث مرتد ملی بورثه او که کافرند میرسد و از شیخ الطائفه در کتاب استبصار
موافقت او برین قول نقل میشود و در دیگر کتب این روایت محمول بر تقیه ساخته اند
چه این قول عامه است و وجوه دیگر هم در تضعیف این قول ذکر کرده اند ولکن
مسئله خالی از اشکال نیست اگرچه قول اول که اشهر است خالی از قوت نیست
مبحث ششم در قتل است و آن مانع است قاتل را از ارث مقتول اگرچه

در صورت برادرست از قتل میراث مقتول امّا هرگاه عمداً ظلماً و عدواناً قتل کرده
باشد للاجماع والنصوص و اگر از روی حد یا قصاص کشته باشد پس مانع ارث
نیست بلا خلاف یعرف و روایات منع قتل بحکم تبادر مخصوص است بقتل عدو
و آن مقابله به قصد مطلوبه کما لا یخفی و مانع نمیشود قتل خطا للصحیح عن رجل قتل امه
ایرثها قال ان کان خطاء ورثها و ان کان عمداً لم یرثها و مثله الموثق و ابن ابی عقیل
در این مسئله خلاف نموده و نیستند او که روایت فضیل بن یسار است ضعیف
و نشاد است آری از دیت وارث نمیشود و لعله الاظهر و به یجمع من الاخبار روایة
روایة صحیحة ضعفها منجبر بعمل اکثر الاصحاب کما افید و در الحاق شبیه عمد بعمد یا
بخطا دو قول است لمشابهته کلیهما و لو باعتبارین و التعلیل بمقابلة بنقیض المطلوب
در آن جاری نیست و در صبی و مجنون نیز دو احتمال است و شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در
شبیه بعمد الحاق بعمد را اجود دانسته و در صبی و مجنون الحاق بخطا را اقرب
دانسته و فرموده است که فرقی نیست در میان مباشر و سبب در ظاهر نظر به سبب
للعموم و شیخ شهید اول علیه الرحمه در دروس فرموده است که فضل بن شاذان
علیه الرحمه گفته است که اگر صبی یا مجنون پدر خود را بکشد از ارث منع میشود و ابن
ابی عقیل هم متابعت نموده و کلینی و صدوق قول فضل را نقل نموده بران سکوت نموده
اند و بعض اصحاب گفته اند که قتل بسبب مانع است و همچنین قتل صبی و مجنون انتهی
و بعضی از علما از فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل نقل فرموده اند که هرگاه کسی پسر خود
را از راه تادیب بزند ممنوع از میراث نخواهد شد ولیکن هرگاه جمع شود

پس قاتل عمد وارثی دیگر هر چند بعیدتر باشد بر قاتل مقدم خواهد بود اگر چه پسر قاتل
باشد و اگر وارثی دیگر نباشد پس مال او برای امام علیه السلام خواهد بود و مسئله
اخری دیت میت مقتول مثل سائر اموال اوست که حکم میراث دران جاریست
اگر چه مقتول بعمد باشد هرگاه مصالحه بر دیت قرار یابد پس دیت منقسم میشود
بر هر وارث نسبی و سببی و استدلال بعموم آیه اولی الارحام درین مقام چنانکه
شیخ شهید ثانی علیه الرحمه اتفاق افتاده اند و وجه محل اشکال است یکی آنکه
عدم دلالت آن بر حکم سبب واضح است و دیگر آنکه عموم اولویت محل
نظر است و شمول مال میت مال دیت را محل کلام است لکن دلیل از نصوص درین
خصوص موجود است فالامر سهل و حکم پس مجلاً للاشتباه و منافی آن مأول
است یا مطروح للتقیه و مخیر ها و عموم ادله ارث شامل است اقربای پدری
و مادری هر دو را لکن جمعی از علما تصریح کرده اند که متقرب بام از دیت میراث
نمی برد و بعضی دعوی اجماع بران کرده اند و در نصوص تصریح بعدم ارث اخوه
مادری موجود است و الخاص مقدم علی العام و دیگر اقربای مادری را بسبب
اجماع مرکب و اولویت در حرمان شریک میتوان کرد و آیا قرض خواهان مقتول
در صورت قتل عمد هرگاه ترکه وفا با دای دیون نکند مانع قصاص میتوانند شد یا نه جمعی
از محققین قایل بعدم منع شده اند و جمعی دیگر بر آنند که منع از قصاص میتوانند کرد مگر
اینکه ورثه مقدار دیت را ضامن شوند و بعضی روایات بران دلالت دارد و بعضی
از اعلام مثل شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در مسالک گفته اند که محل خلاف آنست که قاتل

دیت را باذل باشند و روایت مطلق است و بعضی تردد کرده اند در حکم این مسئله که عفو یا
احوط رعایت قول ثانی است خصوصا در صورت بذل دیت و همچنین است اگر ورثه
عفو را خواسته باشند و از بعض روایات مستفاد میشود که اگر ورثه هبه و عفو کنند
مانعی ندارد و اگر قصاص را خواهند بدون ضمان دین نمیتوانند و در توجیه آن بعضی
از اعلام فرموده اند که جواز هبه بدون ضمان ازین راه است که در صورت هبه
قرض خواهان بر قاتل رجوع بدین خود میتوانند کرد بخلاف قصاص که دران
بالمره حق آنها تلف میشود و مؤید اینست روایت ابی بصیر عن الصادق علیه
السلام ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل لکن از آخر این روایت مستفاد
میشود که عفو هم مستلزم ضمان است فتامل و فقها کان در قصاص با ضمان
جمع بین الحقین است حق ورثه که شفای غیظ است و حق غرمای مقتول که تعلق
بترکه و دیت دارد و کسانیکه بعرض قرض خواهان بیجا میدانند متمسک شان آنست
که گرفتن دیت اکتساب است و بر ورثه واجب نیست که برای ادای دین مورث
کلفت اکتساب متحمل شوند مسئله اخری قتلی که از برای مقتول بعد وارثی بجز
از امام علیه السلام نباشد پس اختیار با آنحضرت است که قصاص کنند و اگر مراد
آنحضرت است که دیت بگیرند و داخل بیت المال مسلمین نمایند از هر دو امر عفو نمیتوانند
کرد و جمعی از علما تصریح باین حکم کرده اند و روایت صحیحه بر ان دلالت دارد و ابن
ادریس حلی گفته است که عفو هم میتوانند فرمود چنانکه سایر اولیاء دم عفو میتوانند کرد
بلکه آنحضرت بعفو اولی است و عفو نکردن آنحضرت انسب است و قول مرتضی هم تحقیق

ازان

این حکم نیست فانه اعرف بما یجب علیه و یجوز له و ما لا یجوز بحث سیوم از موانع ارث رقیت است یعنی مملوک بودن پس اگر شخصی بمیرد و وارثی که قرابت با وی دارد غلام یا کنیز دیگری باشد وارث آن میت نخواهد شد هر چند قریب باشد و آزاد وارث او خواهد بود اگرچه بعید باشد پس اگر فرزند کسی مملوک آقای خود باشد وارث نخواهد شد و ضامن جریره که نه باشد وارث او خواهد شد و همچنین عکس یعنی اگر مملوکی بمیرد قریب او وارث او نخواهد شد بلکه مال او بآقای وی خواهد رسید بحق ملک از جهت ارث پس رقیت مانع ارث است از طرفین و لهذا در اخبار معتبره وارد شده لا یتوارث الحر و العبد خواه مملوک قن محض باشد و خواه متشبث بحریت شده باشد و خواه مکاتب مطلق باشد و خواه مشروط و اگر مکاتب مطلق باشد و چیزی از وجه کتابت ادا کرده باشد پس بحصه الحر وارث و موروث میتواند شد نه بجزو رق باتفاق علما چنانکه تصریح کرده اند بان جماعتی و اخبار مستفیضه بران دلالت دارد بلکه این حکم عام است هر مملوکی را که بعض آن آزاد شده باشد و بعض بر رقیت خود باقی باشد و خلافی درین تعمیم ظاهر نیست پس اگر کسی بمیرد و یکی از اولاد او مملوک و وارث دیگر آزاد باشد پس میراث مخصوص بآن حر خواهد بود اگرچه او بعید و مملوک قریب باشد مثل ابن و ابن الابن که ابن الابن حر وارث میشود نه ابن مملوک و اگر از برای میت فرزندی باشد نصفش آزاد و نصفش مملوک و برادری تمام آزاد پس مال در میان این هر دو بالمناصفه منقسم

خواهد شد و اگر برادر نصفش مملوک باشد پس ربع به برادر و ربع باقی بعم یا خال و غیرهما
من طبقات الوراث علی الترتیب خواهد رسید و هکذا و اگر مملوک آزاد شود
قبل اینکه ترکه در میان احرار مقسوم شود بشریک سائر ورثه خواهد بود اگر مساوی
باشند در مرتبه و اگر اقرب باشد تمام مال را وارث خواهد شد و اگر بعد قسمت
آزاد شود محروم خواهد بود و اخبار کثیره برین همه دلالت دارد و ازینجاست
که اگر وارث حر واحد باشد و مملوک آزاد شود میراث نخواهد برد مطلقا
اگرچه قریبتر باشد بنسبت بحر و اگر بعض که منقسم شده باشد و بعض
دیگر باقی که درین بین مملوک آزاد شود پس از جمیع مال وارث خواهد شد یا از
باقی یا بالمره وارث نخواهد بود سه احتمال است و اظهر نزد جناب سید سند
طاب ثراه وفاقا للعلامة فی الارشاد احتمال اول است بدلیل محروم ارث
قبل القسمة و قبل از قسمت جمیع ازان چه آن محل تامل است زیرا که حمل عدم قسمت
بر انتفای قسمت مجموع من حیث المجموع خالی از بعد نیست بلکه ازین عبارت
بذهن سبقت میکند انتفای قسمت است راسا نه انتفای بعض دون بعض
و همچنین قبل از قوله علیه السلام ان اعتق بعد ما قسم فلا ارث قسمت جمیع
است پس اگر بنای حکم بر معنی قبل و بعد در هر دو فقره گذاشته شود صورت تقسیم
بعض دون بعض از مدلول نص خارج خواهد بود و صرف یکی از دو فقره از ظاهر
و ابقاء ثانی بر ظاهر خالی از ترجیح بلا مرجح نیست و اصل در مملوک عدم ارث است
لکن بنفاذ بعضهم فلا ارث ثبوت ارث است فی الجمله بما نه قوة قوله الیم

الحکم

اعتق قبل ان یقسم الجمیع فله میراث پس نتواند شد که در صورت انتفای قسمت
را سا تمام نصیب را وارث شود و در صورت تحقق قسمت فی البعض دون بعض
حکم بارث فی الباقی و عدم الارث فی الماضی جاری شود و مؤید آنست و ان
حکم مدار وجود قسمت و عدم آن هو ظاهر النص فتامل الا ان یحمل علی ما ذکره السید
طاب ثراه بقرینة التقابل حتی یکون مورد النفی والاثبات واحدا لاتحاد
من جهة و اگر برای میت وارث غیر امام منحصر در مملوک باشد جبر میکنند آقای
او را بر گرفتن قیمت یعنی میخرند مملوک را از آقای او و اگر چه بجبر باشد بعد
آن آزاد کرده میشود تا که بقیه مال را فرا گیرد و خلافی در آن از روی نص و فتوی
نیست آری نص اگر چه تخصیص بصورت انحصار وارث در مملوک ندارد
لکن ما دل آنرا مخصص است و ظاهر اکثر اخبار آنست که آزادی او موقوف
است بر آزاد ساختن نه اینکه خود بخود آزاد شود پس محتاج باعتاق خواهد بود
و تلفظ بصیغه متعلق بحاکم شرع خواهد داشت چنانکه اشترا با و متعلق است و اگر
حاکم شرع موجود نباشد پس خریدن و آزاد کردن واجب کفائی خواهد بود و
نسبت تمام و لد بحریت منع از بیع آن مستلزم منع از فک او نیست لانه یتخیل اعتاقه
و عمومات الباب تشمله و مکاتب مطلقه از وجه کتابت بعض را آزاد کرده باشد
بقیه وجه را از ترکات میت داده او را از بند رقیت رها سازند اگر چه
بجزوی که بیشتر آزاد شده از میراث بالمره محروم نبود و چونکه در فک عبد
شرط [illegible] که وارث صحیح موجود نباشد پس حق سهم نشود که آن جزء حر بمنزله وارث

حریت باید که مانع فک جزو رق باشد زیرا که آنچه از میراث جزو حر باقی میماند
بسبب مقابله جزو رق بمنزله مالا وارث است کذا قیل و قال السید السند
علیه رحمة ربه الصمد و یعضده اطلاق النص و الفتوی اگر متروکات میت وفا
بقیمت تمام آنکه مملوک است نکند مشهور آنست که فک واجب و لازم نخواهد بود
بلکه بعضی از علما دعوی اجماع هم بران کرده اند و این حکم موافق اصل
نیز هست چه بیع قهری خلاف اصلست خرج ما اخرجه الدلیل بقی الباقی علی
حاله بلکه ظاهر روایات آنست که بقیه از ترکه بعد خرید او باقی ماند تا بعد عتق
آنرا فرا گیرد و علما التصریح ببقاء شیء من الترکه نکرده اند و حکم بشان اعم است
از ان بلکه بعضی از علما تصریح کرده اند باینکه هر قدر که ترکه وفا بآن بکند
بهمان نسبت فک لازم خواهد بود و مملوک در فک حصه دار از باقی رقیت سعی
در الکتاب میکند چنانچه محقق علیه الرحمه در نافع نقل کرده و سید سند
علیه الرحمه در شرح میفرماید که بر قائل اینقول اطلاعی حاصل نگردیده
چنانکه شیخ شهید ثانی هم در مسالک باین معنی تصریح کرده و بعید نیست که
او فضل برای ستادان ره باشد لکن قول او من کل وجه مطابقت باین
حکایت ندارد و لهذا بعضی از علما آنرا قول ثالث قرار داده اند و قول
مشهور خالی از قوت نیست و عموم المیسور لا یسقط بالمعسور تایید قول ثانی
میکند لکن معارض است بعموم خبر لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و از جمله فروع
این مسئله است آنکه ممالیک متعدد از اقربای میت باشند و نصیب بعضی از ترکه وفا

و وفا بفک آن کند و نصیب بعض دیگر وفا نکند پس بنا بر قول ثانی خریدن هر دو
واجب است و بنا بر قول اول خریدن ثانی لازم نیست و در خرید اول دو احتمال
است یکی آنست که فک او هم لازم نباشد بعلت اینکه ترکه از فک جمیع ورثه
قاصر است و دوم آنکه خریدن و آزاد کردن او لازم است از جهت عموم نص
و فرق است در میان نظر او آنکس که نصیب او وفا به فک او کند و کسی که حصه
او وفا نمی کند چه فک بعض اجزای آن دون بعض مستلزم ضرر است بر مالک
بجهة و تشقیص الشرکة فیه و از انجمله است اینکه ترکه بقیمت قریب مثل پسر
وفا نکند و بقیمت بعید مثل برادر وفا کند پس بنا بر قول اول خریدن بعید لازم
است نه قریب و بنا بر قول ثانی بالعکس یعنی فک ابوین یا اجزاء مقدم است
بر فک بعید بلکه بنا بر قول اول محتمل است که نظر او بعید لازم نباشد و ترکه
با امام عائد شود و مصنف علیه الرحمه این احتمال را ضعیف دانسته هرگاه
این را دانستی پس بدان که وجوب فک ابوین محل خلاف نیست و
روایات کثیره در باب مادر وارد است و بسبب اجماع ترکیب پدر هم
با او ملحق است با آنکه تصریح بحکم پدر نیز در بعض اخبار معتبره وارد است با عدای
ابوین از وراث نسبی در فک ایشان اختلاف واقع است و بعضی مثل ابن
بابویه و سلار مطلقا فک را لازم ندانسته اند و بعضی بر آنند که فک اولاد
لازم است نه دیگر اقارب و جمعی بر آن رفته اند که فک اقربای نسبی مطلقا
واجب است و این قول خالی از قوت نیست و اما فک زوج و زوجه پس محقق

علیه الرحمه و مختصر دران تردد کرده و فعل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چنانچه در خبر صحیح آمده دلالت بر فک وجه دارد پس زوج اولی خواهد بود
بفک و به افتی فی المفاتیح و شرحها بانکه قائلی بفرق نیست و در کفایه در حکم
زوج تامل نموده لمنع الاولویة و از صحیح دیگر مستفاد میشود که حاجت بفک
زوج نیست و ترکه بامام وقت منتقل خواهد شد و هرگاه فک زوج واجب نباشد
پس فک زوجه بطریق اولی واجب نخواهد بود والاجماع کالاجماع و فعل جناب
امیر علیه السلام احتمال تبرع دارد و توریث باقی مجاز المحمول بر عطیه میتواند شد
با آنکه اصل عدم جواز اجبار است بر مولی در خصوص بیع پس قول ثانی خالی از
قوت نیست اگرچه احتیاط در صورت رضای مولی در فک و جبن است
و از جمله موانع که ورای موانع ثلثه است یکی لعان است و دیگر غیبت منقطعه
و دیگر سقوط حمل میتا و این سه هم در ضمن مسائل سابقه گذشت و دیگری دین
است و ذکر آن درینمقام اهم است لعموم البلوی و الحاجة پس بدانکه کسی که
بمیرد و براو دین مستغرق ترکه باشد پس علامه حلی علیه الرحمه در قواعد
فرموده است که اقرب آنست که ترکه بمجرد موت بورثه منتقل میشود لکن آنها
ممنوع اند از تصرف دران چنانکه در رهن است تا وقتیکه آنرا وا نکنند خواه
ازان بدهند و خواه از غیر آن و بعضی گفته اند که در صورت مر قوم مال میت
بر ملک او باقی خواهد بود و بوارث منتقل نخواهد شد و فائده هر دو قول در
صورتی ظاهر میشود که در مال نما و افزونی بهم رسد مثل اینکه اجناسی داشته

نه بار آورد یا حیوانی و شبه باشند که حامله شود پس بنا بر قول اول از زیادتی زمان و ربیع نیست که دعاوی
قرضخواهان آن متعلق شود و بنا بر قول ثانی دعوی قرضخواهان بآن مثل اصل آن متعلق خواهند شد
اگر دین مستغرق که بنا بر شق نتیجه فاضل دین باشد بورثه منتقل خواهد شد و آن مقدار که در مقابل دین
است در حکم مال میت باقی خواهد بود و تمام کلام مثل مرتهن خواهد بود و فاضل خراسانی علیه الرحمه در اصل مسئله اشکال
نموده و قول ثانی را اشهر دانسته و در صورت عدم استغراق منع ورثه از تصرف علی الاطلاق یا در حصه
مقابل دین است خاصة دو احتمال نوشته و در اصل مسئله در نظر قاصر قول اول ظاهر است و در صورت
عدم استغراق ثانی وفاقا للفاضل الخراسانی علیه الرحمه چه از دین میت متعلق نمیشود بوارث مگر
بقدر ترکه میت فانه متفق علیه و ما عداه مشکوک والاصل عدمه و چونکه فرض التعلق بخصوص حصه
از ترکه نیست پس تصرف وارث در آن بهر نحو که بقدر وفای دین باقی ماند ممنوع نخواهد بود بدانکه
هرگاه زنی مهر خود را طلب از شوهر او که مشغول الذمه مهر باشد و شوهر زن طالب شوند پس فریضه
ایشان از ترکه شوهر بحسب مقاصه مهر ممکن خواهد بود که اولا فریضه متروکات شوهر را تصحیح کنند بعد
از آن سهام حصه مهر را از آن سهام ساقط نمایند و بعد سهام باقیه ترکه شوهر را بر ورثه قسمت کنند مثل آنکه
زنی فوت شده و شوهر خود و برادر و یک خواهر گذاشت پس اصل مسئله از دو قسمت نفع آن دو تا پس سهام
زوج که پنج است از این فریضه ساقط می شود و متروکات شوهر را به پنج سهم تقسیم ساخته بورثه
زوجه میدهند و هکذا تتمه بدانکه ممنوعیت از میراث را التعبیر بحجب میکنند و آن را ابدو
قسم منقسم میسازند یکی حجب حرمان است و دیگری حجب نقصان اما حجب حرمان پس حجب
طبقات مراتب متقدمه است مراتب متاخره را مثل حجب ابعد بن اولاد و ان نزلوا
[illegible] جد را و حجب آبا اعمام اخوال را و حجب آبا ارباب ولا را و کذا سبب فی

مراتب اولاد کالصلب و همچنین حجب اقرب هر مرتبه ابعد آنرا از صنف آن
پس اولاد صلب اگرچه از اناث باشد حاجب اولاد اولاد اند و اولاد اولاد
حاجب اولاد اولاد اولاد و هکذا و ابوین حاجب اینها نیستند الا علی قول
الصدوق ره و اخوه اعیانی حاجب اخوه علاتی اند و اخوه مطلقا حاجب
اولاد اخوه و هکذا فی المراتب المتنازله و اجداد میت حاجب اجداد
اب و ام اند و هکذا فی المراتب المتصاعده و همچنین در اعمام و اخوال الا ما استثنی
و همچنین محجوبیت بالکفر والرق والحمل و ما شاکل ذلک و تفصیل اینهمه در مطاوی
مباحث سابقه گذشته است و اما حجب نقصان پس در سه صورت
واقع میشود یکی اینکه اولاد میت حاجب زوج و یا زوجه او میشوند از نصیب
اعلی الی الادنی و دیگری حجب اولاد میت مادر را از فرض اعلای او
که ثلث است بسوی فریضه ادنای او که سدس باشد اگرچه بسبب رد
در بعض صور چیزی زیاده از سدس باو عائد شود و دیگری حجب اخوه
است مر مادر میت را از ما زاد علی السدس اگرچه خود محجوب اند بحجب
حرمان لکن بوجود شان بشرائطیکه سبق ذکر یافت برای مادر سبب
حجب نقصان است خاتمه در بیان مناسخات و مراد از آن در مقام
آنست که شخصی بمیرد و ترکه او تقسیم نشده باشد بعد از آن بمیرد دیگری از وراث
او پس گاهی غرض متعلق میشود بتقسیم هر دو فریضه از یک اصل پس اگر وارث
استحقاق متحد باشد پس بمنزله فریضه واحده خواهد بود و محتاج بعمل جدید نخواهد

و مراد از اتحاد وارث آنست که وارث میت ثانی بعینه وارث میت اول باشند
و مراد از اتحاد جهت استحقاق آنست که جهت موجبه استحقاق میراث در هر دو یکی
باشند مثل بنوت و اخوت و زوجیت و مانند آن چنانکه مردی بمیرد و بگذارد
چهار برادر و دو خواهر که همه اینها علاتی باشند یا فقط مادری باشند پس بمیرند
دو برادر از آنان و یک خواهر و برای آنها وارثی سوای دو برادر و یک خواهر
نباشد در این صورت مال میان اینها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میشود اگر
همه اینها علاتی باشند و همه برابر بخواهند رسید اگر اخیافی باشند در هر که از اینها
بمیرد مضر نیست و هم از اصل کان لم یکن خواهد بود پس گویا میت اول وارثی
سوای اینها نگذاشته است و اگر وارث مختلف باشند و جهت استحقاق مثل
اینکه مردی بمیرد و دو پسر وارث گذارد و یکی از این هر دو پسر بمیرد و پسر
خود را گذارد پس جهت استحقاق در هر دو یکیست و آن بنوت است
و وارث مختلف است زیرا که وارث اول پسر او بود و وارث ثانی پسر
آن پسر و اگر بالعکس باشد مثل اینکه بمیرد مردی و بگذارد سه فرزند را بعد از آن
یکی از اینها بمیرد و غیر از برادران کسی دیگر وارث او نباشد پس جهت استحقاق
مختلف است زیرا که در فریضه اولی جهت ارث بنوت است و در فریضه ثانیه
اخوت و وارث متحد است و اگر جهت ارث و خود وارث هر دو مختلف باشند
مثل اینکه مردی بمیرد و زوجه و پسری و دختری را وارث گذارد و من بعد از آن
پسر بمیرد و پسر و دختر را وارث گذارد زیرا که جهت استحقاق ضعیفه در فرض اول

زوجیت بود و در فرض ثانی جهت استحقاق ولادت بنوت است و وارث میت اول
زوجه و اولاد بودند و وارث میت ثانی اولاد فقط پس اگر فریضهٔ ثانیه از فریضهٔ
اولی درست آید بمنزلهٔ فریضهٔ واحده خواهد بود و آن در صورتی است که فریضهٔ
ثانیه با نصیب میت ثانی از فریضهٔ اولی مماثل باشد یا متداخل دران مثلا فریضه
در ما نحن فیه از بست و چهار است چه اصل فریضه از هشت تا بود و یک سهم از آن
نصیب زوجه و هفت سهم از آن نصیب اولاد و عدد سهام شان سه تا است
پس هشت را در سه ضرب کردیم بست و چهار شد و نصیب زوجه از آن سه سهم
است و وارث او منحصر در پسر و دختر و سهام شان مماثل نصیب او است پس
فریضهٔ سابقه کافی خواهد بود و تقسیم بسهولت بانجام خواهد رسید و اگر نصیب
میت ثانی با سهام ورثهٔ او مماثل نباشد و نه این متداخل دران پس لامحاله
منکسر خواهد شد بر ورثهٔ او و درین هنگام فریضهٔ او را نسبت بورثهٔ او مستقلا
تصحیح خواهیم کرد و سهام ورثهٔ او را مشخص ساخته این فریضه را با نصیب آن میت
از فریضهٔ اولی نسبت خواهیم داد که موافق است یا مباین پس اگر مباین باشد
فریضهٔ ثانیه را در فریضهٔ اولی ضرب خواهیم کرد و اگر توافق داشته باشند جزو
وفق فریضهٔ ثانیه را در اصل فریضهٔ اولی ضرب خواهیم کرد و اگر نصیب میت
ثانی از فریضهٔ اولی که درست است در فریضهٔ ثانیه متداخل باشد حکم
توافق بالمعنی الاعم جاری خواهد شد مثل آنکه شخصی پسر و پدر و مادر
را بگذارد و بعد از آن پسر بمیرد و بگذارد دو پسر و دو دختر را که درین صورت فریضه

اولی از شش است و نصیب پسر مجملا آن چهار و آن منکسر میشود بر ورثه او که فریضه آنها نیز شش است
و در نصیب میت دوم و فریضه ثانی توافق بالمعنی الاعم است پس نصف آنرا که سه است در
فریضه اولی که شش است ضرب کنیم هجده میشود و ازان تقسیم صحیح میشود و ثلث آن که شش است
برای پدر و مادر میت اول بالسویه و چهار چهار سهم ازان بهر دو پسر میشود و دو سهم بهر دو
دختر میت ثانی خواهد رسید پس بر فریضه اولی و سهام ورثه طبقه اولی ازان خطهای حمر کشیده
شود خطوط ماحیه از روی فریضه مرتفعه تقسیم سهام خواهند نمود و حصه میت ثانیه را
از فریضه خواهند گرفت و بر ورثه او قسمت خواهند کرد و هکذا فی الدرجة المتاخرة
من الاموات المتکثرة و هر کس که از جمله ورثه هر میتی مرده است گرد او گرد نشان
خطی احمر خواهند کشید تا از احیا متمیز شود و هذه صورة العمل

میت زید المسئله مسئله ۶ مصح ۱۸					
اب زید ۱/۳		ام زینب ۱/۳		ابن عمر ۴/۱۲	
میت ابن عمر المسئله ۶ توافق بالنصف مافی الید ۴ مصح ۱۲					
ابن بکر ۴		ابن خالد ۴	بنت هند ۲		بنت زبیده ۲
الاحیاء ۱۸					
زید ۳	زینب ۳	بکر ۴	خالد ۴	هند ۲	زبیده ۲

و مثل آنست که میتی بمیرد و دو برادر مادری و دو برادر پدری و زوج را بگذارد و بعد ازان زوج بمیرد و یک [illegible] بگذارد
پس فریضه مسئله اولی هجده میشود [illegible] فریضه اولی شش [illegible] نصف ثلث است و [illegible] انکسار بر اخوه

پدری اصل فریضه از عدد رؤس ایشان که دو است ضرب می‌کنند و از مرتفع
تقسیم صحیح می‌شود و نصیب زوج از آن شش است و فریضه دو چهار است
و در میان نصیب و فریضه توافق بالنصف است جزو وفقی فریضه را که
دو است در فریضه اولی که دوازده است ضرب کردیم بیست و چهار شد
و از آن تقسیم صحیح می‌شود و همچنین هر قدر که از طبقات پائین روند همچنین فریضه طبقه
فریضه ثالثه و رابعه را نصا عدا درست کرده نصیب میت ثانی و ثالث
و رابع که در دست است نسبت داده جزو وفقی را در صورت توافق
و جزو فریضه را در صورت تباین در فریضه اولی ضرب نموده حاصل را
قسمت کنند و طریقه تصحیح فی البعض در مقدمات تفصیل گذشت فلا حاجة
الی اعادته تتمه بدانکه از لواحق مقام است اینکه کسی وصیت کند
برای شخصی اجنبی به مثل حصه بعض ورثه به هست پس در صورت استخراج
مسئله احتیاج به رعایت خواهد بود مثلا کسی وصیت کند که به پدر او به قدر
نصیب پسرم باید داد و موصی بمیرد و بگذارد زوجه و یک پسر و
یک دختر پس اصل فریضه با قطع نظر از وصیت از بیست و چهار است و
برعایت وصیت دو احتمال دارد یکی اینکه نقصان حصه موصی له
رسد بر همه ورثه عاید گردد و دیگر آنکه نقصان آن بر غیر زوجین وارد شود
و اول اوضح است و بنا بر آن تصحیح فریضه از سی و هشت خواهد شد اگر همه ورثه
اجازت دهند و الا از سی و شش طریقه تصحیح آن این است که اولا با قطع نظر از

وهو

و تصحیح قسمت فریضه نمایند و بعد از آن بعدد سهام شبه سهام دیگر بر فریضه
بیفزایند که بمقدار مجموع آن فریضه وصیت خواهد بود و نقصان بر جمیع ورثه
عاید خواهد گردید کما فی العول عند العامة مثلا در مثال مفروض اصل فریضه
از بیست و چهار است و نصیب پسر از آن چهارده پس برای موصی له
چهارده سهم بر اصل می افزایند همگی سی و هشت سهم میشود و چونکه چهارده از ثلث
سی و هشت بیشتر است پس لامحاله اجازت ورثه درکار خواهد بود پس اگر همه
اجازت دهند همین فریضه کافی خواهد بود و حاجت باعمال دیگر نخواهد شد
و اگر اجازت ندهند بلکه وصیت را رد کنند حکم آن هم اشکالی ندارد چه درین
صورت وصیت در غیر از ثلث نافذ نخواهد شد پس الحال می باید که فریضه را
از سه فرض کنند و یک حصه بموصی له بدهند و دو حصه باقی اگر بر ورثه منکسر
نشود فبها والا اینکه ثلثین یا بفریضه ایشان تباین دارد یا توافق بر تقدیر اول
فریضه آنها را در سه ضرب کنند و بر تقدیر توافق وفق آنرا در سه ضرب
کنند و آنچه حاصل شود فریضه رد خواهد بود پس در مثال مذکور سی و شش
سهم تقسیم تصحیح خواهد شد و بر تقدیر یکه بعض ورثه اجازت دهند و بعض
امتناع نمایند بحثی زیاده تر در تصحیح فریضه رد خواهد داد و آن چنانکه جمعی
از علما تصریح کرده اند آنست که اولا فریضه وصیت و فریضه رد وصیت
هر دو را تصحیح نمایند بنحویکه اشاره بآن گذشت بعد از آن بنگرند که نسبت
میان فریضه وصیت و فریضه رد مباینت است یا توافق بالمعنی الاعم پس

اگر تباین باشند یکی ازان هر دو فریضه را در دیگری ضرب نمایند و اگر توافق باشد
جزء وفقی یکی را در دیگری ضرب کنند پس آنچه حاصل ضرب باشد فریضه مطلوبه خواهد
بود که سهم مجیز و غیر مجیز را ازان تشخیص میتوان داد و طریقه تقسیم اینست که در صورت
تباین نصیب مجیز را از فریضه اجازت گرفته در مسئله رد و نصیب غیر مجیز را از
مسئله رد در مسئله اجازت ضرب کنند و در صورت توافق گرفته میشود
نصیب مجیز از مسئله اجازت و ضرب کرده میشود در وفق مسئله رد و ضرب کرده
میشود نصیب غیر مجیز یا وفق آن در وفق مسئله رد یا در مسئله رد و حاصل ضرب را
بهر یک میدهند و موصی له را آنچه بعد دادن هر یکی از ورثه باقی ماند میدهند
اینست ضابطه تصحیح و تقسیم پس در مثال مذکور چونکه فریضه اجازت و وصیت با
فریضه رد وصیت بسبب توافق بنصف دارد پس سی و هشت را در نصف سی
و شش که هجده است ضرب کرده شد ششصد و هشتاد و چهار سهم حاصل
شد و همین است فریضه مطلوبه هکذا مسئلة الاجازة ۳۸ تصحیح ۶۸۴

المسئلة

ابن	بنت	زوجه	موصی له
۱۴	۷	۳	۱۴

زید مسئلة الرد من ۳۶ توافق بالنصف ۱۸

المسئلة

ابن	بنت	زوجه	موصی له
۱۴	۷	۳	۱۲
۲۵۲	۱۲۶	۵۴	۲۴۲

پس برای پسر که مجیز است از مسئله اجازت چهارده است آنرا در هجده وفق
مسئله رد که هجده است ضرب کردیم دو صد و پنجاه و دو حاصل شد که برای

لابن که

بنت که بحیز بنتیت انچه از مسئله رسیده بود در فریضهٔ اجازت که نوزده است
ضرب نمودیم یکصد و نود شد حاصل [illegible] و انچه بزوجه بحیز زوجیت از مسئله رسیده آنرا نیز
در فریضهٔ مسئله اجازت ضرب ساختیم پنجاه و هفت حاصل شد و مجموع این سهام چهار
و چهل و دو است پس این فریضهٔ مطلوبه و صد و چهل و دو باقی ماند و آن حق موصی له
خواهد بود و ان از ثلث فریضهٔ مذکوره که دو صد و بیست و هشت است بقدر
چهارده زائد است و آن از حصهٔ پسر بسبب اجازت پسر باو عاید شده و طریق دیگر
که از سوانح وقت است و لعل اخصر نیز هست که اولا فریضهٔ اجازت چنانکه گذشت
درست سازند و بعد از آن ببینند که نصیب موصی له از ثلث می افزاید یا نه اگر کمتر باشد
یا بقدر ثلث باشد پس حاجت باستخراج فریضهٔ دیگر نخواهد شد و اگر زاید بر ثلث باشد
پس اگر فریضهٔ مذکوره مخرج ثلث نیز باشد و ثلث صحیح داشته باشد فبها و الا آن
فریضه را در سه ضرب کنند و بعد از آن بتفریق معلوم کنند که زیادتی نصیب بر ثلث
بچه مقدار است و هرگاه آنرا تشخیص کنند بنگرند که زاید با اصل فریضه قطع نظر از سهام
موصی له چه نسبت دارد و اگر نسبت تباین داشته باشد فریضهٔ اصل را در فریضهٔ اجازت
ضرب کنند و اگر نسبت توافق و لو بالمعنی الاعم داشته باشد جزء وفقی فریضهٔ
اصل را در فریضهٔ اجازت یا بالعکس ضرب نمایند پس انچه حاصل شود فریضهٔ مطلوبه خواهد بود
و کیفیت تقسیم آن این است که انچه از فریضهٔ اجازت بهر یکی رسیده باشد آنرا مضروبا
فی اصل الفریضه او وفقها برای هر واحد از ورثه و موصی له استخراج می کنند و بعد
آن بقدر ثلث بموصی له بدون مزاحمت میدهند و انچه زاید است بر ثلث انرا بر اصل

فریضه قسمت میکنند بخارج قسمت یا سهم واحد قرار داده بحسب تقسیم اصل فریضه سهام ورثه قرار میدهند و بر نصیبشان می افزایند مگر مجیز که آنچه برای وی از این قسمت برآمده بر ثلث مال که بموصی له داده اند می افزایند و تقسیم العمل کذا

مسئلة زید المسئلة ۲۴ ضممنا الیه مثل سهم الابن ۱۴ حصل ۳۸ ضربناه فی ۳ صار ۱۱۴ ضربناه فی ۶ حصل ۶۸۴

زوجه ۳	ابن ۱۴	بنت ۷	موصی له بمثل سهم الابن ۱۴
۹	۴۲	۲۱	تفریق ثلث ۳۸ ۴۲
			با ۲۴ اصل فریضه ۲۴
			بینهما توافق بالربع ۶
			حاصل ضرب الفریضة الثانیة فی الوفق المذکور
			۶۸۴

زوجه	ابن	بنت	موصی له
۵۴	۲۵۲	۱۲۶	۲۵۲
غیر مجیزه	مجیز	غیر مجیز	تفریق ثلث نافذ ۲۲۸
۳ جمع العددین	۱۴ اضیف الی سهم الموصی له بقی سهام کان	۷ جمع العددین	۲۴ تفریق سهمی الغیر المجیزین ۱۰
۵۷	۲۵۲	۱۳۳	اضیف الی الثلث ۱۴ اعنی ۲۲۸ و هو سهم المجیز جمع العددین ۲۴۲

و از توابع مقاسم است معرفت سهام ورثه از ترکه یعنی شناختن مقدار حصه هر وارث از ترکه چه لازم نیست که عدد مال متروک مطابق سهام فریضه باشد بلکه اکثر آنست که زاید یا ناقص میشود و حاجت متعلق میگردد بدریافت حصه هر وارث از ترکه پس بدانکه محقق در شرح شرایع و علامه در قواعد سه طریق برای آن ذکر کرده اند اول اینکه نسبت دهند سهام هر وارث را بسوی فریضه هر نسبتی که مشخص شود بهمان نسبت از ترکه باو بدهند مثل اینکه فریضه زوج و ابوین از شش سهم صحیح میشود

سه سهم از ان برای شوهر و آن نصف فریضه است پس شوهر نصف شود که یا یکی
هر فریضه که باشد از برای مادر دو سهم است و آن ثلث فریضه است پس ثلث شد که
را میکیرد کما ناکان و از برای پدر آنچه باقی است که ان یک سهم یعنی سدس
فریضه است پس ام سدس که رامی کیرد مخفی نماند که این طریق در ذوی الفروض
خالی از تطویل بلاطائل نیست چه سهام مفروضه مغنی است از شناختن نسبت
ارث کسانیکه بقرابت وارث میشوند کاه است که برای ایشان حاجت باستنباط
نسبت میشود ولکن لازم نیست که سهام شان نسبت بفریضه کسر منطق باشد
پس بر تقدیریکه منطق باشد نه چنانکه حصه واضح است بر تقدیریکه اصم باشد
شناختن نسبت بطریق کسر صحیح تقلیلا للسهام خالی از فائده نیست و اگر چه اصم
باشند بکسر مضاف از ابرکردانند تا ضبط آن سهل شود طریق دیگر آنکه ترکه
را بر فریضه قسمت کنند پس خارج قسمت را در عدد سهام هر وارث ضرب
کنند آنچه حاصل خواهد شد نصیب آن وارث خواهد بود از ترکه مثلا متروکه بیست
و چهار درهم است فریضه را شش سهم چنانکه گذشت پس هرگاه ترکه را بر شش
قسمت کنند خارج قسمت در مقابل هر سهمی چهار تا خواهد بود پس ان خارج قسمت
را در سه سهم زوج ضرب کردیم دوازده درهم حاصل شد پس همین مقدار است
نصیب او از ترکه و ضرب میکنیم در واحد که نصیب پدر است از فریضه چهار تا
حاصل میشود و همان نصیب وست از ترکه و ضرب می کنیم در دو که نصیب مادر است
هشت تا حاصل خواهد شد ان نصیب او است از ترکه طریق دیگر آنکه ترکه اگر عدد صحیح باشد

ضرب میکنیم آنرا در انچه رسید سهام هر وارثی از فریضه پس انچه حاصل شود قسمت میکنیم آنرا بر
سهام فریضه پس انچه خارج شود همان نصیب هر وارث خواهد بود مثالش آنکه وارث
زوجه است و پدر و مادر و ترکه بیست درهم پس فریضه از دوازده خواهد بود و سهام
زوجه از ان سه تا ضرب می کنیم این سه را در بیست شصت میشود بار قسمت میکنیم آنرا بر
دوازده خارج قسمت پنج تاست پس زوجه را از ترکه پنج درهم خواهد رسید و از برای
مادر چهار سهم است از فریضه ضرب میکنیم آنرا در بیست هشتاد میرسد قسمت میکنیم آنرا
بر دوازده شش صحیح و دو ثلث خارج میشود پس از برای مادر از ترکه شش درهم و دو
ثلث خواهد بود و از برای پدر از فریضه پنج سهم بود ضرب کردیم آنرا در بیست صد
حاصل شد قسمت کردیم آنرا بر دوازده هشت صحیح و یک ثلث خارج شد پس همین قدر
پدر از ترکه خواهد رسید اگر در ترکه با صحاح کسری بوده باشد پس تمام ترکه را از جنس
ان کسر بسط کنند باین نحو که مخرج کسر را در عدد مال متروک ضرب کنند بعد از ان کسر مذکور را بر
حاصل ضرب بیفزایند و عمل کنند در مجموع عملی را که در صحاح گذشت پس انچه مجتمع شود برای
هر وارثی قسمت کنند آنرا بر مخرج کسر پس اگر ترکه بیست دینار و نصف دینار باشد همه را
نصف میکنند پس چهل و یک می افزایند و عمل میکنند در ان مثل عمل صحیح و انچه خارج
میشود برای هر وارثی از این عدد مبسوط قسمت میکنند آنرا بر دو خارج قسمت نصیب آن
وارث میباشد از جنس ترکه و اگر کسر ثلث باشد ترکه را اثلاث مینمایند و همچنین تا عشر و اگر
کسر غیر کسور عشره باشد ارجاع آن بکسر مضاف یا کسور مستنطقه توانند مثل این عمل در آن
هم جاری توانند شد الا حکم کسر صمی علی ذی بعد تحصیل مخرج آن مثل کسور منطقه خواهد بود. تمّ

باب المیراث تمت و باب القضاء انشاء الله تعالی

١	[illegible]	عطام	عطام	۲۲	۱۵	باصد و دو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٣	[illegible]	وتنام	انعام	=	۱۸	یکصد سوم	یکصد پنجاه سوم	[illegible]	[illegible]	صد	[illegible]
۵	۱۰	نرشته	نراشته	=	=	ارلینه	[illegible]	[illegible]	۱۸	متفادت	متفاوت
۶	[illegible]	بازنه	باقرنه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	افسام	اقسام
[illegible]	[illegible]	نوانه	نوانه	=	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۵	=	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بیاشند	بیاشند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۸	[illegible]	خوردام	گرفت دام	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١	[illegible]	بالزان	بالزان
[illegible]	[illegible]	افکاره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	افشان	[illegible]	=	=	[illegible]	[illegible]	۱۸	[illegible]	قا	سا
[illegible]	[illegible]	الواح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	=	[illegible]	قنج	[illegible]
۹	۱۶	ستاسه	ستاسستا	۲۳	۳	[illegible]	[illegible]	۱۴	[illegible]	والقول	والقول
۱۰	۲	دواین	چوامین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	للترکه	۱۳	=	نقلا	انقلا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	وجزه	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	١	[illegible]	ذکر	ذکر
[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	۲۳	۱۰	سهاما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	١	میرسکر	[illegible]	۲۳	۲۴	[illegible]	[illegible]	۱۵	[illegible]	والاذ	الاول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	=	=	[illegible]	[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]	تقابلها
[illegible]	[illegible]	خواهند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دوازوده	۲	[illegible]	مراد	[illegible]
[illegible]	۱۸	وسیقه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹	=	[illegible]	[illegible]
۱۵	۵	باشند	باشد	۱۳	=	[illegible]	[illegible]	۱۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]
=	۹	[illegible]	تشریق	[illegible]	۱۳	[illegible]	[illegible]	۱۵	[illegible]	وله	[illegible]
=	۱۶	باهداد	باهداد	[illegible]	۱۱	باين	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دالا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	=	۱۵	اخبار	اخبار	۱۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۶	[illegible]	[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	=	۱۲	[illegible]	[illegible]	۱۵	[illegible]	الکافه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

23

حلها	دو...	۹۰	۱۱	دو راین	و درین
وارث	ورثه	〃	۱۴	آورونه	آورند
چنانکه	چونکه	۹۳	۱۵	علمه	علیه
یاخذه	یاخذوه	۹۴	۳	بفعل عدو	بفعل [illegible]
آورثت	وانزثت	〃	۶	وتیستند	وسعتند
ازجانبه	درجانب	۹۵	۹	لیسر	لیس
تجاتی	ولاکی	〃	〃	مجلا	مخلا
کذیب	تکذیب	〃	۱۴	قابل	قائل
دوسید چند	سید چند	۹۶	۸	الذین	الدین
الوقت	الزنت	۹۹	۴	ان آخر	ان [illegible]
اهل ودو	اهل و نه ودو	۱۰۳	۱۱	[illegible]	بهت
که برتقدیر	چه برتقدیر	۱۰۴	۲	باشد	باشند
بگویند	بگوید	۱۰۶	۱۵	خواهد شد ... انکه الخ	خواهد شد ... صورت مثل صورت سابقه ... وقت خواهد بود مثل انکه الخ
ازخرج	دواز خرج				
در	و				
حرق	حرق	۱۰۷	۲	فوق الجز الاول	لو الفوق ...
جست چند	...	〃	۴	خواهد ...	خواهد ...
علیه علمه	علیه عامه	〃	〃	...	...
نیشم	نشنیم	〃	۶	الدرجة	الدرجات
مارث	زوارث	〃	۱۰	۱۸ ۶	۱۸ ۶
وجدا	وهمچنین جدا	〃	۱۴	۱۲ ۴	۱۲ ۴
تغیض	تنقیص	۱۰۹	۱۰	[illegible]	[illegible]
سبق یافته	سبق ذکر یافته	۱۱۰	۶	یاد خواهی آن ... وقت مسئله رویا در مسئله ...	... وقت مسئله اجازت
زاند	زاند				
[illegible]	زنده	〃	۱۲	۳۸ ... ۲۸۴	۳۸ ... ۴۸۹
باشد	باشند	۱۱۴	۴	خمس ... فی ... عزنا ... ۹۸	حصل ... فی ... عزنا ... ۶۸۴
لعانه	لعان				
ایضا	ایضا				
...	مستفاد ورد	〃	۹	...	...